

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE13215

شتر و بنت مغان عبارت است از شتر ماده یک ساله که یک سال تمام
 بران گذشته باشد و اگر از بیست و پنج زباده شود و سیب
 و شش کرده پس دران بک بنت لبون واجب می شود
 فسا یا چهل و پنج و بنت لبون عبارت است از شتر ماده که
 دو سال تمام بران گذریده باشد و چون چهل و شش شود پس
 دران بک حلقه واجب می شود تا بیست و شتر حلقه عبارت است از
 شتر ماده که سه سال تمام بران گذشته باشد و چون شست و یک شتر
 کرده پس دران یک جده واجب می شود تا هفتاد و پنج شتر و چون
 هشتاد و یک است از شتر ماده که چهار سال تمام بران گذشته باشد و چون
 شش و شش شتر کرده پس دران دو بنت لبون واجب می گردد تا
 هفتاد و شش و چون نود و یک کرده پس دران دو حلقه واجب می شود
 تا یک صد و بیست و شتر و باید دانست که زکوة شتر یا بن ترتیب
 مذکور است و ممکن است با تیکه یا پنج صاع یا مالان خود نوشته است
 و بعد از آن هر گاه زیاده شود بر یک صد و بیست شتر پس دران زکوة
 واجب می شود بر ترتیب اولیا و پنج شتر که را بد شود بر یک صد
 و بیست شتر یک صد و سیصد واجب می شود مع دو حلقه که در آن یک صد
 یا بیست شتر واجب شد و او را ده چوبین دو گوشتند و واجب می شود

در ده شتر که زاید شود بر یکصد و بیست و شتر و در یازده شتر که
زاید شود بر یکصد و بیست و سه گوسفند واجب میشود و در
بیست شتر زاید چهار گوسفند واجب میشود و در بیست و پنج شتر زاید
یک بنت مخاض واجب میشود تا بیک صد و چهل و نه شتر و در بیک
صد و پنجاه و شتر سه حقه واجب میشود و بعد از آن در پنج شتر که زاید شود
بر یکصد و پنجاه و شتر یک گوسفند واجب میشود و در سی و شتر
در بیک صد و بیست که در آن یکصد و پنجاه و شتر زاید
است سه حقه و دو گوسفند و در یکصد و شصت و پنج شتر سه حقه
سه گوسفند و در یکصد و هفتاد و شتر سه حقه و چهار گوسفند و در
یکصد و هفتاد و پنج شتر سه حقه و یک بنت مخاض و در یکصد و
هشتاد و شش شتر واجب میشود سه حقه و یک بنت لبون تا یکصد و
ونود و پنج شتر و در یکصد و نود و شش شتر چهار حقه واجب میشود
تا دویست شتر و بعد از آن زکوة واجب میشود و به ترتیبیکه بیان
نموده شد در پنجاه و شتر زاید از یکصد و پنجاه و شتر و این ترتیب
که در زکوة شتر مذکور شد در بقیه شتر و این ترتیب که در زکوة
بنت لبون و بنت مخاض و در بقیه شتر و این ترتیب که در زکوة
بنت لبون و بنت مخاض و در بقیه شتر و این ترتیب که در زکوة

در آن یک حقه و دو بنت ابون واجب می شود و بعد از آن

زکوة واجب می شود پس این حساب که در هر حال شتر

یکی بنت ابون واجب می شود و در هر یک حساب شتر یک حقه

نیز اچیز دیگر صلعم یا مالان خود نوشته بود که هر گاه شتر نرایی

شود هر یک حقه و بیست شتر پس در هر پنج شتر یک حقه واجب

می شود و در هر یک شتر یک بنت ابون واجب می شود و در آن بیان

نموده است که بهر پنج شتر یک گوسفند واجب می شود و سالانه

ابتداء و عدا چگونگی که بهر صلعم در آخر کار هر یک حرم

و حق را نوشته است. **الحکم** آنرا باشد پس در هر پنج شتر یک

گوسفند است پس بر این عمل نهوده اند و خدا هد شد زیرا چه درین عمل

بزرگوار است چه در حدیثیکه متمسک شافعی است چیزیکه

مبنای آن باشد نیست و باید دانست که در زکات شتر

جایز نیست مگر ماده و نر و در آن جایز نیست اگر باعتبار قیمت

نیز اچیز همین منصوص و منقول است * مسئله ۲ *

شتر بختی و شتر عربی هر دو را یک حکم است زیرا چه

اسم شتر هر دو را شامل است و الله اعلم

فصل دوم در بیان زکوة گاو * مسئله ۱ *

در کمتر از سی سال و زکوة نیست و در سی کا و که در اکثر ایام سال در حرا کا
 چهره و یک سال تمام بر آن بگذرد پس واجب میشود در آن یک تبیخ
 یا یک تبیخ اعتدلی کوسا له نریا ماده که در سال دوم پاي نهاده
 باشد و در چهل کجا و واجب میشود یک مسن بسیار مسنه اعتدلی
 شکو سالا نریا ماده که در سال سیوم پاي نهاده باشد و در آن
 پس این امر کرد است پیغمبر صلعم معاذ رضی را و هرگاه زیاده
 شود بر چهل کا و پس منزه از بیکتیه روح زکوة در آن واجب
 میشود بحساب آن تا آنکه شصت گردد اعتدلی است هر کا و یک
 زیاده شود بر چهل کا و واجب میشود ربع عشر مسنه و در کا و
 نریا ده نصف عشر مسنه و در سه کا و نریا ده سه ربع عشر مسنه
 واجب میشود تا آنکه شصت گردد و آنکه مذکور شد بنابر
 روایت میسر است و وجه آن این است که سقوط زکوة و حق آن
 در قیاس بین سی و چهل و هججین هر ما بین شصت و ما فوق آن
 منقضی نیست شد اسب بر خلاف قیاس و نص نیست در پنج
 در ما بین چهل تا شصت و حسن روح روان کرد است از ابیکتیه
 روح که در زاید از چهل کا و جمعی واجب نمیشود تا آنکه چهل
 ونه گردد و در پنج کا و یک مسنه و ربع مسنه یا نایب

تبعه واجب میشود زیرا چه بتای نصاب نثار بران است
 که در مابین دو عقد چون سیح و جهل چیزی واجب نشود و بر سر
 هر عقد چیزی واجب شود و صاحبین روح گفته اند که در آنچه
 که زاید شود بر جهل فکما و چیزی واجب نیست تا پنج سال
 و نه وانی تک روایت است از امام علیه السلام و بعد از این است
 که پیغمبر صلعم فرمود که منکر از اوقاص نثار و جهل
 که بیان فرمود که مابین جهل تا شش اوقاص است و جواب
 قول منکر آنست که اوقاص که در حدیث مذکور است
 شش ماه است و بعد از آن باید دانست که هر شش ماه
 دو گوساله یک ساله واجب است تر باشد یا ماده و هر هفتاد گاو
 یک مسنه و یک تبع واجب است و در هشتاد گاو دو مسنه واجب است
 و در نود گاو سه تبع است و در صد گاو چهار تبع است و در یکصد و
 است و هر چه در حدیث مذکور میشود فرض زکوٰه از تبع
 پیوسته از مسنه و تبع زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که در هر
 سی گاو و تبع یا تبعه است و در هر جهل نثار و مسنه یا مسنه
 است پس در یکصد و ده گاو دو مسنه و یک تبع واجب
 میشود و در یکصد و بیست گاو چهار تبع واجب میشود و در بیست

دانست که گناره بش در حکم گواراست زیرا که لفظ بقر که در حدیث آمده است همه را شامل است چه گاو و میش نیز نوعی از بقر است و لیکن در عرفا دبار ما از بقر گاو و میش فهمیده نمی شود و لهذا اکثر کسی قسم خورده باینطور که بگوید واللہ گوشت بقر بخورم خورده پس به سبب خوردن گوشت گاو و میش خلالت نمی گردد واللہ اعلم

قصه سلیم در بیان زکوة گوشت سفید
 * مسند * در گیترا زجمل گوشت زکوة نیریت و انور
 زجمل گوشت سفید باشد و در اکثر ابسام سال در هر گاه حر و سال
 تمام بر آن بنکته پس در آن یک گوشت سفید واجب میشود تا یک
 گوشت زکوة گوشت سفید و هر گاه بر آن یک گوشت سفید زیاد شود پس
 گوشت سفید و گوشت زکوة تا یک گوشت سفید و گوشت زکوة
 یک گوشت سفید زیاد شود پس دو گوشت سفید پس در آن سه گوشت سفید
 واجب میشود تا پس سه و نه گوشت سفید و هر گاه چهار صد گوشت سفید
 گردد پس در آن چهار گوشت سفید واجب میشود و بعد از آن پسر هر صد
 یک گوشت سفید واجب میشود پس آنچه همچنین بیان واره شده است
 در کتاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتاب این بکر رض که بعامان

چند شتر است و جواب از وجه دوم این است که ادای قربانی
پان ار نص معلوم شده است * مسئله ۳ * هر زکوة که وسعتند
کرونی ماده و نه هر در صحیح است و بر آنچه لفظ تنافه در حدیث

آمد است هر دو را شامل است والله اعلم

قصه چهارم در بیان زکوة اسپ

* مسئله ۱ * وقتی که اسپ نر و ماده یا هم آمیخته باشند و در

اکثر ایام سال هر چه از کافه چوند پس صاحب آن مختار است

اگر خواهد بقیابل هر اسپ یک دينار دهد و اگر خواهد اسپان را

قیمت نماید و هر ده و صد درهم بنیچ درهم زکوة دهد

روح است و همین مختار از قرقر است و صاحب روح گفته اند

که هر اسپ که در این وقت است در این وقت در صلح فرموده است

که زکوة نیست بر مسلمانان و نه در بنده او و نه در اسپ او و دلیل

این حکیه روح این است که بغیر صلح فرموده است که زکوة

بر اسپ سابه یک دينار یا ده درهم است و حدیث که صاحب روح

آورده اند قاطع این است که از اسپ در آن اسپ غازی

هره است و این منقول است از زید بن ثابت رض و باید دانست که

تخم میان دادن یک دينار و میان قیمت نبودن اسپ منقول است

از عوالم و راسپان که فقط نر باشد زکوة واجب نیست زیراچه
 توالد و تناسل از آن نمی شود و همچنین در صورتیکه فقط ماده
 باشد زکوة نیست و این یکی روایت از ابیحنیفه رح است و روایت
 دیگر این است که زکوة در آن واجب است زیراچه توالد و تناسل
 از آن می شود باین طریق که عاریت کسر فتنه می شود نر از زکوة
 بخلاف و قنیکه فقط نر باشد چه از آن توالد و تناسل
 می شود و اینست از ابیحنیفه رح که در اسپان که فقط نر باشد
 نیز زکوة واجب است * مسأله ۲ * در خر و استر زکوة واجب نیست
 زیراچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود است که در باب زکوة خر و استر چه زی
 بر من نازل حکم نازل نشده است و لیکن اگر خر و استر برای تجارت
 باشد پس در آن زکوة واجب میشود زیراچه در بین هندکام تعلف
 زکوة به مالیت آنست مانند سایر اموال تجارت و الله اعلم

قصه پنجم در بیان زکوة بچه گوسفند و شتر و گاو
 * مسأله ۱ * در بچه گوسفند و شتر و گاو که کمتر از یک ساله
 باشد زکوة واجب نیست و از ابیحنیفه رح احسنی اگر خرید کند
 کسی بایست و پنج شتر بچه را یا چهارم بزرگاله را یا سی
 گوسفند را و یک سال تمام بر آن بگذرد از وقت یک پس

و در آن که در واجب بخیر و بد بلکه هرگاه یک سبیل بر آن نگذرد
 و در وقت بزرگ شدن آن جبهه پس درین هنگام زکوة
 آن واجب میشود و این که مذکور شد آخر اقوال است متبعه روح
 است و همین معتقد است که روح است و ابوحنیفه روح اولی قابل دود
 بواسطه آنکه نیکو و واجب است چنانچه واجب است و معتقد است که
 مخزن رزق و مالک روح است و بعد از آن ازین رجوع کرده و گفته
 که واجب است در آن که بکتاب الله و رسوله و صلی الله علیه و آله
 ای دوست و شافعی روح است و بعد از آن ازین هم رجوع کرده
 و گفت که چیزی در آن واجب نیست و در قول اول این
 است که گفته اند شافعی و غیره که در حدیث آمده است نوح و بزرگ
 همه را شامل است و وجه قول دوم این است که در واجب
 کرده اند بدن و بکنایه از آنجه که رعایت جان من است اعتنا
 جانپ صاحب مال و جانپ هر چه در دست او در صورتی که همه را
 باشند بکنایه از آنجه که گفته میشود و وجه قول اخیر این است
 که در تعین مقدر اقیاس را داخل نیست و هرگاه در آن
 واجب گردانیدن چیزیکه در شرع وارد شده است منصوب
 نیست پس چیزی در آن واجب گردانیده نخواهد شد و این که

بعد کور شد و قتی است که در آن مستند نباشد اصلاً اگر یک
 مستند هم باشد می‌ان آن نوبت پس درین هنگام هیچ آن نوبت را
 تابع آن مستند نکرد اندید میشود در حق مختلف نصاب نه در
 حق ادای زکوة حتی اگر بیکتا کوچک را بدهد از عهده
 زکوة بیرون نمیشود بلکه واجب میشود در آن آنچه وارد
 شد است در شرح و ذکر حد آن مستند بعد از گذشتن
 سال تمام زکوة ساقط میشود نزد طووفین رح زیرا چه وجوب
 زکوة در تصور متعلق است به مستند می‌گورده چه اگر
 آن نمی‌بود زکوة واجب نمیشد و هر گاه چنین شد
 پس بسبب هلاک شدن آن زکوة ساقط خواهد شد و بعد از آن
 باید دانست که نزد ابی یوسف رح زکوة واجب نمیشود در کمتر
 از چهل بزرگاله و در کمتر از سی کوساله و واجب میشود
 در بیست و پنج شتر بعد یک شتر بعد و بعد از آن چیزی دیگر
 واجب نیست شود تا آنکه هفتاد و شش گوسفند و درین هنگام واجب
 میشود دوشتر بعد زیرا چه در هفتاد و شش مستند و نبات لیون
 واجب است و بعد از آن در زیاد از دوشتر بعد چیزی واجب
 نیست شود تا آنکه یکصد و چهل و پنج شتر بعد شود و در آن سه

شتر بچه واجب است زیرا چه در یکصد و چهل و پنج مسینه و حقه
 و یک بنت مخاض واجب است و در یک روایت از ابی یوسف
 روح در کبوتر از بیست و پنج شتر بچه چیزی واجب نیست
 و روایت دیگر این است که در پنج شتر بچه خمس یک شتر بچه
 واجب است و در ده شتر بچه دو خمس یک شتر بچه واجب است
 و علی بن هذال القیاس و در روایت سیوم از ابی یوسف روح این
 است که ملاحظه نمایند در قیمت خمس یک شتر بچه از پنج شتر
 بچه و ملاحظه نمایند در قیمت یک کوسغندیس هر کدام
 که از میان هر دو کبوتر باشد واجب است و در صورت ده شتر
 بچه ملاحظه نمایند در قیمت دو کوسغندیس و دو خمس یک شتر
 بچه * مسئله ۲ * اگر بر شخصی در ادای زکوة مسینه
 واجب شود ولیکن مسینه در مساله او یافتن نشود بلکه اعلی
 از آن یافته میشود یا ادنی پس عیال تکمیل زکوة را میدهد
 که در صورت اول اعلی را بگیرد و او پس دهد بشخصی که در چیزی که
 از قیمت آن زیاد باشد هر قیمت مسینه و در صورت دوم بگیرد
 ادنی را مع ثلث قیمت مسینه ولیکن بسایند دانست که در صورت
 اولی برای قبول نهودن اعلی مع او پس دادن زیادتی قیمت

جبرئیل و نهاده نمیشود بر عامل مذکور بلکه میروسد او را که اعلیٰ را
 قبول نکند و مطالبه نماید برای عین واجب که مسئله است
 یا مطالبه نماید قیمت آنرا از برای آنچه گرفتن اعلیٰ بطور مذکور
 شراست من وجه و بر قبول آن جبر نیست حتی اگر صاحب
 مال عامل مذکور را از گرفتن اعلیٰ مزاحمت نکند پس
 عامل مذکور قاضی آن فکر دانیده نمیشود و در صورت دوم
 بر آن قبول نهاده اندنی مع تنقیه قیمت مسئله جبرئیل و نهاده میشود
 بر عامل مذکور حتی اگر صاحب مال آن ادنی را مع تنقیه قیمت
 مسئله عامل مذکور بدهد یا بنطور که او را از گرفتن آن مزاحمت
 نیساید پس عامل مذکور در این صورت قضا بر آن
 فکر دانیده می شود زیرا چه در این صورت بیع و شرا نیست
 بلکه صاحب مال آن ادنی را در قیمت مسئله میدهد و لهذا
 تنقیه قیمت مسئله را نیز مع آن میدهد * مسئله ۳ * اگر
 صاحب مال در زکوة بغرض عین واجب قیمت آن بدهد پس این
 جایز است نزد علی های ما و همچنین در کفاره و صدقه فطر و عشر
 و نذر و شایع رح گفته است که آن جایز نیست چنانچه منصوص
 هاید است و تیدیل آن جایز نیست چنانچه در هدیه و قربانی

تذکره آن بقیه جایز نیست و بیان معنی هر دو کتابی
صحیح خواهد آمد ان شاء الله تعالی و دلیل علمی ما این است که
خدا این تعالی باه ای زکوة و بدادن آن بفقرا امر کرده است
و این دلالت میکند بر اینکه مقصود از آن این است که هر چه
موجود بانها رسد و حاجت آنها دفع شود و این معقول است
و ازین معلوم شد که خصوصیت کسوفند مثلا مقصود نیست
پس تذکره این بقیه جایز خواهد بود چنانچه در جریه جایز
است بخلاف هدی و قربانی چه خون ریختن آن باینطور
که در حج کرده شود قربت و عبادت است و این خلاف قیاس است
پس قیاس امر دیگر بر آن جایز نخواهد شد * مسئله ۴ *
شتر و گاو که برای عمل و کار است چون بار برداری و قلیه
و انبی پس در این زکوة نیست و همچنین زکوة نیست در صورتیکه
علف خورنده در نصف سال یا در اکثر آن و امام مالک و ج بر خلاف
این میگوید بنا بر ظاهر خصوص چه آن بحسب ظاهر مطالب
است و دلیل علمی ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است
که هر شتر و گاو بار برداری و در کار و قلیه رانی میکند
پس آن زکوة نیست و دوم این است که سبب وجوب زکوة مال

این می است و دلیل آنها دو چیز است یکی چنانکه در جراثمه و
 در مهاباد و سادات داشتن برای تجارت و یکی از آن یافته
 نمی شود در شهر آن و گنای آن مذکور و سیم این است که
 در صورتیکه جانوران مذکور علف خورند مؤنت بسیار می
 کار میشود و مال بسیار خرج میشود پس درین صورت باغبانی
 معنی نهی آن مستثنی است از آنکه چه باغبان ظاهر باشد
 * مسئله ۵ * عساکر مذکور را نباید که بگیرد و زکوة
 بهترین مال را و نه بدترین را بلکه باید که بشکود مال متوسط را
 بجهت آنکه پیشگیر صلح فرمود است که بشکود از بهترین
 اموال موردان و بشکود از اوسال آن و بجهت آنکه در
 گرفتن متوسط رعایت جانمایی است اعنی جانب فقیر و جانب صاحب
 مال * مسئله ۶ * هر کرا نصاب مال باشد و ویرا حاصل شود
 در اثنای سال مالها از جنس آن نصاب پس بایست که ضم
 کند آنرا بحال نصاب و زکوة مجموع آن بدهد
 از آن و ششای رح میگوید که آن را ضم نکنند
 بنصاب اول زیرا چه آن مال اصل و مستقل است در حق مالک پس
 در اثنای سال خواهد بود و حق زکوة بآن مال اول و در بیع و

حاصل شده در اثنای سال چه این تابع اصل مال است در حق مالک
 آن مالک میسرود به تبعیت اصل پس این ضم نموده میشود
 باصل مال و دلیل عیای ما این است که عات ضم نبودن اولاد و ریح باصل
 مال جنسیت است چه هرگاه مالها یک جنس باشند تهمز میان آنها
 مشکل میشود و در آن صورت میسرود اولاد اعتبار نموده در حلقه
 برای هر مال مستفاد و حال آنکه در حلقه اولاد اعتبار نبوده باشد
 مگر برای آنهایی که این باب است که طاعت هم نمودن اولاد
 در حق باصل مال جنسیت است و این باب باقی میسرود
 در صورتیکه کلام در آن است * و در باب ۷ * باید دانست که
 نزد شیخین روح زکوة واجب است در نصاب نه در غن و نزد معتزله روح و
 زقر روح در نصاب و غن و هر دو اعتیاد معتزله و معتزله واجب است و شیخین
 اختلاف این است که اگر هلاک شود غن و اقوی آنکه نصاب پس
 نزد شیخین تمام مقدار زکوة واجب شده بود یا قبیعی میماند
 و نزد معتزله و زقر روح به حساب آن زکوة نیز ساقط میشود و دلیل
 معتزله و زقر روح این است که زکوة واجب شده است برای شکر نعمت و
 معتزله و نصاب و غن نعمت است و دلیل شیخین روح یکی این است
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود است که زکوة پنج شتر یک کوسه و واجب است

و در زاید بر آن چیزی واجب نیست تا آنکه ده گردد و همچنین
 قمر مرد است پیشتر صلعم در هر نصاب و نفقه کرده است و جوب زکوة را
 از عفو دوم این است که عفو تا بح نصاب است پس اگر هلاک شود از مال
 که هیچ بوج نصاب و عفو است پس آن هلاک اول اعتبار نهوده خواهد
 شد در عفو که تابع اینست چنانچه هلاک اعتبار نهوده میشود اول دوم و
 در مال مضاربه نه در راس مال مضاربه و لهذا گفته است ابو حنیفه
 و ح که هلاک اول اعتبار نهوده میشود در عفو بعد از آن در نصاب هرگاه
 اخیر است و بعد از آن در نصاب هرگاه مایلی است است و همچنین اعتبار
 نهوده میشود تا آنکه تمام شود نصابها را چراچه اصل همان نصاب
 اول است و نصابها هرگاه زاید بر آن است تا بح آنست و زاید بی بوج است
 و ح هلاک اعتبار نهوده میشود اول در عفو و به داران اینست نهوده
 میشود در نصابها بطریق شیوع * مسئله ۸ * اگر در ارج و
 باغیان مسلط شوند بر قوم و زکوة سوایم از آنها بشکند پس بایده
 که بعد از دفع نمودن باغیان امام عادل را در فکر زکوة
 مال مذکور نگیرد از قوم مذکور چراچه امام مذکور حمایت
 آنها نکرد است و حق گرفتن زکوة مر امام عادل را بتسا بر
 حمایت است ولیکن قتها فتوی دادند که اینک قوم مذکور

باید که اعادة آن زکوة نپایند و بار دیگر آنرا نپایند
 آنرا نه خراج را زراج و خوارج و یا غنایان مصرف خراج اند
 بجهت آنکه مصرف خراج غاربان اند که یا حربان و غنایان
 می نپایند و خوارج و یا غنایان و یا غنایان و یا غنایان و مصرف
 زکوة فقرایند و خوارج و یا غنایان زکوة را فقرای نپایند و یا غنایان
 باید که زکوة را بار دیگر ادا نپایند و یا غنایان مصرف رسیده
 خراج و یا غنایان از غنایان گفته اند که اگر قوم مذکور در وقت دادن
 زکوة خوارج و یا غنایان نیست تصدق نپایند بر آنها
 و آنرا با ملک گیر و آنرا در صورت زکوة ساقط میشود
 از قوم مذکور و دادن زکوة به هر جا بر وظایف هر یک حکم داند
 و یا غنایان و یا غنایان و یا غنایان و یا غنایان و یا غنایان
 مالدار باشند در حقیقت فقیر اند بجهت خلوصی که بر ذمه آنها
 است اما آنچه اول مذکور شد که قوم مذکور را باید که ادای
 زکوة بار دیگر نمایند اولی و احوط است زیرا که در صورت
 ادای زکوة یقیناً حاصل میشود * مسئله ۹ * بر صبیح
 یعنی ثلث زکوة سواجم واجب نمیشود و بر نسای آنها واجب است
 آنچه واجب است بر رجال آنها زراج از آن صلح نمیشود

شد است برایتکه کفر قنه شود از آنها دو چند آنچه کفر قنه
 میشود آن مسلمانان و از زنان مسلمانان زکوة کفر قنه
 میشود پس کفر قنه خواهد شد از زنان بنی تغلب و و چند آنچه
 کفر قنه میشود از زنان مسلمانان و از صبیان مسلمانان زکوة
 کفر قنه نمیشود پس از صبیان بنی تغلب چیزی کفر قنه نخواهد
 شد * و مسلمانان * اگر غیر استیلاک مالک هلاک شود
 مال بعد از وجوب زکوة اجنبی بعد از حوالان حول پس ساقط
 میشود زکوة آن و شافعی رح گفت نسبت که اگر هلاک شود مال
 بعد از آنکه مالک بر ادای زکوة آن قادر شود یا اینطور که
 صاحب زکوة طلب آن نماید یا مالک بپردازد مستحق آن را
 اگر چه او طلب نکرده باشد پس هم یثبوت مالک مال ضامن
 زکوة آن میشود زیرا که واجب بر ذمه وی است و ادای آن
 نکرد استی یا وجوه قدرت پس از ضامن آن خواهد شد مانند
 صدقه قنار و نیز اگر بعد از طاب مستحق ندهد زکوة را بوی
 پس این بمنزله استیلاک آن است و دلیل علی ای ما این است که
 زکوة که ادای آن واجب است جزوی از نهاب است پس آن
 هلاک میشود بسبب هلاک شدن نهاب پس زکوة ساقط

چرا که شد چنانچه اگر چنانچه بپایند و کسی واجب میشود بر
 آنکس دفع آن بپایند و اگر بپایند و قبل از دفع آن بپایند چنانچه
 هلاک گزیده پس دفع آن بپایند و بر مالکش واجب میباشد بلکه ساقط
 میشود و جواب از دلیل دوم شاید این است که میشود زکوة
 نیست مگر وقتی که معین نماید آنرا مالک برای دادن زکوة
 و طلب از او متعلق نشد است و اگر عامل تحصیل زکوة طلب نماید
 و بعد از طلب مالک زکوة را بوی ندهد و بعد از این هلاک شود نصاب
 پس در این صورت میان علمای حنفی اختلاف است بعضی گفته اند
 که در این صورت مالک ضامن آن میشود و بعضی گفته اند که
 در این صورت نه ضامن آن نمیشود نه بر چه است هلاک از جانب
 او نیست * مسئله ۱۱ * اگر بعد از حولان حول هلاک شود
 بعضی از نصاب چون ثلث یا نصف یا تالیف ساقط میشود از زکوة
 بحساب آن چنانچه در صورت هلاک شدن کل نصاب کل زکوة ساقط
 میشود * مسئله ۱۲ * مالک نصاب اگر ادای زکوة آن نماید
 پیش از حولان حول پس این جایز است بر چه او الهیود است
 بعد از وجوه سبب وجوب زکوة که عبارت است از نصاب
 پس جایز خواهد شد چه ادای واجب بعد از وجوه سبب وجوب آن

چنانچه است چنانچه اگر کفاره داده منکریم بعد از آنکه منکر روح
 کرده باشد صیغه را و هنوز آن صیغه نکرده است و درین مسئله اختلاف
 مالک روح است * مسئله ۳۳ * اگر مالک یک نصاب پیش
 از حولی حول نکرده چند سال ادانیاید یا نکرده چند نصاب
 ادانیاید پس این جایز است تا نصاب اول اصل است و در
 سببیت و خوب نکرده و اید توان بپوشد و اگر نکرده و درین مسئله
 اختلاف نظر روح است و آنکه اعظم

بنا بر این در بیان زکوة اموال چون طلا و نقره
 و غیره و آن مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در بیان زکوة نقره * مسئله ۱ *
 در کمتر از دوصد درهم زکوة واجب نیست زیرا چه پیشتر
 صلعم قریب است که در کمتر از پنج اوقیه زکوة نیست و باید
 دانست که اوقیه چهار درهم است * مسئله ۲ * نصاب زکوة
 و نقره دوصد درهم است پس اگر شخصی مالک دوصد درهم
 باشد و حولی حول شود بر آن پس زکوة آن پنج درهم واجب
 میشود زیرا چه پیشتر صلعم بعد از رض نوشته بود که زکوة یا غیر
 از دوصد درهم پنج درهم را و از بیست مثقال طلا نیم مثقال را

پس بماند سه دانگ زیاد شود بود و صد درهم پس در آن زکوة نیست
 تا آنکه به چهل درهم رسد و هرگاه چهل درهم کرده پس در آن یکدهم
 واجب میگردد و بعد از آن در هر چهل درهم یکدهم واجب
 میگردد و در کمتر از آن چیزی واجب نیست و این نزد اهل بیت
 روح است و ما حمی روح گفته اند که در هر قدر که زیاد باشد
 بود و صد درهم پس زکوة آن به حساب نیست و همین قول شافعی
 روح است به جهت آنکه در هر صد درهم ده درصد یک بعین نفس خرم و است
 که آنچه زیاده شود بر دوصد درهم پس زکوة آن به حساب
 آن است و به جهت آنکه وجوب زکوة بر انسان برای شکر نعمت
 ماله است و این کار را به شرط نبوده شده است که مال بقدر
 قصاب باشد تا مالک ماله قبی گرفته سوال پس باید که در سوال
 نیز آنچه زیاده شود بر قصاب تا آنکه به نصاب دیگر نرسد زکوة آن
 به حساب آن واجب شود و حال آنکه زکوة در آن واجب نیست بلکه
 آن عفو است جواب مقتضای قیاس همین است ولو که آن
 عفو است به جهت آنکه اگر در آن به حساب آن زکوة واجب
 نگردد انبیه شود لازم می آید تشخیص اعنی ایجاب جزو
 از اجزای شیء حتی که آن شیء مشتمل گردد بر میان مستحق آن

چهارم میسائل مالک آن شیء و خلیل او یا منیقه روح یکی این است
که بی غیر مسلم فروخته است بجهاد و رضایت از کسور چیزی و شکری و غیر
آن مود است و در حدیث عجزین الحزم کند در کتب از چهل درهم
و کوفه نیست و دوم این است که در واجب نکردن زکوة
و رگسوم حرج است بجهت آنکه اطلاق در آن متعدی راست و حرج
در شرع مد قوع است * و میسائل * بعد از آنکه نصیب فقره
فقره دوم است پس معتبر در آن وزن سبعة است و آن این است
که ده در هر آن هفت هفت مثقال باشد زیرا که همین وزن
معتبر بوده در دیوان عجز و رض و بر آن استغفار یافته است و وزن در هر
* میسائل * در هر یک که در آن فقره غالب باشد پس آن فقره
اعتبار ندارد و میشود و حکم فقره در آن جاری است اکثر چه
جمعی از فقیهین در آن باشد و در هر یک که بیش در آن غالب باشد
پس آن فقره شمرده نمیشود باینکه آن در حکم متاع و ریخت است
و قیمت آن معتبر است حتی اگر قیمت آن بقدر نصیب باشد
و کوفه واجت خواهد شد بشرطیکه نیت تجارت در آن باشد چنانچه
این شرط معتبر است در جمیع انواع متاع و ریخت مگر در صورتیکه
در آن بقدر نصیب فقره باشد پس در این هنگام نیت تجارت

هر آن شرط نیست و نه اعتبار نمی شود و قیمت آن چه در ربع
نقره نیت تجارت و قیمت معتبر نیست و دلیل مستند این است
که در هم از غش قلیل خالی باشد زیرا چه نقره هالص
قابل ضرب نیست چه آن نقش بخورده شود و مشکو قتی که چیزی در آن
نقش باشد و از غش کثیر غالی می باشد پس اعتبار ندارد و شده علم
اخذی اگر نقره غالب باشد نقره است و اگر غش غالب
باشد نقره نیست و غالب عبارت است از آنکه زیاده از
نصف باشد چه حقیقت غالب است و الله اعلم

فصل دوم در بیان زکوة طلا * مستند ۱ *

در کتب ترازی بیست مثقال طلا زکوة نیست چه نصاب آن
بیست مثقال است و زکوة در آن نصف مثقال است و قتی که
حولان حول شود بر آن بیست حدی که در فصل اول مذکور
شد و با حد آنست که مراد از مثقال همان مثقال است که ده
در هم هجوزن هفت مثقال میشود و مثقال بیست قیراط است
و قیراط پنج جو میانه * مستند ۲ * آنچه زیاده شود بر
بیست مثقال پس در هر چهار مثقال از آن ۵ و قیراط زکوة واجب
میشود زیرا چه زکوة واجب بر ربع عشر است و و قیراط ربع

چهار مثقال است و در کوزه چهار مثقال که زاید شد و بر
 بیست مثقال زکوة نیست نزد ایهیتفد روح و نزد صاحبین
 پنج هر قدر که نماید شود پس در آن زکوة بعد حساب آن واجب
 میشود و این بنا بر آن است که کسور نزد ایهیتفد روح معاف
 است و نزد صاحبین روح در آن نیز زکوة است چنانچه در فصل
 اول مذکور شد و در چهار مثقال روح این است که قیمت
 چهار درهم است در شرع و دینار و مثقال هر وزن است پس
 قیمت چهار مثقال طلا چهل درهم خواهد بود پس در کمتر از
 چهار مثقال طلا زکوة واجب نخواهد شد چه آن بمنزله کمتر
 از چهار مثقال است و در کمتر از چهار مثقال در هر زکوة نیست بنابر
 حدیث عمر بن حزم که سابق مذکور شد پس همچنین در کمتر از
 چهار مثقال طلا نیز زکوة واجب نخواهد شد * مسئله ۳ *
 زکوة لا واجب است در طلا و نقره غیر مشروط به آن ترا تیر
 میشود و همچنین زکوة واجب است در زور طلا و نقره و
 ظروف طلائی و نقره‌ای خواه مباح باشد استعمال آن چون
 انگشتر نقره و غیره یا مباح نباشد و شافعی روح گفتست که
 در زورهای ننان زکوة واجب نیست و همچنین در انگشتر

نقره که برای مردان باشد چه استعمال آن مباح است پس آن
مانند پارچه پوشیده نمی است و دلیل عامی ما این است که سببی
وجوب زکوة مال نامی است و دلیل نهی در طلا و نقره موجود
است چه خلقت طلا و نقره برای تجارت است و موضوع است برای
آن و این دلیل نمسا است و معتبر برای وجوب زکوة دلیل نمسا است
نه حقیقت آن به ملاک پارچه که برای پوشیدن است چه در آن دلیل
موجود نیست واللہ اعلم

فصل سی و نهم در بیان زکوة متاع و رخت

* مسأله ۱ * زکوة واجب است در متاع تجارتی متاعی که باشد
و قیمتی که قیمت آن بقدر نصاب باشد خواه بقدر نصاب نقره باشد خواه
بقدر نصاب طلا به قیمت آن که به غیر معلوم در حقیقت متاع تجارتی فرموده است
که قیمت نهایی آن برابر هر دو صد و هشتاد و پنج در هر زکوة دهانه
و به قیمت آن که ماله مذکور را مالک آن می باشد و موضوعی که برای نمسا
پس آن مانند طلا و نقره خواهد بود که موضوع است برای نصاب از روی
شرح اینکه نیت تجارت در آن شرط نبوده است تا نیت شود که آن
متاع برای نصاب موضوع شده است و بعد از آن باید دانست که مکپی
رج گفته است که قیمت آن باید کرد به نصابی که نافع باشد در حقیقت

و متساکن اگر قیمت کرده شود بدتر هم بنصاب آن
 و بعد و اگر قیمت کرده شود بدتر بنصاب ظاهر و بدتر
 و درین صورت قیمت آن بدتر هم باید کرد و اگر امر بر عکس
 باشد قیمت آن بدتر بنابر باید کرد و این نکته را بن است از این
 حتماً هر چه و محاسبه در مرسوم و کفایت که مالک مختار است بهر نصاب
 که خواهد قیمت آن را بدتر و بدتر و بدتر و بدتر و بدتر و بدتر
 اندازد و بدتر قیمت اشیا هر چه بدتر است و از این جهت جو سفارح
 ضرر نیست که قیمت ملاج نماید و بدتر بنابر است و اگر
 آنرا بدتر هم خریده باشد باید که قیمت آن بدتر هم نماید و اگر
 بدتر بنابر خریده باشد قیمت آن بدتر بنابر نماید و این در صورتیست
 که آنرا بدتر هم و بدتر بنابر خریده باشد و بدتر بنابر در معرفت مالیت
 ابلخ است و اگر خریده باشد آنرا بدتر هم و بدتر بنابر و بدتر بنابر که قیمت
 کند آنرا بدتر بنابر و بدتر بنابر است و از محاسبه در مرسوم و بدتر بنابر
 هر حال قیمت آن بدتر بنابر و بدتر بنابر است و بدتر بنابر و بدتر بنابر
 و بدتر بنابر و بدتر بنابر و بدتر بنابر و بدتر بنابر و بدتر بنابر
 نصاب کامل باشد در آن سال و هم در انتهای سال پس بسبب نقصان
 آن در آن سال و کفایت آن در آن سال و بدتر بنابر و بدتر بنابر و بدتر بنابر

در اثنای سال دشوار است و اما در ابتدای سال ضرور است که نصاب
کامل باشد تا سبب وجوب زکوة منعقد گردد و معنی غنا متکلف
شود و همچنین در اثنای سال نیز ضرر است که نصاب کامل موجود
باشد تا در ای زکوة واجب نگردد و در اثنای سال چنین
قیست در اوجه آن حالت بقا است بخلاف صورتیکه
هلاک شود تا نصاب در آن دوران حول باطل می‌شود
در زکوة واجب نمی‌گردد بجهت آنکه نصاب فی الصحه بود و مسئله
اولی اینه چنین نیست و در اوجه بعضی نصاب در آن بساقي است
پس انعقاد وجوب زکوة باقی خواهد بود * مسئله ۳ *
ضم نهوده میشود قیمت متاع و رخت بطلا و نقره اغش اگر نیز و
مالک متاع باشد که قیمت آن صد درهم است و هم صد درهم
باشد پس قیمت متاع ~~و اگر در آن صد درهم~~ ضمیمه نموده
می‌شود تا مایه نصاب گردد و زکوة آن واجب شود و در اوجه
وجوب زکوة در مال مذکور باعتبار این است که آن مال
مهم و موضوع برای تجارت است اگرچه جهت تجارت در آن
مختلک است باعتبار این که جهت تجارت در متاع از جانب
عباد است و جهت تجارت در درهم و دینار از جانب

هسرع است * نسیئة ۴ * ضم نپوده میشود طلا بانقره
 زیر اده شود و یک جنس اند باعتبار ثبوت و این هر دو باعتبار
 ثبوت سبب و جرم نگوید که اگر این باید دانست که
 نزد ایه بختیقه روح طلا بانقره ضم میشود باعتبار قیمت و نزد صاحب
 روح باعتبار اجزا و این یک روایت است از ایه بختیقه روح
 و نیز اختلافی است در اکثر مفسرین که در این فقره
 پنج مثقال طلا باید که قیمت آن پصد درهم میرسد یعنی هر مثقال
 صدگورن که واجب میشود نزد ایه بختیقه روح اند نزد صاحب
 روح و ایشان میگویند که در طلا و نقره معتبر مقدار آن است
 نه قیمت آن لهذا زکوة واجب نمیشود در ضار قانقره در
 صورتیکه وزن آن کمتر از دو مثقال درهم باشد و قیمت آن دو
 صد درهم یا کم باشد از آن باشد و ایه بختیقه روح معتبر بود که ضم یکی
 از طلا و نقره به دیگر میسر میماند است و معتبر میان
 آنها متعاقب میشود باعتبار قیمت اند باعتبار صورت پس
 باعتبار قیمت ضم نپوده خواهد شد و الله اعلم
 باب در احکام کسیکه میبگذرد
 زن عاشر بدانکه مراد از عاشر کسی است که منصوب

نیاید آنها سلطان هر شهر را تا از تاجران زکوة مال بگیرد
 * مسئله ۱ * اگر شخصی بمال خود بشکزد و نذر عاشر
 و بشکزد که چند ماه است که این مال بدست من آمد است
 و سال تمام نگذشته است یا بشکزد که بدست من درین
 سال است و قسم خورد پس باید عاشر را که تصد بقا
 نیابد و از وی چیزی نکند از راجه شخص مذکور منکر و چون
 زکوة است و قول منکر مع قسم مقبول است و همچنین اگر بشکزد
 که اگر کرده ام زکوة این مال را و داده ام آن را عاشر
 سابق مقبول میشود قول او زیرا که عاشر در فکر قس زکوة
 امین است و زکوة نزد او امانت میماند پس دعوی
 شخص مذکور دعوی نهادن امانت است در موضع آن و این
 مقبول است در صورتیکه کسی سال عاشر در شکرت بوده
 باشد بخلاف آنکه اگر در آن سال عاشر در شکرت نباشد
 چه در صورت کذب او یقینا ظاهراست و همچنین اگر بشکزد
 که من در شهر خود ادا کرده ام زکوة این مال را و یقینا
 آن شهر داده ام پس قول او مقبول است زیرا که صاحب مال ما را میدهد
 در شهر خود است ادای زکوة مال او بوی مغض است مشروط بر آنکه

از شهر بخود برآید و مع مال نزد عاشر بگذرد چه در مین هنگام
 ولایت بکرفتن زکوة مرعاشیر را است بجهت آنکه درین هنگام
 مال صاحب مال در حیایت او داخل میشود و حاصل آنکه درین
 چهار صورت مذکوره قول صاحب مال مقبول است
 و همچنین قول صاحب مال و بر زکوة سوایم مقبول است
 و در سه صورت اول و در صورت چهارم مقبول نیست اگر چه
 قسم بخورد باینکه من زکوة آنرا بفقرا داده ام و شهر خود و نزد
 شافعی روح قول او درین صورت نیز مقبول است زیرا چه او حق را
 پیستد بطلب آن رسانید است و دلیل علیهای ما این است که بطلب
 شکر قننی زکوة سوایم و سلطان را است پس صاحب مال را نمیرسد
 که حق سلطان را باطل کند بخلاف زکوة مالهای دیگر که آنرا
 اموال یا طایفه میکنند و این چه ادای زکوة آن بصاحب مال مفوض
 است و بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند که در زکوة
 بر ادم زکوة فرض همان اول است که صاحب مال آنرا خود
 و اگر واسطه و بار دینگر بکرفتن هاشم از و بطریق سیاست
 است و بعضی گفته اند که همین زکوة فرض است و آنچه اول داده
 است نفل میفکرده و همین صحیح است و بعد از آن باید دانست

در مورد قول صاحب مال مقبول است این شرط است که خط
 را بر او دست آورده خود را بطیاهم بکشد و نباید در بیاض ط نیست برش
 و بعد از آن در جامع صغیر شرط آن نکند است و در ميسو طاش برش و
 است آنرا و همین روایت حسن است این است که از این بیاض ط نیست و در
 این است که صاحب مال دهوی برات کرده است و برود
 این دهوی علامتی است پس لازم است که نکند هر چند آن را
 و در روایت جامع صغیر این است که خط مشابه خط میشود
 پس آن علامت اعتبار ندارد و در مسئله ۱* و در جزو نکند
 قول مسلمان مقبول است پس در این قول دهوی قبول نموده است
 و چرا که در خط میشود از صحت و چند آنچه گفته میشود و در
 پس شرطیکه در مال مسلمان است در مال دهوی نیز رعایت و جاری
 نموده خواهد شد تا که دو چند کم قتل و کفر است تحقیق شود
 مسئله ۳* اگر حری به مال تجارت بگذرد نزد بیاض سلطان
 پس باید که عاشر مذکور بکیرد از آنچه گرفته میشود از حری بیان
 و مطابق قول او عمل نکند و در صورتها کنگه در آن قول مسلمانان
 و دهوی مقبول است اگر چه قسم خورد مگر در حق کنیزان او
 اگر بگوید که این کنیزان اموات اولاد می اند و در اموال دیگر

قول او قابل الثنات نیست زیرا چه آنچه گرفته حیش و ف
از روز کوه ناپست بلکه آن بهجت بهایت شکر قته میشود و آنچه
در دست او است از مال محتاج است به بهایت پس باید که بگیرد
از وی آنچه گرفته میشود و از حریان و الثنات نکند. بسوی
قول وی مگر در حق کتبیکه این ام و ان می است چه این قول
مستوع است و مقبول است زیرا چه قریب اکثر اقرار کنند به نسبت
کسیکه در دست وی است و بشک و بد که این قریب می است پس این
اقرار صحیح است پس هیچکس نخواهد شد اقرار او با اهمیت
و درجه اموال و او دهمتی بر ثبوت نسبت است پس درین هنگام
کثیران مال نمی مساند و شکر قته نمیشود چیزی مگر از مال
* مسندله ۴ * گرفته میشود از مسلمان ربع عشر مال او از دمی
فوق عشر و از حریب عشر زیرا چه در فرض جنبی امر کرده بود
بعاشران خود * مسندله ۵ * اکثر گذر کند حریب نزد عاشر
و همراه آن حریب مسال پنججاه درهم است پس درین صورت از و
چیزی گرفته نمیشود مگر وقتی که حریان میگیرند از مسلمانان
از مال پنججاه درهم پس درین هنگام از حریب نیز گرفته میشود
از مال او که پنججاه درهم است زیرا چه شکر قتن از حریبان

نظر به معجزات و مبادله است بخلاف مسلمان و گویا چنانچه
 گفته میشود اگر آنها از کوه است یا در جبهه کوه پس ضرور است
 که مال آنها بقدر نصاب باشد و این در جامع صغیر مذکور است
 و در کتاب الزکوة از محسوط مذکور است که اگر همراه حربه مال
 قلیل باشد اعطای آن نصاب پس از و کثیر می گردد نه شود اگر چه
 آنها از مسلمانان میگیرند اما مال قلیل بجهت آنکه مال قلیل
 همیشه عفو است و بجهت آنکه مال محتاج نیست به روی حمایت
 و در کتب مال همراه هموار و مسافر برای نواذیر
 و در آن سوی مال قلیل کم التماس می نماید بجهت
 است آن * و مستثنی ۴ * اگر حربه نذر عاشر بگذرد
 و همراه او در صدد فرار باشد و معلوم نباشد که آنها
 از مسلمانان از بقدر مال چقدر میگیرند پس در این صورت
 عشر گرفته میشود از حربه مذکور بجهت قول عمر رضی الله عنه
 مشتمه شود حال بر شایانند که عاشران حربه از شایان
 میگیرند پس گرفته خواهد شد از حربه عشر را اگر معلوم
 شود که آنها از مسلمانان ربع عشر یا نصف عشر میگیرند
 پس هم بقدر آن گرفته خواهد شد و اگر معلوم

شود و اگر آنها از مصلحتها انکار حال میکنند بگویند پس عاشر و یازدهم آنها
بر آنجا است که از واکمال مال بگویند و در اینجا هم قدر استعینت بود
در این است و اینک معلوم شود که آنها از مصلحتها انکار هیچ نمیکنند
پس از آنها نیز هیچ نیاید گرفت و بجهت آنکه آنها انکارند از
تأخیر مصلحتها و بجهت آنکه هر نگاه هم بپایان سال یکدفعه کنند
پس از آنکه در این مصلحتها هم هیچ تأخیر نیست پس مصلحتها را باید
بگویند که از آنجا که مصلحتها را در این امر است که در هر وقت
باید که بکار آمد از آنکه * در مصلحتها * اینک در این وقت
باید که عاشر و یازدهم و عاشر و یازدهم و عاشر و یازدهم از آن
اینکه بار دیگر بگویند و نیز عاشر و یازدهم و عاشر و یازدهم
بگویند و مگر بعد از حوالان حول بجهت آنکه سبب شکرتی عاشر
بپایان هر یک سال است و سال مال لازم می آید اعانی مال باقی
بماند و وقت گرفتن آن نیست پس عاشر و یازدهم و عاشر و یازدهم
سال و بجهت آنکه حکم این از آنکه بگویند است و آن سال تا آنکه
سال دیگر در آنجا و بعد از آن در آن سال در آنجا و بعد از آن
در وقت از متعین میشود و در آنجا و بعد از آنکه است و
که زیاده از یکسال اقسامت نیاید و در اسلام پس بعد از

کجاستن ساله دیگر یا نه دیگر عشر شکر قنطه خواهد شد از وجه
 بسبب این استیصال مال لازم نمی آید و اینکه مذکور شد وقتی
 است که حربی مذکور بدار حرب نزقه باشد بعد از گرفتن
 عشر و اگر بعد از گرفتن عشر بدار حرب رود و بعد از آن
 مراجعت نماید بدار اسلام پس درین صورت باز دیگر عشر
 شکر قنطه می شود از آنکه در حربی مذکور هر روز یکده هزاره است
 همان روز بدار حرب رود و بعد از آن همان روز مراجعت نماید
 بدار اسلام بسبب آنکه حال دارین زیاده درین صورت
 مراجعت نبود است بدار اسلام بسبب امان دیدن و نیز
 بسبب بار دیگر گرفتن بعد از مراجعت از دل حربه استیصال
 مال لازم نمی آید چه او هر بار بدار حرب می رود و منقذ است
 حاصل می نماید * مسمک ۸ * اگر در می می باختن بر بگذرد
 نزد عاشر پس عاشر مذکور عشر گیرد از خمر او نه از خنجر
 او و مراد از گرفتن عشر خمر این است که عشر بگیرد از قیمت خمر
 نه از عین خمر و این فرقی که مذکور شد میان خمر و خنجر
 بر ظاهر روایت است و شافعی رح گفتست که از هیچکدام از خمر
 و خنجر بر عشر نگیرد زیاده این دو قیمت نه ارد و ز فرح گفته است

که عشر یکم از برآچه هر دو در مالیت برابر است نزهة میسان
 و ابو یوسف سماعی گفت است که از هر دو عشر یکم و نیکه خیر
 و خنزی هر دو معا هب را نامی مذکور باشد و گویا که ابو یوسف
 و روح در این صورت خنزی را تابع خمر کرده اند است لهذا گفتند
 که اگر یکی از خمر و خنزی تنها هب را او باشد پس از خمر
 که در آن است و در آن خنزی در آن است و این یکی است
 که قیمت شی از ذوات الایم بهتر است این شی است و خنزی
 می جله ذوات الایم است و قیمت شی از ذوات الا مثال بهتر است
 همین آن شی نیست و خمر من جله ذوات الا مثال است و همین است
 که حق ذکر آن عشر مرعاش را بجهت حیایت است و مسلمان را
 می رسد که حیایت و محافظت خمر خود نماید برای سر که ساختن
 پس هب چنین جایز است و هر که حیایت کند خمر می را و نه هر سه
 مسلمان را که حیایت و محافظت کند خنزی بر خود را بلکه
 اگر مسلمان شود می که در مالک او خمر است پس واجب است
 بر او که بدهد خنزی بر خود را و بگذارد آن را و هرگاه مسلمان
 بجهت و محافظت نمی کند خنزی بر خود را پس هیچکس حیایت
 نمی کند خنزی بر غیر را پس عاشر مذکور حیایت نمی کند خنزی

و بعد از آن رجوع کرده است پسوی قول ما احیی روح و بعد از آن لا ینحی
 است که مضارب نه مالک مال است و نه نایب و نه است و لا ینحی روح
 پس از و نه که مال مذکور گرفته شود و هر چند که در آن مال
 آن قدری بماند باشد که مضارب به مال خود آن به قدر مضارب رسد
 پس در این وقت تمام زکوٰۃ آن مقدار از و حقه خوار شده باشد چه او مالک
 آن است * **مسئله دوم** * اگر مع د و صد ذی هم بگردد و در مال
 باشد مساوی یکده یون کسی نیست بهر زکوٰۃ آن گیرد از و
 و باید دانست که اینو بر سه سطح گفته است که معلوم نیست که ابوحنیفه
 روح از بی قول رجوع کرده است و قایل شده است یا نه که زکوٰۃ از و نه
 مذکور نشکیر و مالش مذکور باز رجوع نکند است از آن ولیکن رجوع او
 در مقام مضارب پسوی قول ما احیی روح شک زکوٰۃ مال مضارب از او
 گرفته نشود و بعضی آن است که در محال باشد و مذکور قبلاً
 باشد یا نه که زکوٰۃ مال مذکور از و گرفته نشود چه در مال مذکور مال
 آن مال نیست بلکه مال آن مال خود و ای است و جز این نیست که
 و بر آن تصریح است و مال مذکور پس باشد و مذکور مانند مضارب
 نیست و بعضی در بیان فرق میان مذکور و میان مضارب
 گفته اند که مذکور در آن مال تصریح میکنند بر ای سوره

اینها اهدا نموده آن بر روی است و آنچه ویران در عهد آن لاحق میباشد شود
 از این مقرر است آنرا از خواجه خود بلیک خود فروخته می شود برای آن
 و هرگاه چنین شد پس او خود محتاج است بسوی جہایت بخلاف
 مضارب چه از نظر قسما می نماید در مال مضارب بقدر بطریق نیابت ایندا
 آنچه لاحق میشود و از امر عهد آن مقرر است آنرا از مال پسرب
 مال محتاج است بسوی جہایت و هرگاه این فریق است میان بلذ
 مذکور و میان مضارب پس در جمیع این کیفیت روح در حق مضارب
 است و اینست که زکوة مال مضارب است از او تا بدعا شمر معتبر است
 نیست که فایده روح بدهد مذکور یا بکنه زکوة مال مذکور از
 نباید گرفته شود و اینست که در مسلم مذکور اگر خواجه بدهد
 مذکور همراه آن بدهد یا شد پس در بنصورت زکوة آن مال عاشر مذکور
 خواهد گرفت از خواجه مذکور چه او مالک آن مال است پس زکوة آن مال
 گرفته خواهد شد از او و شکر و قنیکه بر بدهد مذکور آن نقد و
 دین باشد که محیط باشد به مال مذکور پس درین هنگام
 زکوة آن گرفته نمیشود از خواجه مذکور چه درین هنگام
 از این کیفیت روح ملک او باقی نمی ماند و نزد صاحبین روح به مال
 مذکور متعلق میشود حق غیر که دین است * و مسلم مذکور *

اگر تاجری با مال خود بشکزد نذر عاشر خوارج در دیار بکه
خوارج بران دیار غالب اند و عاشر مذکور زکوة سال از
شکیره پس تاجری مذکور اگر بعد از آن بشکزد نذر عاشر
اهل عدل پس باید یک زکوة او بخواهد بکومت عاشر اهل عدل
و بواجب تقصیر از جانب تاجر مذکور است بصحت آنکه او چرا
نذر عاشر خوارج بر قبیله بود در دیار آنها والله اعلم

باب در بیان معادن و رکازها
کنز عبارت است از مالیکه دفن کرده باشد آنرا انسان در زمین
و معدن کان را میگویند و رکاز هر دو را شامل است ولیکن
اطلاق آن بر معدن بطریق حقیقت است و بر کنز بطریق
مجاز * مستند * اگر یافته شود در زمین خراجی با عیشری
معدن طلا و نقره یا از زمینها آهن بام و کهنه پس در آن خمس است
نزد عیالهای ما و شافعی برحقیقت است که در آن هیچ واجب نیست
و راجحه آن مباح است که دست یافته اوله بآن رسید است
پس آن مانند صید است پس در آن چیزی واجب نخواهد شد شبه
ولیکن اشکر طلا و نقره بر آن داده باشد از معدن آن پس
در آن زکوة واجب میشود و حولان حول در آن شرط نیست بذات

یک قول در هر اوجه حولی حولی شرط نبوده باشد است مگر بر این
 که با و مال مذکور حق نیا است پس حاجت حولان حول نیست
 در این برای غلبه علیای ملکیتی این است که بیغیر و معلوم
 هم بود است که در کار خیر است و انکار کار معدوم بر این
 شام است و دوم این است که آن معاد در دست است و در
 دست معادلی آن بر روی غلبه رسیده است پس آن قیامت است و هر
 مال غلبت خیر و اجب است به مخالف غلبه و در دست که
 نبوده منوال اکثر معاد مذکور مال غلبت است پس باید
 که تقسیم نبوده شود میان جمیع قاضیان جواب دست جمیع
 ها زبان بر معاد مذکور حکم نایب است باعتبار غیبت دست
 آنها بر ظاهر روی زمین و دست کسی که بیایند است
 آن را حقیقه بدان رسیده است پس قیامت دست قاضیان
 در حفاغیر اختیار نبوده شد و در آن حکم است و دست
 پاینده آن در حفاغیر اختیار نبوده شد که آن حقیقتی است
 الهه اجبار خیر آن برای او گردانیده شده * مسئله ۳ * اگر بایست
 کسی معاد نمی را در خانه خود پس در آن جمیع واجبه قیام شود نه
 ای معنی معاد روح و نزد معادین روح آن نیز خیر است بهجت حدیثی که

بها ب مذكور شد چه آن مطلق است و مثال است بر این
 همچون را نیز و دلیل این معنوقه رح این است که معدن از اجزای
 زمین است و متصل است باین و اصل خلقت و در هیچ از اجزای
 زمین مذکور چیزی واجب نیست پس هیچ چیز جزوی واجب نخواهد شد
 و جزو مذکور که معدن است زیرا که جزو مخالف کله نمیشود
 و خلاف کله آن متصل نیست پس در اصل خلقت با آن
باید است در این کسی * بعد از این * اگر بپایند کسی
 معدن نمی باشد آن معادن مذکور در زمین مملوک خود که سواي
 خانه است عسری باشد آن زمین بپایند اچي پس در بقصورت
 در این معنوقه رحمه الله دوم وایت است یکی این است که در این
 نیز هیچ چیز واجب نمیشود مانند خانه و این و این است
 و دیگر این است که در این خبر واجب است و این به است بامع
 غیر است و وجه آن این است که زمین خانه خالی است از موافقت
 و در آن چیزی واجب نیست پس اگر در این معدن خانه درخت
 خراب باشد که چند کر خراب آن پیدا شود در آن هیچ چیز
 واجب نمیشود و بخلاف زمین دیگر چه آن از عشر و خراج
 خالی نیست پس هیچ چیز واجب نخواهد شد خبر نیز در

چه نیکیه یا بد آنرا در زمین مذکور * مسلمان * اگر یابند
 شخصی رکبان را اعتی کنن را واجب میشود در آن خمس باجیاع
 بجهت حد بیکه سابق مذکور شد زیرا چه در آن لغز رکبان که
 مذکور است اطلاق نموده میشود هر گز نیز چه معنی رکبان
 اثبات است و آن یافته میشود در آن و بعد از آن باید دانست
 که اگر در آن ضرب اندل اسلام باشد چون کلاه شهادت مثلاً پس
 قبی گزینند لفظه است و حکم آن مذکور است در کتاب اللقطه
 و اگر در آن ضرب اهل جاهلیت باشد چون صورت بت مثلاً پس
 در آن خمس است در هر حال بقای وجه بکس مذکور شد و بعد از آن
 باید دانست که اگر یا بد آنرا در زمین مباح پس چه
 خمس آن برای کسی است که یافته است آنرا زیرا چه
 او احراز آن نموده است بجهت آنکه دیگر غایبان را
 بر آن اطلاع نیست پس او بان مختص خواهد شد همچنین
 حکم است اگر یا بد آنرا در زمین مملوکه خواه مملوک
 او باشد یا مملوک غیر و این نزدایی و سفیرح است بجهت
 آنکه استحقاق بسبب احراز است و احراز نموده است آنرا
 یا بنده که آن را نزد طرفین روح چهار خمس آن مرکب است

بنابراین آن زمین گردانید است و را امام در وقت اول فتح آن
 دیار و آنکس راه مختط را میگوید و وجه آن این است که
 این آن زمین اول دست او رسید است بخصوص پس او بسبب آن
 مالک خواهد شد چیزی که در بادش آن نه پس است از هر چه
 دست او بر ظاهرا آن رسید است چنانچه اذکر شخصی شکار
 کند ماهی را که در شکم او دری است پس آن شخص مالک آن
 سمیسمیست و اگر چه دست او بر ظاهرا آن رسید است و او نمیدانست
 که در شکم آن ماهی است هیچکس عریضه آن نیز و بعد از آن بایده
 آنست که اگر مختط را بفروشد زمین مالک آن کنز آن
 مالک او بعد از آن میرود زیرا که کنز چیز نیست که نهاده شده است
 بخلاف آنکه آن از اجزای زمین است پس بسبب فروختن
 زمین داخل میشود در مالک مستثنی ماهی نیست که در آن است و بایده
 و آنست که اگر مختط را معلوم نیابد که که ام است پس در این صورت
 چنانچه آنکه گفته اند داده میشود آن چهار خمس هر کسی را که
 سابق ترین مالک آنست در عهد اسلام اعیان شخصی که پیشتر
 از آن مالک آن زمین کسی معلوم نیست و اشکری باشد
 ضرب آن و معلوم نشود که ضرب اصل اسلام است یا ضرب

که بشار واجب نمی شود مگر در چیزی که ثمره آن باقی باشد
پس در آن عشر واجب می شود بشرطیکه آن بشار مستحق باشد
و مستحق بشارت است از شصت صاع بصادع رسول خدا صلعم و در
بقولات عشر واجب نیست نزد صاحب رح پس معلوم شد که اختلاف
میان ابیحنیفه رح و ابن صاحبین رح در موضوع است یکی
در اشتراط نصاب که پنج وسق است و در اشتراط بقا و دلیل
صاحب رح در موضوع اول یکی این است که بیع غیر صلعم نصاب
که در کفایت از پنج وسق زکوٰۃ نیست و دوم این است که عشر در ثمن
است پس برای وجوب آن نصاب شرط نبوده خواه شد قاعدا
متحقق نبوده و دلیل ابیحنیفه رح این است که بیع غیر صلعم فرموده
است که چیزی که حاصل شود از زمین مس در آن عشر است و این
حدیث مطلب است و در آن تفصیل مقرر نیست و جواب صاحبین
رح این است که آنچه روایت کرده اند آن را صاحبین رح پس تأویل
آن این است که مراد از آن زکوٰۃ تجارت است اعنی زکوٰۃ
تجارت در آن وقتی واجب می شود که مقنن آن بیع و مست کرد در برابر مالکان
می فروخته شد آن را بحد نصاب و مست و قیمت و مست چهل درهم بود در آن زمان
پس قیمت پنجه وسق دو صد در هم می شود و وجوب عشر در ثمن

زمین متعلق است بکاخ و زمین و اعتبار مالک آن نیست لهذا
 واجب میشود عشر در علم زمین و قف پس چگونه اعتبار نموده
 شود آمد شد صفت مالک که نفا است لهذا حولان حول نیز در آن شرط
 نیست زیرا چه اعتبار حولان حول برای نفا است و خانه زمین شده
 نفا است و دلیل صاحب زمین در موضوع درم این است نه پیغمبر صلعم
 در مورد است که در خصوص اوقات یعنی بقولات صدقه نیست و مراد از صدقه
 است چه زکوٰه متغی نیست زیرا چه بشرط نصاب زکوٰه واجب
 است بل این صدقه روح یکلی آن حدیت است که مذکور شد
 یا و در موضع اول و جواب صاحب زمین روح این است که حدیثیکه
 روایت کرده اند آنرا صاحب زمین روح مراد از آن صدقه است که میگیرد
 آنرا عاشر او صدقه روح نیز قایل است باینکه عاشر نیز بگیرد صدقه
 آنرا و دوم این است که ساهی کاشته می شود در زمین چینی بکده یا قی
 بدهی مانده چون خبر بزه و نپار و این نیای زمین است و سومی وجوب
 عشر زمین نامی است و لهذا واجب می شود در آن خراج را ما هیزم و نری
 و کیماء پس بستان برای این چیزها موقوف نیست عاده بلکه اکثر این
 چیزها از بستان دومی نهایتد حتی اگر کسی زمین برای این چیزها
 آباد نماید و این چیزها از آن مقصود یا شد پس در این صورت

در آن واجب میشود و باید دانست که مراد از نسیب مذهب و غیره
 دور یا است و اکثر نیشکر باشد یا نه یک که آنرا قصبه اند و بره میگویند

پس در آن عشر واجب است زیرا که این چیز از غله زمین است
 و مقصود است از زمین بخلاف شاخ درخت خرما و تین اعشی
 نه اینکه از آن دانه پیدا میشود و چون درخت گندم و نخود و غیره
 زیرا که مقصود از آن نه دانه است نه زمین آن نبات * مسئله ۲ *

و زمینیکه سیراب نموده شود بدلو بزرگ که آنرا غرب میگویند یا
 به و لایب یا بشترا و آنرا یک شمس در آن نصفه عشر است نه

ایضا عقیقه روح و نزد صاحبین روح انار و صاحبین روح بشرطیکه آن چیز
 باقیمانده و بقدر پنج و سق باشد و نزد ابی حنیفه روح این
 شرط نیست و دلیل مسئله این است که هر چه را که کور مؤلفه

بسیار در کار میشود بخلاف زمینیکه سیراب کرده میشود یا آب
 آن یا آب نهرها * مسئله ۳ * زمینیکه سیراب کرده

مجبب شود در بعض ایام سال یا آب نهرها و در بعض ایام آن
 به و لایب پس معتبر در آن اکثر ایام سال است اعشی اگر در اکثر ایام
 سال سیراب نموده شود یا آب نهر یا پس در آن عشر است
 و اگر در اکثر ایام آن سیراب نموده شود و لایب پس در آن

نصف عشر است و این دو ستارچ گنجه است که هر یک یک
نموده نمیشود بوسه چون زعفران و بنفشه و این دو
نصف طبع که نسبت آن برابر نیست این دو ستارچ باشد از آن جهت
که میان آن دو نمیشود بوسه چون از آن دو رنگ نهانند و این
چیزها نمیکه بوسه نمیشود و نمیشود در شرع پس انداز نمیشود
و صاحب آن بحساب و ستارچ نسبت ندارد نسبت آن اعتبار
نمیشود چنانچه نسبت معتبر است در ستارچ کجاست و معتبر در
ستارچ که مشرق آن واجب است بشرطیکه به پنج عددی باشد
و هر یک بآن اندازه نبوده و میشود نوع آن پس معتبر در
آن است که پنج خلیل باشد و هر خلیل سه عدد می و معتبر در زعفران
این است که پنج می باشد زیرا که زعفران اندازه نبوده و میشود
و هم اشم و استار و مظل و می و اعلی از میان اینها می است
پس پنج عدد آن اعتبار نبوده خواهد شد زعفران و بنفشه
برخ این است که اعتبار آنست که نسبت و گنجه و غیره مگر
بجرت آنکه وسطی است که بآن اندازه نموده
میشود نوع آن پس با همین اعتبار نموده خواهد شد
و در غیر آن نیز اعلی چیزها نمیکه بآن اندازه نموده میشود

نوع آن * مسئله ۴ * در شهد عشر واجب است در صورتیکه
 شکر گفته شده از زمین عشق و شافع رحیم گفت است که در شهد
 چیزی واجب نیست زیرا چه شهد متولد است اثر حیوان پس آن
 مانند اهریشم است و دلیل علی ما یکی این است که بیشتر صلح
 فرموده است که در شهد عشر است و دوم این است که ما این انگبین
 شهد اخذ میکند از شکوفه ها و از میوه ها و زمین چیزها
 عشر است هرچنین عشر واجب خواهد شد در شهد نیز چه آن
 مأخوذ است بخلاف کرم اهریشم زیرا چه آن برگ میوه و در
 و در برگ عشر نیست و بعد از آن باید دانست که عشر واجب است
 در شهد نیز اهریشم در حقیقت بسیار کم است و بیشتر چه آن
 نصاب اعتبار نمی کند و از این بوسیله رحیم و نیست که او اعتبار
 می کند قیمت آنرا چنانچه قساعده و بی است و نیز مر و نیست
 از این بوسیله رحیم که در آن هیچ را چه نیست مگر وقتیکه به قدر
 در قرب رسد و قرب پنجاه می است و وجه آن این است که بنی
 شباهه ادای عشر میگرداند و بدین پیغمبر صلح از مقدار مذکور
 که بکثر از آن و نیز از این بوسیله رحیم و نیست که نصاب شهد
 پنجاه می است و نیز در محصل رحیم نصاب آن پنج قرب است و در

می رسد و طلبا است بر اچقر قبا اعلی است از میان
 چیزها بیکه بآن اندازه نبوده میشود شده مانند
 و سق در باب گندم و غیره و در نیشکر اعمی بر
 مگر در نیشکر عشر واجب میشود و قنکه مقدار پنج فرس
 لبر و شکر یک مایل شود از آن * مسئله ۳ * شده و این
 که گفته شد از کوه در آن عشر است و همین ظاهر روایت است
 و در این حدیث که در آن هیچ چیز واجب نیست و در آنچه
 روایت آن که در همین نامی است یافته نمیشود و در ظاهر
 روایت آن است که مقصور نیست از زمین نسائی مگر حاصل
 آن و حاصل در صورت مذکور و موجود است * مسئله ۴ *
 از آنجیکه حاصل شود از زمین عشری پس عشر آن محصور آن
 که گفته میشود و اجرت عمل کنندگان و اجرت کسان و از آن
 وضع کرده نمیشود بر آنچه بفرمود صلعم حکم کرده است
 و تفاوت واجب بسبب تفاوت مؤلف و رقم شده است که در زمین
 که سیراب کرده میشود یا آب باران پس در آن عشر است و در زمین
 که سیراب کرده نمیشود بفرموده و آب پس در آن نصف عشر است
 و هر گاه زمین شش وضع نموده مؤلف معنی ندارد * مسئله ۵ *

در این عشاری آن تغلبی دو چند عشر گرفته میشود زیرا که هر اچه
 اچه باج صفا بدین است و آن معصود رخ مهر و دست گداز و در این
 عشاری که تغلبی نموده باشد آنرا از مسلمانان یک عشر است
 زیرا که نزد معصود رخ و غنای مسلمانان عشر و عراج متغیر نمیشود
 و سبب متغیر شدن مالک آن * مسلسل ۸ * اگر هر یک کند
 دمی از تغلبی زمین و بزرگه آن را دو چند عشر گرفته میشود

و پس حکم آن بدستور سابق باقی میماند از این رو چند عشر
 گرفته میشود از زمین مذکور نیز و این نزد جریع علیای مالک است
 زیرا که مضاعف گرفتن از دمی جایز است لهذا اگر دمی با مال
 تجارت کند نزد عشاری گرفته میشود آنرا دو چند از دمی
 گرفته میشود از مسلمانان و هر یک حکم زمین مذکور
 بدستور سابق باقی میماند از دمی که خرید کند آنرا مسلمانان
 از تغلبی یا مسلمانان گردد تغلبی که مالک آنست و این نزد
 این عشاری رخ است خواه آن زمین در اصل مملوک تغلبی باشد
 یا خرید * باشد آنرا تغلبی از مسلمانان و در هر صورت حکم
 آن گرفتن دو چند عشر است و باقی میماند در صورتیکه
 خرید کند آنرا مسلمانان زیرا که این مضاعف گرفتن و غنای

آن زمین مغرور شده است نزد ابیحنیفه روح پس آن زمین در صورت
مذکوره مع وظیفه آن منتقل خواهد شد پسوی مبله این چنانچه
همین حکم زمین خراجی است و ابو یوسف و جرح گفتند که در صورت
مذکوره در زمین مذکور عشر واجب میشود و دو چیز عشر در آن از
مسلمان گرفته نمیشود زیرا چه باعث آن نبود مگر کفر مالک
آن زمین و آن را بدست گرفته و در فقه وری گفتند که همین قول
محقق روح است بنا بر روایت صحیح ولیکن اصح این است که
در صورت مذکوره قول صحیح روح موافق قول ابیحنیفه روح است
در باقی ماندن وظیفه زمین مذکور که عبارت است از
گرفتن مضاعف عشر ولیکن این قول صحیح روح در صورتی است
که زمین مذکور ملک اصلی تغلبی باشد زیرا چه در صورتیکه
غریبه باشد زمین مذکور را از مسلمان از آن عشر گرفته
میشود نزد صحیح روح نه مضاعف آن زیرا چه وظیفه زمین نزد او
متغیر نمیشود پس باین متغیر شدن مالک * مسیله ۹ * اگر
مسلمان بفرود زمین خود را بدست نصرانی که ذمی است و تغایب
نیست و قبض کند آن را نصرانی مذکور پس از آن خراج گرفته میشود
نزد ابیحنیفه روح زیرا چه خراج لایق حاصل گراست و نزد

بود و بی جهت آنکه به سبب بیع و شراعی ناست بقی مسلمانان مذکور
 منقطع نشده است چه در بقدرت رد آن متبع واجب است پس
 زمین مذکور در بقدرت طغری است بدستور ما رب * مسئله ۱۱
 اکثر مسلمانان بستان فکرو اند سرائ خود را که ملک قدیم
 وی است اعیان او مختص است پس بر او مشروط است که در
 شری آنجا و قریب آنجا که در آن و یا بیع عشر و اکثر عشر است
 کند زیرا بآب خراج آن و خراج آن واجب میشود و براجح از من
 مذکور اصل نه عشری است و نه خراج و اگر چنان زمین مداری
 مولت آن بر آب است * مسئله ۱۲ * هر مجوسی بی جهت سرائ
 او هیچ چیز از عشر و خراج واجب نمیشود و براجح غیر رض منسکی را
 عقود است و اگر مجوسی سرائ خود را بستان کرد آن پس
 بر او خراج آن واجب میشود اگر چه سرب آن آن را بآب عشر
 بر سراج آنجا که عشر بر او معتقد است چه در آن معنی قربت و عبادت
 است و کافرا هلیت آن ندارد پس خراج در حق او متبعین است و آن
 لا بق حال وی است بی جهت آنکه آن عقوبت است و بنا بر قیاس
 قول صاحبین روح عشر بر او واجب نمیشود در صورتیکه سرب آب کند
 آنرا بآب عشری و لیکن نزد صاحب روح یک عشر و غیره فی سبب

روح در عشر و ده آن بار یک صد گزوم شده است * و سبب این آنست
که آنکه آنجا را آن آب جاری شود و در آنجا دریاها که در آنجا
و لایت کسی نیست و شری است * مسئله ۱۳ * آب نهرها که
کند و آفتاب در آنجا می افتد و چون نهر در آنجا می افتد
* مسئله ۱۴ * آب نهرها را در آنجا که آنرا جبهه میگویند
است نهم و صد روح و همچنین آب نهرها که آنرا سیحون
میگویند و همچنین آب نهرها که آنرا فحله میگویند
و همچنین آب نهرها که آنرا فوات میگویند و همچنین آب نهرها
در لایت و لایت کسی نیست و شری است * مسئله ۱۵ *
و این در آنجا است و در آنجا روح نهرها است و در آنجا
و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا
* مسئله ۱۶ * حکم و این صبی در آن قوم تغلیبی حکم و این
بودن آنها است یعنی در زمین شری و در آنجا است و در زمین
خارجی خراج را چه است و در آنجا واقع شده است و در آنجا
گرفتاری صدقه نه برده و چنان گرفتاری موکات بعضی و خراج موکات
بعضی الحاق و هر صبی وزن مسلمانان عشر است پس دو چنان
آن گرفتاری خواهد شد از صبی وزن و تغلیبی یا شری

در چشمه نور یا کوه که در میان راه است
و آنکه آن چشمه در زمین مشرق باشد زیرا که غیر و کوه مذکور
از رویه گی تر من نیست بلکه آن مانند آب است که از چشمه
بر آید و هر سال که چشمه مذکور خراج است در صورتیکه
چشمه مذکور واقع شده باشد بر زمین عراقی و ایالتی
و آنکه آن چشمه در آن سال که در آن سال خراج
معلق است یا اینکه صاحب آن چشمه باشد و در آن سال

شهرنویس دوران والملا اعلم

تاکید در بیان مصرف زکوة است که باید دانست که مصرف زکوة در اصل
 زکوة با وجایز است و در بیان مسکنه دادن زکوة با وجایز
 نیست * مسکنه ۱ * باید دانست که مصرف زکوة در اصل
 هشت نوع است یکی فقیر و دوم مسکین و سوم عامل تحصیل
 زکوة و چهارم مسکین و چهارم مسکین و چهارم مسکین و چهارم مسکین
 میشود برای خلاصی رقیبه او تا آزاد گردد و پنجم مدیون که
 مالک نصاب نباشد و ششم فی سبیل الله و هفتم ابن السبیل و هشتم
 رولفة القلوب و این هشت نوع در اصل مصرف زکوة است
 و نهم آنکه این هشت نوع در قرآن مجید مذکور است

بکلیه حضرت و خدا آیتعالی و قرآن مجید فرموده است که صدقه
 حلال نیست مگر بر ای فقرا و مساکین و عاملان و بکه تصدیل
 آن می نماید و مولفه القلوب و فی الرقاب و قهارمین و فی سبیل
 الله و این السبیل پس میبایست از آنجا که مصرف زکوة نیست
 بخواه گن آنرا بجهت مولفه القلوب بعد از آن که رسول خدا
 صلواتم ساقط شده است زیرا که رسول خدا صلواتم زکوة بآنها
 نمیداد تا آنها بطمع مال شر برانمایند یا مسلمانان بلکه
 معین و مددگار مسلمانان باشند و چون حق تعالی اسلام
 و اهل اسلام را فوت داده مستغنی نگرد مسلمانان را از
 مولفه القلوب و بر سقوط آنها اجماع صحابه رضی منعقد شده است
 و میباید دانست که فقیر آنرا میگویند که چیزی قلیل کم از
 مقدار اصاب داشته باشد و مسکین آنرا میگویند که چیزی
 نداشته باشد و این تفسیر فقیر و مسکین میروست آنرا بیعیفه
 روح و بعضی عکس آن گفته اند و اکل وجهه هو مولیهما
 و بیان قسم فقیر و مسکین که یک است یا دو در کتاب و صایا
 خواهد آمد انشا الله تعالی * مسئله ۲ * باید که امام
 عامل مدد کوم را بدهد از زکوة بقدر عیال او پس آنقدر دهی

که کفایت کند و بنوا و اعوان و ذرا و حصه مقدور بپوشانند
چنانچه شافعی رحمه الله قایل است غیر اجداد و روح می یابد
که مصرف زکوة هشت انواع است و یکی از این عامل مذکور
است پس حق اوست و دلیل علی اینست که
که استحقاق ذکر حق زکوة هر ساله مذکور را بطریق
کفایت است و به جهت عمل و بطریق مذکور نیست لهذا عامل
مذکور حق است و مذکور را زکوة اگر چه اوست باشد و اگر چه
عامل مذکور محسوب عمل خود می یابد و بطریق کفایت - بطریق
مذکور و این که در آن شیوه مذکور است لهذا عامل ها شایسته نخواهد
گرفت ترا تا اگر بای پیوسته هر صلعم از شیوه بخورند سال
زکوة که چرک است محفوظ می مانند و اگر بای پیوسته صلعم
بحرمت تعظیم قرابت پیوسته صلعم مستحق تعظیم و کرامت
اند و غنی برابر آنها نیست در استحقاق کرامت پس شیوه
مذکور در حق او اعتبار نهاده نشده و بسا پیدا نیست که لذت
فی الحال قاپ که در قرآن در باب بیان مصرف زکوة مذکور است
از آن مکاتب مراد است و این منقول است از پیوسته صلعم
و همچنین از قاریمین که در قرآن در باب مذکور است منقول

مذکور مراد است و شافعی روح گفت نیست که مراد از آن کسی است
 که تحصیل غرامت و نوازی نبوده باشد برای اصلاح ذات البین
 و برای اطفای آتش فتنه میان دو گروه و باید دانست که
 دو کس که میان آنها با یکدیگر ملال و ناخوشی باشد آنها را
 ذات البین میگویند * مسئله ۳ * و مراد از لفظ سبیل الله
 که در قرآن مذکور است منقطع الغرات مراد است نزد ابن یوسف
 روح و باید دانست که منقطع الغرات آنرا میگویند که از
 میان غازیان بسمت خود رها شود و بسبب بی اسبابی برای
 رفتن جهاد نشو اند و اهل بی یوسف روح این است که از لفظ
 فی سبیل الله منقطع الغرات متبادر است و صرف و محقق روح
 گفتند که مراد از آن منقطع الحاج است بجهت آنکه مرویست
 که شخصی که در جهاد قصد نبوده بود فی سبیل الله عزوجل
 پس بغير صلح فرموده که سوار کند بران شتر حاجیان را و معنی
 منقطع الحاج را از معنی منقطع الغرات قیاس باید
 کرد و باید دانست که نزد علمای ما زکوة داده نمیشود بغانیمت
 غنی باشد و راجه مصرف زکوة نیست مگر فقیران و باید
 دانست که مراد از ابن سبیل کسی است که مال او در وطن باشد

و اگر در مکان دیگر است و در آنجا تهیه دست است و هیچ نداره
 * مسئله ۴ * هفت گروه که مذکور شدند اینها مصرف
 زکوة اند و مالک مال مختار است اگر خواهد تقسیم نماید
 زکوة میان این هفت گروه باینطور که بخواهد چیزی بدهد
 و اگر خواهد اکتفا نماید بر گروه واحد یا بر نزد علیها
 مال است و شافعی رجحان میدهد که مال را ادای زکوة بدارد
 مگر باینطور که بخواهد سهمی از هر گروه چیزی بدهد و دلیل
 شافعی رح این است که هر قول خداوند عزوجل انبا الصدقات للفقراء
 آلائیة اضافه صدقه بکفر لام است و آن برای استعفاف و تبریک
 است و دلیل علیای ما این است که معارم است که زکوة حق و ملک
 الله تعالی است نه حق و پیشگیری پس آن اضافه بکفر فسلام برای
 پوسان مصرف است نه برای استعفاف و تبریک و برای
 مصرف نه این اصناف هفت تکسانه مذکوره برای
 زکوة علت نیست مگر فقر و جهات فقر و در آنها مختلف باشد
 و باید دانست که مذهب علیای ما مرویست از عیسی علیه السلام
 رض * مسئله ۵ * دادن زکوة بزمی جایز نیست زیرا چه
 پیغمبر صلعم به عذر رض فرمود که بکس را از انعامی مشایان

زنده ۲ ترا بقرای مسلمانان * مسئله ۴ * سوای زکوة صدقه
 دیگر داده میشود بضمی غیر ثلثا غیر ربع میگویند که آن داده
 نمیشود بضمی مانده زکوة را این یک روایت است از ابی یوسف
 روح نیز و دلائل علیها این است که بمعتبر صلعم در مود است
 که تمدنی نیا نمید باهل هر دین و اهلای ما میگویند که اگر
 بعد از معاذرتی نبی بود تا کج و نیز میگردیم و این زکوة را
 نیز بضمی * مسئله ۵ * اگر از مال زکوة مسجد بنا کنند
 یا کفی دهد مرده را زکوة ادا نمیشود زیرا که زکوة را ادای
 زکوة این است که تبلیک آن نباید بیست صلوات آن در صورت
 یا غیر نمیشود * مسئله ۶ * اگر از مال زکوة ادا نبوده شود
 دین میت زکوة ادا نمیشود زیرا که ادای دینی غیر مقتضی تبلیک
 آن از آن غیر نمیشود خبر ما و کتب مدیون میت باشد
 * مسئله ۷ * اگر از مال زکوة بدهد غیر بده آن را بکند
 ادای زکوة نمیشود و امام مالک رح میگوید که درین صورت
 زکوة ادا میشود بجهت آنکه او رح میگوید که مراد از لفظ
 قیال قالب که در قرآن مذکور است همین است که بدهد
 خریدن آن را کرده شود و دلائل علیها این است که آن را ذکرین

پند: استقامت مالک است و تپلی که نیست * ممدیده ۱۰ * داد
 تر کوه یا غنیا چنانچه نیست زهر آید پیغمبر صلعم فرمود است
 که صدقه حلال نیست مگر غنی را و شافعی روح تجویز نه کرده است
 و کوه را بغازی که غنی باشد و این حدیث به سبب اطلاق حدیث است
 بر او و همچنین حدیث است بر او حدیث معاذ رضی که سبب است
 مذکور شد * ممدیده ۱۱ * مالک را چنانچه نیست که زکوة دهد
 بیکدیگر خود یا بیکدیگر خود یا بیکدیگر خود اگر چه بالا رود و همچنین
 جایز نیست و بر آنکه زکوة دهد بقرزند خود یا بقرزند قرزند خود
 اگر چه با نیمی رود زیرا چه منافع مالک میان مالک و میان آنها
 متصل است یعنی هر یک مال دیگر استفاق میگیرد پس تپلیک
 مروجه کمال در تصورات یافتن نمیشود * ممدیده ۱۲ * مالک را
 چنانچه نیست که زکوة دهد بزوج خود زیرا چه منافع مال میان
 زن و شوهر مشترک می باشد از روی عادت و همچنین جایز نیست
 کسی زن را که زکوة مال خود بدهد بشوهر خود نه این حدیث روح
 بیهوده ای که هر ممدیده زوجه مذکور شد و صاحبین روح گفته اند
 که داده زن زکوة بشوهر چنانچه است زیرا چه زوجه عبد الله بن
 مسعود رضی نه پیغمبر صلعم سوال کرده اند آیا زکوة صدقه دهد

شهر خود را و بیغیر صلعم جواب او فرمود که ترا درین صورت
 و اجزا است یکی اجزای صد و دوم اجزای صد و علیها از طرف
 آیه تکلیف روح جواب میدهد و میگویند که مراد از صدقه که
 درین حدیث مذکور است صدقه نفق است * مسئله ۱۳ *
 مالک را جایز نیست که زکوة مال خود بدهد به یک تن یا یک
 یا به چند بر خود یا به نام ولد خود یا بواجبه درین صورت ها تپایک
 ممکن است آنکه مالیک در صورتی که مالک را آن خواهد
 شد و همچنین خواهی را احکام است و مالیک تپایک او پس
 تپایک او را را تپام نمیشود * مسئله ۱۴ * جایز نیست
 مالک را که زکوة بدهد به بنده خود که جزوی از اجزای آنرا
 آزاد کرده است نزد آیه تکلیف روح زیرا که بنده مذکور و بنده
 او به اندازه مکاتیب است و نزد صاحب روح زکوة بدهد به بنده
 مذکور جایز است زیرا که بنده مذکور نزدشان آزاد مدیون
 است * مسئله ۱۵ * جایز نیست زکوة دادن به مالوک
 غنی زیرا که اگر تپایک آن نبوده شود به بنده مذکور
 پس آن مالوک خواهی او میفرماید و خواهی مذکور غنی است
 و تپایک زکوة مراد را جایز نیست و همچنین جایز نیست

اما در زکوة بقر زندقه غنی و فقیر که قر زندقه مذکور صغیر باشد
 چه قر زندقه مذکور غنی شهره می شود بمال پدر بخلاف آنکه
 قر زندقه غنی که بپدر فقیر باشد چه او غنی شهره می شود بمال
 پدر اگر چه نقد از پدر پدر است و بخلاف زوجه غنی زیرا چه
 او اگر فقیر باشد غنی شهره می شود بمال شوهر و بپدر نقد از نقد
 غنی نمی شود * مسئله ۱۴ * زکوة اذان بدینی هاشم جائز
 نیست زیرا چه بمقتضای حکم فرموده است که یا بنی هاشم بدرستی که
 الله تعالی حرام گردانید است و در حق شما غساله مره مان
 و چرک آنهارا و عوض آن برای شما کرده اند است خمس
 خمس را از مال تحسین است و مراد از غساله در تحسین
 زکوة مال است پس این جا بزینست مرتب هاشم را بخلاف
 نقد که نقد زکوة بمنزله آب مستعمل است که
 استعمال نموده شود برای اسقاط قرض و آن مانوٹ میگرد
 به نحاست نا مان لهذا وضو بآن روا نیست بخلاف صدقه
 نقد چه آن بمنزله آب است که مستعمل شده باشد برای بعض
 ثبوت و خنک و این مانوٹ نمیشود لهذا وضو بآن روا است
 و باید دانست که مراد از بنی هاشم آل عباس و آل

[illegible]

شمار یک و بعد از آن ظاهر گشت که شخص مذکور پدر را راست یا
 او پس در پنجاه روز کوزه او را می‌شود و اعاده آن بر او واجب نیست
 و این نزد طرغین رح است و ابو یوسف رح گفته است که در رسوم و تنزیه
 مذکور اعاده زکوة بر آن کس واجب است به جهت آنکه آن کس را
 در یافتن حال شخص مذکور سبکی بود باینطور که می‌پرسیدند
 و بر انروی یا امر مردمان و با وجود آن هم کتاب خطای او بقیه ظاهر
 گشت پس اجتهاد او باطل گشت و اعاده زکوة بر او لازم شد چنانچه
 اکثر چند آنند آنکه بعضی از آن پاک است و بعضی از آن ناپاک است
 یا چند پارچه که بعضی از آن پاک است و بعضی ناپاک یا هم مختلط
 باشند لیکن پاک در عدد ندارد باشد و شخصی تکسری نهوده از آن آب
 آردند و از آن آونده‌ها وضو کند یا پارچه از آن بار چند بار بشوید و بماند
 گذارد و بعد از آن بقیه‌ها را هر شود خطای او پس بر این شخص اعاده
 نیامد مذکور واجب می‌گردد و دلیل طرغین رح یکی این است که
 مردیست که وکیل یزید پدر معن زکوة مال او داده بود به پسر
 وی که معن است و ویرا معلوم نبود و بعد از آن چون این ماجرا نزد
 پیغمبر صلعم مذکور شد فرمود به یزید مذکور که مرترا است
 آنچه نیست آن کردی و بعضی فرمود که مرترا است آنچه که رفتی

زکوة و مایه است که اطلاع بر احوال انسان چون فقر و غنی
 و غیره بطریق ظنی و اجتہاد میشود که هر طریق قطع و یقین
 پس بشان آنچه در محو باشد مرأجال شخص مذکور بر آنچه
 ثابت بوده در گمان آن کس چنانچه معتبر است گمان انسان
 در صورتیکه قبل از مشیت نمرد و او تعمیری کرده و از کذب و انبیا
 روح مرویست که در عین صورت غذا زکوة ادا نمیشود و لیکن
 ظاهر روایت همان است که اول مذکور شد و این که مذکور
 شد وقتی است که آن کس زکوة داده باشد بشخص مذکور پس
 آنکه بعد از تکری ظن نموده بود که شخص مذکور مصرف
 زکوة است و اگر تکری نکرده باشد یا بعد از تکری ویرا
 شک مآئده باشد در اینکه شخص مذکور مصرف زکوة است یا بعد
 از تکری ظن نموده باشد که شخص مذکور مصرف زکوة نیست
 پس در این صورتها زکوة ادا نمیشود مگر آنکه بعد از آن
 معلوم شود که شخص مذکور فقیر و مصرف زکوة است و همین
 صحیح است * مسأله ۱۸ * اگر زکوة داد کسی به شخصی
 و بعد از آن معلوم شد ویرا که شخص مذکور بتدوی است یا
 محتاج و وی پس آن زکوة ادا نمیشود زیرا چه در این صورت

بطلبی که یافته نمی شود بنا بر آنکه بده و مکاتب را اهل بیت تمایز
 نیست و طلبی که مگر دادی زکوة است چنانچه سابقا مذکور
 شد است * مسئله ۱۹ * دادن زکوة صحیح نیست بکسی که
 مالک نصاب است از هر مال که باشد بجهت آنکه شخص
 مذکور شنی است زیرا چه در شرع مالک نصاب را شنی میگویند
 بر این شرط غنا این است که نصاب مذکور از حاجت او
 بر آید باشد و یا بقدر زکوة حرام میشود و اما نهایی آن بسبب
 جولان حول پس آن شرط وجوب زکوة است و باید دانست
 که زکوة دادن بشخصی که مالک کم از نصاب باشد جایز است
 اگر چه آن شخص صحیح البین و قادر بر کسب باشد بجهت آنکه
 شخص مذکور فقیر است و فقیر مصرف زکوة است و بجهت آنکه
 اطلاع بر حال انسان که حقیقة محتاج است دشوار است پس
 مدار حکم بر دلائل حاجت است و عدم ملکیت نصاب دلیل
 بر حاجت است * مسئله ۲۰ * اگر کسی بدهد بشخص
 واحد بقدر دو صد درم یا زیاده از آن از مال زکوة خود پس
 این مکروه است ولیکن جایز است و نه مخرج کفایت که چاره
 نیست زیرا چه در صورت غنا آن شخص مقارن ادائیگی زکوة

همیشه پس لازم می آید که زکوة بقای داده شود و دلیل
 علی این ما این است که بقای آن شخص اثر ادای زکوة است
 در صورت مذکوره پس بقای او بعد از ادای زکوة متوقف
 نخواهد شد نه بمقارن او و لیکن هرگاه در صورت مذکوره
 حصول غنا قریب ادای زکوة است پس مگر آن خواهد شد چنانچه
 مکرره به نمود نیاز در صورتیکه نیاز کند اگر کسی در مکانی
 که قریب آن نجاست است * مسلسل ۲۱ * ابوحنیفه رح
 گفت نسبت که احب نزد من این است که آن نقد زکوة داده شود
 بفقیری که او در آن روز از سواد مستغنی گردد * مسلسل ۲۲ *
 نقل نمودن زکوة از شهری بشهری دیگر مکروه است
 بلکه باید که زکوة هر شهر به مستحقان آن شهر داده
 شود بجهت جمعیت معانی که سابق مذکور شد و بجهت آنکه
 در آن رعایت حال جو را است مگر آنکه نقل کند برای اقربای خو
 یا برای قومی که محتاج تر باشند از اهل شهری نیز بوجه در صورت
 اولی صلح رحمی است و در صورت دوم ندادن حاجت است
 و باید دانست که برای غیرا بنها نقل کردن زکوة بشهر دیگر اگر چه
 مکروه است و لیکن زکوة ادا میشود نیز بوجه مصرف زکوة مطابق

فقطرا اند از نری نقص و آله اعلام

بایناسب و ربیان صدقه فطر * مسئله ۱ * صدقه
 فطر واجب است بر مساکین از ادبش طبعه مالک نصاب یسا شده
 و با بنطور که نصاب مذکور قاری یا شد از مسکین او و جامهای او را ثبات
 الیمت و اسب و سلاح و بکنه او و اما وجوب صدقه فطر پس آن ثابت است
 بجهت آنکه هر وقت که پیغمبر صلعم در غایب بود الفطر فرموده
 که صدقه از هر آرد و بنده صغیر باشد یا کبیر نصف صاع از کنند
 و اینک صاع از هر مایه یا یک صاع از جو و این حدیث را روایت کرده است
 تلمیذ بنی صغیر غنی و یا صغیر غنی و به مثل این حدیث که از احادیث
 آحاد است و وجوب ثابت میشود نه قریبیت و باید دانست که شرط
 نبودن شد حریت تا متعطف شود تهلیک و شرط نبودن شد اسلام
 تا متعطف شود معنی فریت و عیادت و شرط نبودن شد
 که مالک نصاب باشد بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است
 که صدقه داده شود به هر که از قوت غنا و شافعی رح کنندست
 که صدقه فطر واجب است بر کسی که مالک زیاده باشد بر قوت یکروزه
 خود و عیال خود و حدیث مذکور حاجت است بر او و باید دانست
 که غنا اندازن نبودن شده است بقدر نصاب چه اندازن غنا در شرط

باید وارده شد است و یکی بشرطیکه آن شخص از حاجت اصلی
 داده باشد زیرا چه آنچه مشغول باشد بجا جت اصلی بی آن
 به منزله معدوم است و نه در آن شرط نیست و باید دانست که
 باین نصاب سه چیز متعلق است یکی عذرت صدقه و دوم وجوب
 قریانی و سوم وجوب صدقه قطر * مسئله ۲ * صدقه قطر را چه
 است بر انسان بجهت ذات خود زیرا چه این عمر رضی رایت کرد است
 که بشهر بر صلعم صدقه قطر قرض کرد است بر انسان مرده باشد یا زنده
 * مسئله ۳ * بر انسان را چه است که صدقه قطر ادا نماید
 از اولاد صغار خود زیرا چه سبب وجوب زکوة فطر قول علیه السلام
 است که راس بیرونه و بی عیة یعنی شخصیکه مؤنت آنرا
 بر اوست و ولایت او است بر آنها زکوة فطر می شود
 بسوی راس چنانچه میگویند زکوة الراس اعنی زکوة شخص و آن
 از بنة علامت سبب است و ما اضافت زکوة بسوی قطر چنانچه
 میگویند صدقة الفطر من باعتبار آنست که قطر وقت
 آنست و از اینجهت متعدد میشود زکوة فطر بسبب تعدد
 راس اعنی شخص یا وجوه اتحاد در هرگاه سبب وجوب
 صدقه فطر راس اعنی شخص مذکور شد که مؤنت آنها بده

او است و ولایت او بر آنها است پس اولاد صغار او که به معنی وی اند
 یا و مصلحت خواهند بود حاصل آنکه او وای آنها است و موکنت
 آنها بر ذمه وی است پس صدقه آنها نیز بر او خواهد شد چه صدقه
 مذکوره نیز از جمله موکنت است و هیچکس نخواهد داد صدقه
 قطران کنیز و بنده خود چه اولی اینها است و موکنت اینها
 بر وی است و اینها که صدقه بر او است که بنده و کنیز بر او
 کنیزان نباشد و اولاد صغار را مال نباشد چه اگر مر آنها را
 مال باشد پس صدقه قطران آنها از مال آنها ادایه خواهد
 شد نزد شیخین رح و مکی رح درین مسئله مخالف اوشان
 است و دلیل شیخین رح این است که شارع صدقه قطران بجهای
 نفقه جاری نبود است پس آن مانند نفقه است * مسئله ۲ *
 بر انسان واجب نیست که صدقه قطران از زوجه خود ادا نماید
 بجهت آنکه در ولایت و موکنت در حق زوجه اوقصور است
 زیرا که شوهر ولی زن نیست مگر در حقوق نکاح و در غیر
 حقوق نکاح شوهر ولی زن نیست و هیچکس موکنت زن نیست
 بر شوهر مگر در موات چون خوراک و پوشاک و سکنی و غیره
 و در غیر موات موکنت آن بر او نیست چون علاج و هیچکس بر

۱. انسان واجب نیست که صدقه فطر ادا کند از اولاد کیبار خود
 اگر چه آنها در عیال او باشند زیرا که ولایت نیست در حق
 آنها و لکن اگر انسان صدقه فطر ادا نماید از اولاد کیبار
 و از زوجه خود بهتر است آنها جایز است از روی استعسان و چه
 لذت آنها ذات است از روی عادت * مسئله ۵ * بر انسان
 واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از مکاتب خود مسببه
 عدم ولایت و همچنین بر مکاتب واجب نیست که از ذات خود
 صدقه فطر ادا نمایند چه اوقیر است * مسئله ۶ * واجب
 است بر انسان که صدقه فطر ادا نماید از مدبر و ام ولد خود چه
 ویرا ولایت است در حق آنها * مسئله ۷ * بر انسان
 واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از بنده و کنیز که برای تجارت
 است و شاقی روح می شود که صدقه فطر واجب است بر بنده
 و کنیز که برای تجارت است و اندای آن میباید خواجه و زکوة
 آن واجب است بر خواجه و حاصل آنکه وجوب صدقه فطر بر
 بنده و کنیز مذکور آن است و وجوب زکوة آن بر خواجه
 آنها است و سبب این هر دو علیحد است و هرگاه چنین
 شد پس بسبب وجوب هر دو تکرار صدقه بر خواجه و

یکسال بجهت مال واحد لازم نمی آید و تیره علیهای ما و جوی

صدقه فطر بجهت مملوک برخواجه وی است چنانچه در کتب

آن نیز برخواجه است و هر کس آن جنس بدهد پس بسبب وجوب

هر دو لازم می آید برخواجه که بجهت یک مال و هر کس آن دو صدقه

واجب شده و آن جام نیست چه به تفسیر صاحب الزان نبی گردانید

مستند به * و بجهت یک مال و هر کس آن دو صدقه فطر واجب شود

بر هیچ یکی از آن خواجه و هر چه در هر دو خواجه صدقه فطر و صدقه

فطر است و هر چه در هر یک از آنها صدقه فطر است و صدقه فطر واجب

گشت بر هیچ یکی از آن خواجه نیز واجب نیست و صاحبین روح

گفته اند که در این صورت هر یک از آن خواجه صدقه فطر واجب

میشود آن مقدار حصه ای که بده تمام است چون یک یا دو مثقاله

و هر یک از آن چون نصف و ربع و غیره اگر شش گانه باشد میان

و این روح بده مثلاً پس در این صورت هر یک از آن روح

کس صدقه فطر بدهد و این است بر صدقه فطر و این روح بدهد

اختلاف بنابر آن است که نزد این عتق روح قسمت جاری نیست

و رقیف و نزد صاحبین روح جاری است و بعضی گفته اند که در صورت

مددک و این اختلاف نیست باینکه قول صاحبین روح مراقب قول

انسان واجب نیست که صدقه فطر ادا کند از اولاد گیاره خوره
 اگر چه آنها در عیال او باشند زیرا چه ویرا ولایت نیست در حق
 آنها ولی اگر انسان صدقه فطر ادا نماید از اولاد گیاره
 و از زوجه خود بتیمار آنها جایز است از روی استعسان و چه
 اذن آنها ثابت است از روی عادت * مسئله ۵ * بر انسان
 واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از مکاتب خود و مسجده
 مدح ولایت و همچنین بر مکاتب واجب نیست که از ذات خود
 صدقه فطر ادا نمایند چه از فقیر است * مسئله ۶ * واجب
 است بر انسان که صدقه فطر ادا نماید از مدبر و ام ولد خود چه
 ویرا ولایت است و در حق آنها * مسئله ۷ * بر انسان
 واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از بنده و کنیز که برای تجارت
 است و شافعی رح میگوید که صدقه فطر واجب است بر بنده
 و کنیز که برای تجارت است و گدایان مینمایند خواجه و زکوة
 آن را واجب است بر خواجه و حاصل آنکه وجوب صدقه فطر بر
 بنده و کنیز مذکور آن است و وجوب زکوة آن بر خواجه
 آنها است و سبب این هر دو یکجمله است و هرگاه چنین
 شد پس بسبب وجوب هر دو تکرار صدقه بر خواجه و

یکسال بحسب مال واحد لازم نمی آید و نذر علیای ما و جوی
 صدقه قطر بحسب مهر او که هر خواهی وی است چنانچه در کتب
 آن نیز مرخواجه است و هر یکساعت چنانچه در مس بسبب وجوب
 هر روز لازم می آید هر خواهی که بحسب یک مال در یکسال دو عدد قدر
 واجب شده و آن جاری نیست چه در هر سال هم از آن نمی گیرد اجابت
 و مستند به آنست که در هر یکساعت در هر روز و هر خواهی که در هر
 روز است و هر یکساعت در هر یکساعت در هر یکساعت در هر یکساعت
 نیست هر یکساعت در هر یکساعت در هر یکساعت در هر یکساعت
 گفته اند که در هر یکساعت در هر یکساعت در هر یکساعت
 میشود آن مقدار حصه را میدهند تمام است چون یک یا دو مثلاً
 و حجت که این چون نصف در هر یکساعت اگر مثلاً یک باشد میان
 در هر یکساعت در هر یکساعت در هر یکساعت در هر یکساعت
 که در هر یکساعت در هر یکساعت در هر یکساعت در هر یکساعت
 اختلاف بقای آن است که نذر در هر یکساعت در هر یکساعت
 هر یکساعت در هر یکساعت در هر یکساعت در هر یکساعت
 در هر یکساعت در هر یکساعت در هر یکساعت در هر یکساعت

اینکه بختی که روح است زیرا چه حصه هر یک از د و شریک جمع نبوده
 نباشد و در یک بند از بند های مشترک پیش از قسمت نبوده آن
 پس در صورت مذکور برای هر یک که از د و خواجه بند و کمال و ثبام
 قسمت * مسدود ۴ * این مسلمان واجب است که صدقه فطر را در این
 از بند و کمال و بختی که در بند تعلیم عدوی که سابقا مذکور شد
 است چه در آن ذکر مطلق بند و است و مقید نیست با اینکه مسلمان
 باشد و بختی که در بند است این عباس رغبه آمد است که پیغمبر
 صلعم فرمود که صدقه فطر را از هر راه و بنده یهودی باشد آن
 بند و یا نصرانی و یا مجوسی و بختی که سبب و جواب آن
 در صورت این مطلق است و خواجه اهلیت و جواب آن دارد
 و شافعی روح میگوید که در صورت صدقه فطر واجب نیست بر آن چه
 و جواب صدقه فطر بر بند است نه بر خواجه او و بنده مذکور
 اهلیت آن ندارد چه اگر کافر است و اگر بنده مسلمان باشد و خواجه
 او کافر پس در صورت صدقه فطر واجب نیست بر او لا تغافل
 * مسدود ۱۰ * اگر بفروشد کسی بنده خود را باینطور که
 خیال باشد هر یکی از یابیع و مشتری را در روز عید الفطر پس
 صدقه فطر از بن بند و واجب است بر کسی که آن بند از آن او گردد

یا آنچه در زعفران گفته است که صدقه آن را واجب است بر صاحب
 خیار و بیچاره ولایت آن بنده را و اگر است و شافعی روح گفته است
 که صدقه آن واجب است بر کسی که مالک آن است بالفعل
 و آن کس در صورت مذکوره مشتری است نه شافع و روح و
 وجه قول شافعی روح این است که صدقه مذکوره از احکام مالک است
 مانند نفقه و اهل علمایی میگویند این است که مالک آن در صورت
 مذکوره موقوف است چه اگر صاحب خیار فسخ نماید بیع را
 پس آن بنده در قدیم مالک با بیع عود خواهد کرد و اگر اجازت بیع
 دهد و بیع را نافذ گرداند صاحب خیار و مالک مشتری خواهد شد
 از وقت بیع و هر گاه مالک آن موقوف ماند پس موقوف خواهد
 ماند چیزی که بر آن مبتنی است بخلاف آنکه چه آن برای
 دفع حاجت بالفعل است پس آن قابل این نیست که موقوف
 بماند و باید دانست که اگر بنده مذکور مال تجارت باشد
 پس فروخته آن نیز اختلاف مذکور است والله اعلم

فصل در بیان مقدار صدقه فطار و بیان
 وقت وجوب آن وقت ادای آن * مسئله ۱ * مقدار
 صدقه فطار از گندم و آرد و بست آن و از مرز خشک نصف صاع

همیشه سهوس جو باید دانست که آن در جو مانند جو است و از این
 این است که در آن در کندم و جو سه چینی در بست هر دوم عایت قدر
 بر قیمت هر دو نهاده شود احتیاطاً اگر چه در بعض احادیث ذکر
 آورد نیز آمده است و مراد از رعایت قدر و قیمت این است که اگر
 قیمت نصف صاع از آن در کندم برابر قیمت نصف صاع کندم
 باشد پس دادن نصف صاع از آن در آن کفایت میکند و گرنه
 کفایت نمیکند و همچنین در آن در جو و این دو جامع صغیر مذکور نیست
 بجهت آنکه غالباً قیمت آن در کم از قیمت کندم و چون پیشتر
 بلکه غالباً قیمت آن در از قیمت کندم و جو زیاده می باشد
 و باید دانست که در آن قیمت معتبر است و همین صحیح است
 نیز باید دانست که نصف صاع از کندم از روی وزن معتبر
 است بنا بر آنچه مرویست از ابی بنیوفه ریحان و از هر چه روح سرریست
 که از روی کیل معتبر است * مسئله ۲ * آن در کندم اولی
 است از کندم و دهم اولی است از آن در بنا بر آنچه مرویست
 از ابی یوسف روح و همین مختار فقید ابو جعفر روح است زیرا چه
 از دهم زیاده دفع حاجت و از آن در زود دفع حاجت میشود
 بخلاف کندم چه در آن حاجت آرد ساختمان است

و روایت که ابو یکر اعیش رح میگوید که گفتند ما افضل است
 از آرد و درهم زیرا که پسین و آردون گفتند پسین که فطر یا جراح
 ادا میشود چه در آرد و درهم اختلاف شافعی رح است * مسند ۳ *

صاع نزد ابی حنیفه و معتدل رح هشت رطل است بوطل عراقی
 و ابو یوسف رح گفتست که پنج رطل است و ثلث رطل و همین
 قول شافعی رح است زیرا که پتیر صاعی فرمود است که صاع ما
 کوچک است از صاعهای دیگر و دلیل طریقی رح آن است که
 مرویست که رسول خدا صاع وضوء بگردد پسند که در رطل است
 و غسل بگردد بصاع که هشت رطل و هفتین بود صاع عجمی رح
 و این صاع کوچک است به نسبت صاع هاشمی و مرویست
 استعمال مینمودند صاع هاشمی را * مسند ۴ * و جوب صدقه
 فطر متعلق است بوقت طلوع فجر روز عید الفطر اعشی شرط
 وجوب آن وقت مذکور است و شافعی رح گفتست که
 وجوب آن متعلق است بوقت غروب آفتاب در روز آخر
 رمضان و قایده این اختلاف آنست که اشکومسلمان کردند
 کسی یا قریب زنده می شود هر کسی را در شب عید الفطر
 پس صدقه فطر از و از آن فرزند واجب میشود نزد علمای ما

فطره شاقعی روح واجب می شود و اگر بپیر و شب منگور
 کسی از اولاد یا از کنیز و پند های شخصی پس صدقه فطر
 از آنها واجب می شود نزد شاقعی روح و نزد علیای ما را پس
 فطره شود دلیل شاقعی روح این است که صدقه فطر فطر اختصاص و
 دارد چنانچه اضافه صدقه مذکور به بسوی فطر و ایت می باشد
 بر آن وقت غروب آفتاب هر روز و در زمان وقت فطر است
 بر علیای ما می گویند که اختصاص آن اوقات فطر است و اختصاص
 فطر بر روز است نه شب امّا از اوم الفطر گفته می شود و لیکن الفطر
 گفته نمی شود پس وجوب صدقه فطر متعلق خواهد بود
 بصرح روز عید الفطر نه شب آن * مسأله ۵ * مستحب
 این است که ادا نمایند هر دو صدقه فطر را روز
 عید الفطر پس از آنکه متوجه شوند بسوی عید فطر
 برای آنکه از عید به جهت آنکه پیغمبر صلعم چنین می کرد و به جهت آنکه
 امر بادی صدقه فطر برای آن است تا قبل از رسیدن آن سوال
 مستغنی شوند و بطریق جمیع مشغول شوند بنیان عید و این مقصود
 حاصل می شود در صورتیکه صدقه فطر مقدم از نسیان عید اما
 نهوده شود و اگر مقدم اما نسیان صدقه فطر را از روز عید

سر این است زیرا که ادای واجب بعد از تحقق سبب آن جایز است
 مانند ادای نیکو پیش از حوالان حول بعد از تحقق نصاب
 و در اینجا نیز سبب وجوب صدقه فطر متحقق است و باید
 دانست که هر تقدیم ادای صدقه فطر بر روز عید تفصیل در
 نیست بلکه تقدیم آن بر روز عید بعد از تحقق سبب مطلقا جایز
 است و همین صحت این است که در مسند ما انکر کسی ادانگفته
 صدقه فطر را در روز عید پس بعد از گذشتن روز عید صدقه
 فطر ساقط نمی شود بلکه باید که بعد از آن نیز ادانها
 زیرا که وجوب آن برای دفع حاجت فقیر است و این امر معقوله
 است و این یعنی بعد از گذشتن روز عید نیز باقی می ماند پس
 ضرور است که بعد از گذشتن روز عید مذکور نیز ادانها
 به خلاف قربانی چه این ساقط می شود بعد از گذشتن ایام
 شکر زیرا که در پختن خون و فسخ نمودن قربانی در آن عبادت
 است و این موافق قیاس نیست و عبادت گذشتن آن معلوم
 شد است و ایام شکر بر خلاف قیاس پس بعد از گذشتن ایام شکر
 قربانی نبوده و الله اعلم
 کتاب در بیان روز و روز و نوع است

یکی واجب دوم نذر واجب نیز دو نوع است یکی آنکه تعاقبه
 دارد بزمان معین چون روزه ماه رمضان و روزه نظر معین
 و این روزه جایز میشود اگر نیت آن نباید از شب و اگر در
 شب اتفاق نیت آن نشود حتی که صبح گردد پس در صورت
 اگر نیت آن نباید بعد از صبح تا وقت غروب و اهل جسابر است
 شافعی و حنفی و مالکی و شافعی و حنفی و مالکی و شافعی و حنفی و مالکی
 است که نیت آن از شب باید تا روز و مذکور صحیح شود
 * مسئله ۱ * باید دانست که روزه ماه رمضان فرض است
 بجهت آنکه خدا این عمل را در قرآن مجید فرموده است که
 فرض کرده اند و شد است بر شما و روزه ماه رمضان و هم بر آن
 الجباع امت است امّا اگر کسی انکار آن نماید کافر میگردد
 * مسئله ۲ * روزه نذر واجب است بجهت آنکه خدا این عمل را
 در قرآن مجید بایضاح ذکر کرده است و باید دانست که
 وجوب روزه رمضان ماه رمضان است بایضاح است
 و سوره بقره و سوره مائده و سوره احزاب و سوره نساء
 و سوره آل عمران و سوره اعراف و سوره بقره و سوره نساء
 و سوره آل عمران و سوره اعراف و سوره بقره و سوره نساء
 و سوره آل عمران و سوره اعراف و سوره بقره و سوره نساء

و در نذر نذر است * مسئله ۳ * نیت در هر روز شرط است
 و بدان آن خواهد آمد خدا نشاء الله تعالی و هایل شافعی روح بر این که
 نیت روزه از شب ظهر و است یکی این است که پیغمبر صلعم
 فرمود است که روزه نیست مگر کسی را که نیت آن نکند از شب
 و درم این است که اگر از شب نیت نکند بلکه بعد از صبح
 نیت آن نماید جز اول از روز صبح نیت شود پس نیت آن
 در آن نیت بافته نشود پس صبح نیت و نیت آن نیت آن نیت
 نیت آن نیت روزه شریف است و صلعم نیت آن نیت آن نیت
 نیت آن نیت که خردی از آن نیت آن نیت آن نیت آن نیت
 و این حکم روزه واجب است نیت شافعی روح یک نیت روزه
 نیت آن نیت صبح است نیت آن نیت آن نیت آن نیت آن نیت
 شود و بر این که روزه نیت آن نیت آن نیت آن نیت آن نیت
 و نیت این است که هر گاه در روز نیت آن نیت آن نیت آن نیت
 نیت آن نیت روزه نیت آن نیت آن نیت آن نیت آن نیت
 فرمود که هر که چیزی خورده باشد باید که در باقی روز چیزی
 نخورد و هر که چیزی نخورده باشد باید که روزه دارد
 و نیت آن نیت شافعی روح نیت آن نیت آن نیت آن نیت آن نیت

و اما همراه این این است که اگر نیت روزه کند بعد از صبح از وقت
 نیت نه آن وقت شب پس جایز نیست بلکه ضرور است که نیت روزه
 نماید از شب اگر چه بعد از صبح نیت کرده باشد حتی که اگر
 نیت روزه کند کسی در وقت نصف نهار از وقت نیت ندهد از وقت
 صبح روزه او صحیح نمیشود نزد علمای ما و دوم این است که روزه
 نماز و مضایع معین است برای روزه و مستحب است که معیار آن است
 این است که روزه در رمضان موقوف خواهد ماند بر نیت متأخر
 نه متاخر باشد یا کثرت آن مانده نفل اخیری اگر آن نیت یافت
 خواهند شد بعد از آن پس آن امساک روزه خواهد شد
 و اگر نه روزه نخواهد شد و سر آن این است که روزه در آن و اختلاف آن است
 از صبح تا شام و نیت برای نیت آن است برای خدا تعالی و هرگاه نیت
 متعین شود یا تقریر روزه پس ترجیح داده خواهد شد جهت تعقیق آن
 بر آن متعین شده خواهد شد و اختلاف نیت و حکم و سراج آن مستحب
 است بر چندین شرط است در آن که نیت متعین باشد یا شروع آن
 تا آن نیت در جمیع ارکان متعین شود بخلاف روزه قصاص
 و در آن نیت از شب ضرور است زیرا که آن در نفس نفی
 برای روزه قصاص متعین نیست چنانچه روز در رمضان

برای روزه رمضان مشتمل است بلکه روزه ای دیگر است و این
 ماه رمضان برای روزه بعد است چنانچه روزی از ماه رمضان
 برای روزه فرض است و اصل در روزی دیگر روزه غل
 است و گردا شدن آن برای قضا عارض است پس موقوف
 نخواهد بود بر اینکه نیت قضا یا نیت از شب تا آن روز که در
 اصل نقل است از اول برای قضا واقع شود و بخلاف آنکه اکثر
 نیت روزه کند کسی بعد از زوال چند نیت معتبر نیست یا کمتر
 و در بعضی در بعضی صورت چنانچه عدم تحقق روزه ترجیح دارد بعد
 از آن یا بعد از آنست که از حد مده کسور شد که برای روزه و مضامین و
 روزه اندر آن نیت معتبر است که یافته شود از وقت صبح
 تا وقت زوال مده کسور است در مختصر قدری و در جامع صغیر
 مده کسور است که آن نیت معتبر است که یافته شود قبل از ظهر و زو
 هر دو اصح است زیرا چه ضرور است که یافته شود نیت در اکثر
 روز تا قیام حکم کمال شود و نصفاً روز عسارت است از صبح
 صادق تا وقت استوایس ضرور است که نیت روزه یافته شود
 و پیش از وقت استوایس نیت معتبر است و اکثر روز باید دانست
 که در این حکم عسارت معتبر است و در میان همه برابر است

[illegible]

بسیار است پس هم امکان که مطلب است بر شخص مذکور
مطابق میشود و همچنین اگر نیت روز نفل کند هم رمضان
بسیار نیست و واجب و حکم بسیار در این چنین روز نذر مطلب
پس قرینی هر دو صورت نیز روز رمضان ادا میشود ویرا چه در نیت
مذکور نیت اصل روز است مع صفت و این و آن یاد است پس
باقی مانند نیت مطابق روز و این نیت روز رمضان ادا میشود
چنانچه مذکور شد و باید دانست که در این حکم مسافر و مقیم و صبیح
البیون و غیره بسیار همه برابر اند و در این چنین روز نذر واجب
خورده روز در حکم مسافر و بیمار و عجز است که در مسافر است
چه اینها بسبب مسافرت و بیماری تحصیل مشقت روز نذر توانستند کرد
و هر گاه نیت روز نفل یا روز دیگر نیت نفل یا روز غیر معتد و
شماره خوانده شد پس حکم غیر معتد و در آنجا جاری خواهد شد
و ابو حنیفه رح گفتست که بیمار و مسافر و اگر نیت روز دیگر کند
که واجب است چون روز نذر مطلب مثلا پس آن روز دیگر ادا میشود
ویرا چه او صرفا کرد وقت مذکور را و امر یکیه اهم است ویرا چه
روز مذکور بر او واجب است بالفعل و در روز رمضان بیمار و مسافر
مختار است تا آن زمان که بیمار شفا یابد و مسافر مقیم گردد

و در صورت نیت روزه نفل از این صلیب روح فدای است است عرجین
 و سافر و بیمار یکی این است که روزه نفل صحیح می شود و از روزه
 در رمضان نیت شود زیرا که هرگاه او را در رمضان خوردن روزه رمضان
 و صحت و جایز است پس ماه رمضان در حجب از پهلوه ماه شعبان
 است مثلا و روایت دیگر این است که در صورت مذکور در روز
 رمضان واجب می شود و بر آن حد از هرگاه نیت روزه نفل از پس آن
 وقت را صرف نکردن امریکه اعم است از روزه رمضان
 * مسأله ۵ * نوح دوم از روزه واجب است برای آن وقت
 متعین نیست دور روزه قضای رمضان و روزه نگاره پس برای
 آن نیت از شب ضرور است و بغیر نیت از شب جایز نمی شود
 و بر آن وقت آن متعین نیست پس ضرور است که از ابتدا متعین
 نیت شود * مسأله ۶ * روزه نفل مطلقا جایز است به نیتیکه
 یا نیت شرمه او صبح صادق تا قبل از غروب و امام مالک از رجوع
 روزه نفل نیز نیت از شب شرمه مسکنه بنا بر حد نیتیکه و اول شافعی از
 است در غیر روزه نفل چه آن حد نیت مطلق است و شامل
 است بر روزه نفل از این و اول علمای مایکی این است که
 پیش از صلح صبح می کرد بغیر نیت روزه و بعد از صبح نیت روزه نفل

بگویند که در این روز و در این روز و در این روز

بگویند که در این روز و در این روز و در این روز

چنانچه مشرود در روز رمضان روزی است پس

امساک در اول روز و غیر رمضان هر یک روزی

خواهد ماند بر نیت ۷ چنانچه امساک در اول روز رمضان

موقوف میباشد بر نیت مناجات و مسئله لای نیت روزی بعد از

و با الله تعالی نیست اگر چه روزی نقل یا نشاء و شافعی و حنفی و مالکی و شافعی

و نیت روزی نقل و در اول جایز است و از وقتیکه نیت روزی

نیاید از میان وقت و در اول میگذرد و در روزی نقل و از وقت

و متعززی است و در اول نیت آن بر نشاط و مشایه است و شاید

که نشاط بعد از اول حاصل شود ولیکن شرط آن این است که از

اول روز امساک یافته شود و نزد جاهای ما در صورتیکه نیت روزی

نقل کنند کسی بعد از صبح و پیش از نصف روز پس روزی اعتباری

نموده میشود از اول روز تا آخر روز و در وقتیکه نیت و قایده آن

مشکستنی نفس اماره است و این متعززی است و متعززی است و متعززی است

و قایده آن صبح صادق تا شبام پس یا بعد که نیت آن مقارن

شود با شمس آن والله اعلم

رویکه در نوبه آن از ماه رمضان شک است مفسر روزه نقل
 و باید دانست که در این روزه از تمام صورت است و یکی اینکه نیست روزه
 در رمضان که در این روز شصت و پنج این میگردانند و شصت و پنج که در آن
 مذکور شده و شصت و پنج که در آن مشابهت است با هلال که در آن
 چه آنکه بر مدت روزه خود هائیکم و نیز نه ماهه و مینمایند و این که
 در صورت مذکور و اگر ظاهر شود که آن روز غره رمضان
 است پس آن روز غره و در رمضان واضح میشود و اگر
 ظاهر شود که آن روز روز شصت و پنج است پس آن روز غره و روزه
 در این صورت اگر در تصوم بشکنند آن روز و اگر اشک مذکور
 قضای آن بر او لازم نیست چه از این نقل خدا عز و جل
 است بگو شروع کرده است در این یکی آنکه در این است و
 صورت دوم این است که قیت روزه دیگر کند که واجب است
 و این نیز مکرر و است و این نیز مکرر و این نیز مکرر و این نیز مکرر
 در صورت که تر است به نسبت کراهیت در صورت اولی
 و در تصوم ضعیف اگر ظاهر شود که آن روز غره رمضان است
 و روزه مذکور و روزه رمضان میشود و نیز چه در تصوم نیست
 اصل روزه یا قته شد است و اگر ظاهر شود که آن روز شصت

معبران است و پس در این صورت اختلاف است بر این گفته اند
 شده این روزه نفل میگوید زیرا چه روزه در روز جمعه و روز شنبه
 است پس روزه واجب و ادا آن خواهد شد هر روز مذکور و بعضی
 گفته اند که روزه نیت نبوده است همان روزه ادا خواهد
 شد و همین اصح است زیرا چه در روز مذکور روزه واجب است
 و نیت بر روز روزه منتهی نمیگردد و اینست که
 در این صورت روزه داشتن به نیت روزه رمضان مقدم از رمضان
 بافته میشود و همین معنی منتهی است و این معنی در صورت
 مذکور بافته نمیشود بخلاف روز عید چه در آن روز نفل
 و واجب هر دو مکروه است زیرا چه منتهی نمیشود از روزه داشتن
 و روز عید این است که روز عید روز عیادت و بهمانی است
 و رحمت انسان با آنجا که خداوند تعالی و در روز داشتن در این
 روز ترک اجابت و اعراض از عیادت خداوند تعالی لازم میآید
 و این منتهی یافته میشود در روزه روزه عید از هر نوعی که باشد
 از نفل و واجب سوال پس باید که در روز شک روزه
 در سبب سوا می روزه رمضان مکروه نباشد زیرا چه منتهی
 نمیگردد که در روز در آن بافته نمیشود و حال آنکه روزه واجب

در آن روز هفتش مکره است که جواب استشای نبی است
 مذکور شد اگر چه در این باب شبهه می شود ولیکن آن روزه مکروه
 است باعتبار صورت نهی و صورت صدور این است که نیت روزه نقل
 نباید در روز مذکور و این مکرر و نیست بقا بر حدیث مذکور
 چه در آن استشای روزه نقل است و شافعی رح میگوید که
 اگر کسی را روزه نقل عادت باشد در روزی از روزها و آن روزه
 اتفاقا در پیش روز روزه شک باشد این روزه نقل داشتن در
 روز مذکور مکرر و نیست و عید او باشد آن روزه نقل داشتن هم
 روز مذکور مکرر است و حدیث مذکور حاجت است بر او و دلیل
 شافعی رح حدیث دیگر است که رسول خدا صلعم فرمود است که
 مقدم میکنید بر روزه یا در روز یا در روزی ماه جواب
 این میگویند که مراد درین حدیث نهی است از روزه
 داشتن پیش از رمضان بنیت روزه رمضان زیرا چه این ادا کردن
 روزه رمضان است پیش از وقت آن و باید دانست که اگر
 کسی را عادت باشد داشتن روزه در روزی از روزهای
 روزه اتفاقا واقع شود در روز شک پس ویرا روزه داشتن در روز
 مذکور افضل است یا جیاع و همچنین اگر سه روزه دارد یا نه یا

هر ۲۷ خرماء شعبان و اگر در بعضی اتفاق نیافتد پس در این صورت

اختلاف است در اینجه روزی که نفل داشتن در روز مذکور

افضل است یا افطار نه و در بعضی گفته اند که افطار افضل است

بجهت احتراز از باده ارضا هر نهی که وار و در اسرط در حدیث

شافعی روح و بعضی گفته اند که روزی داشتن افضل است بجهت

اقتدای نه و در بعضی گفته اند که روزی که ایشان روزی میباشند

هر روز مذکور و مختار این است که معنی را بیاورد که هر روز مذکور

به نیت نفل روزی دارد احتیاط و عوام را فتوی دهد که ۲۷ها افطار

نباید تا رقت زوال بعد از آن اگر خبر دیدن هلال ماه رمضان

از هیچ جائز است افطار نباید تا متهم نشوند بزباده نبودن

روزه بر عده روزی رمضان که دلالت میکنند بر آن حدیث مشهور

و آن قول آنسروز و صاعم است که هر که روزه دارد هر روز شک

تکلیف بی قهرمانی کرده او با القاسم که را و صورت چهارم این است

که فردید نباید کسی در نیت اصل روزه باینطور که بگوید که من

روزه بخوام داشت فردا اگر فردا غره رمضان باشد روزی نخواهم

داشت فردا اگر فردا سابع شعبان باشد و هر چه صورت روزی اصل

در صحیح نمیشود زیرا چه او در نیت خود فردا را نیت و نیت شهر

آن شروع نگردد و در این روز ادای واجب نکرده شده و دوم
 این است که تردید نیست میان روزه و نیت
 نفل با این طوری که بشویند که فردا اگر غرض روزه
 رمضان خواهی داشت و اگر سالی شعبان است روزه نفل خواهی
 داشت و این نیز مکروه است زیرا چه اگر در این صورت نیت روزه
 رمضان نبود است می و چه روزه از آن باید دانست که در صورت
 اگر ظاهر شود که فردا غیر رمضان است پس بآن روزه روزه رمضان
 ادامه میشود و برادر اصل نیت روزه نذر نیست و اگر ظاهر شود
 که فردا سالی شعبان است پس آن روزه نفل میشود چه روزه نفل نیز
 به طاعت نیت صحیح میشود و اگر این روزه نفل را بشکند قضای
 آن بر او واجب نمیشود زیرا چه مقصود از این وجه ادای واجب است
 پس اگر با عذر این نفل را شروع نکرده است * مسئله ۳ *
 اگر شخصی به آنها بیند هلال رمضان را پس باید ویرا که روزه
 دارد اگر چه امام گواهی ویرا قبول نکند زیرا چه بینیم
 صلعم فرمود است که روزه دارید و قتی که به بینید هلال رمضان
 را و افطار کنید و قتی که به بینید هلال شوال را و شخصیت گذر
 ظاهر هلال رمضان را دیده است پس روزه داشتن بر او

واجب است و اینکه باید دانست که این در صورتی
 است که صلح باشد و در صورتیکه صلح نباشد پس
 در صورتیکه در راه دشمنی بر او لازم نیست نزد علمای اجماع
 در صورتیکه در راه صلح است و نیز در صلح و صلح
 در صورتیکه نیز بر او لازم است که روزه دارد و در صورت اولی
 اگر روزه بشکند شخص مذکور پس قضای آن بر او لازم است نه کفاره
 و نیز در صلح و صلح بر او کفاره لازم می آید اگر بشکند و روزه را
 بخورد نه اگر او اقرار کند که در روزه رمضان جایزه و حکم
 اما حقیقت این بصورتیکه ذکر می یابیم این است که روزه مذکور غرض
 از رمضان است و اما حکم این بصورتیکه ذکر می یابیم این است که روزه
 واجب است بر جمیع مؤمنان و در این است که قاضی گواهی و در
 رد کرده است بدلیل شرعی که عبارت است از تهت غلطی
 و این مورد شبهه است پس در صورت مذکور که کفاره لازم
 می آید بر مفسد زیرا چه این کفاره منقطع میشود بوسیله شبهه و اگر
 شخص مذکور آن روزه را بشکند پیش از آنکه روزه بگذرد قاضی
 گواهی و بر این هم بصورت در لزوم کفاره اختلاف است و نیز
 بعضی از مشایخ لازم است و نیز بعضی لازم نیست

و اگر شخص مذکور در روز سهام دایره پس بعد از آن نهایی
 او را که در روز دیگر افطار کند بلکه افطار نکند میسر در روز دیگر
 امام افطار کند زیرا چه در ابتدا عذر مضایق و جواب روزی در شخص مذکور
 بنا بر احتیاط است و بعد از داشتن سی روز احتیاط هم تأخیر افطار
 است و معتمد این شخص مذکور اگر بعد از آن سی روز
 در روز دیگر افطار نماید کفار آن بزرگوار است و بعد از آن
 آنکه روز مذکور در سوال است حقیقت ندارد شخص و این حقیقت
 در او معتبر است * منسله ۴ * اگر تاریخ نیست و هم
 شعیان مطلع عادل بگوید یا غیر صادق نباشد پس
 هر چه تصور است امام را باید که بگوید یا نه شخص عادل بگوید
 عادل و مقبول قبول نباید خواه آن شخص مرد باشد یا زن خواه
 آزاد باشد یا بنده و در آنچه درین عادل و مقبول است
 محبت آنکه در صورت روز در میان آن تمام دارد پس بگوید
 مذکور باشد و این حدیث است و این حدیث آن که درین
 شاهد در کار نیست و واضح است که شخص عادل در این
 حدیث مقبول است و شرط عادل آنکه آن شخص از آن
 جهت است که قول قیاسیست در امر و این هم مقبول نیست

سوال پس طحاوی رح هر گاه گفت است که در باب
 دیدن هلال رمضان قول یکس مقبول است
 عادل یا نه آنکس یا خیر عادل جواب تاویل قوله طحاوی رح
 این است که مراد از غیر عادل در قول وی رح مستور الحال است و باید
 دانست که در باب دیدن هلال رمضان گواهی مذکور و در اینجا
 تقدیر مقبول است بعد از آن که او نویسد که در باب دیدن هلال
 مراد است از آنکه گواهی مذکور در حق سقوت گواهی نیست بلکه
 خبر است از امر دیگری و از این جهت هر وقت که گواهی او
 در باب خبر مقبول نیست چه این خبر گواهی نباشد من وجه
 بحکم آنکه علی که در خبر مذکور و اجنبی نمیشود و مگر
 بعد از حکم قاضی و بعد از اقرار و این است که در باب گواهی
 در وقت هلال رمضان و گواهی شرط است و آنچه مذکور شد که دیدن
 هلال رمضان امری نیست است و خبر و اقرار این مقبول است
 حکایت است بر او و نیز در باب صحیح است که پیغمبر صلعم
 در وقت هلال رمضان گواهی یکس مقبول داشته باشد
 و بعد از آن باید دانست که هرگاه مقبول کند امام گواهی یکس
 در وقت هلال رمضان و بحساب آن مردمان سیر و غیر

و نه دارند پس بعد از آن باید که افطار کند و این را انس
 معین روح است و از این جهت که این غذا بر احتیاج است و کس که
 این است که مال هر روز افطار را بنفشه نمیشود و اگر کس
 و از محدوده روح مرویست که بعد از آن افطار نمایند و بعد از
 ثابت میشود بخوابد و بعد از آن یک کس که اگر چه بعد از
 ابتدا ثابت نمیشود بخوابد یک کس که اگر چه بعد از
 ابتدا ثابت نمیشود از کس که اگر چه بعد از
 نسبی است و اگر چه کس که تنها به است * اکثر
 مطلع هلال صاف یا نه از این و عیار و مائده آن پس درین صورت
 نکوهی بدیدن هلال رمضان مقبول نیست مگر وقتیکه
 به بینند آنرا در حاجت کثیر که خبر آنها مائده علم یقین باشد و گواهی
 یکد و کس معتبر نیست زیرا چه دیدن یکد و کس فقط در تصور
 محال تر هم غلطی است پس در قبول نبودن گواهی یکد و کس توقف
 نبوده خواهد شد تا آن زمان که خبر دهند بگدیدن هلال جمیع
 حکمیر بخلاف آنکه اکثر مطلع هلال صاف نباشد بسبب این
 یا عیار هر چه لازم در صورت گواهی یک کس نیز معتبر است
 بشرطیکه عادل باشد زیرا چه در این صورت که عیار

از آن جهت که در وضع هلاله مکه فک میگرد و در یک موضع
 آن سبب دور شدن اجوازی از قوس و در بعضی جاهای مختلف
 میشود زیرا در بعضی از این اشکال نگاه بعضی مریضان در آن
 هیچ افتاد و آن بعضی فقط میبیند آنرا اینست که آن
 نباید دانست که هر حد کثیر اختلاف است بعضی گفته اند
 که کثیر عبارت است از اهل یک محل و از این دو سبب روح مربوط است
 که آن عبارت است از اشکاء مریض و بنا بر این آن در قسامه
 و باید دانست که هر حکم مذکور اهل شهر و کسانیکه در آن
 وارد شده باشند از بیرون شهر هر دو در این احوال مطابقت روح مذکور
 کرده است که نکو احوال یک کس در صورت مذکور مقبول است
 بشرطیکه آن کس از بیرون شهر آمده باشد چه در صورت
 و بیرون شهر موافق و درین هلال کم می باشد و بسوی این اشارت
 رگست در عبارت کتاب الاستحسان و باید دانست که همیشه
 حکم است در صورتیکه آن کس در شهر باشد ولیکن در مکان
 بلند چون مناره و بام بلند * میباشد * اکثر شخصی
 تنها به بیند هلاله و انهایه ویرا که افعار نیاید و در وقت
 از هم دوری و جداست ویرا چه اختیاط و از این است و در صورتیکه

قنهایه بیند هلال رمضان را احتیاطاً در آن ایام که روزی در
 روزی یکبار در آن روز رمضان است * مسئله ۷ * اگر بنا بر آن
 بیست و نهم رمضان مطلع هلال صاف نباشد پس در آن مقبول نیست
 که او ایامی بیست هلال مکرر و قنیه که اواده و مره باشند یا در
 و در آن ایامی نفع عباد متعلق است بدین هلال عید و آن ایام
 اقطار است پس جاری شود و خواهد شد و آن حکم حقوقی
 عباد و در گواهی حقوقی عباد و عدالت گواهی و حریت
 آنها شرط است و باید دانست که عید اضحیٰ مانند
 عید الفطر است و آنچه مذکور شد و همین ظاهر روایت است
 و همین اصح است بخلاف روایتی که از ایدیه بقیه رخ مرویست
 و آن این است که حال هلال عید اضحیٰ مانند هلال رمضان است
 و دلیل ظاهر روایت این است که هلال عید اضحیٰ نیز نفع عباد
 متعلق است و آن فراخوری است و حکومت قریانی * مسئله ۸ *
 اگر مطلع صاف باشد پس در هلال مشرأل و ذی الحجه
 گواهی مقبول نیست مگر گواهی جمع کثیر که بدین
 آنها علم یقین حاصل میشود چنانچه مذکور شد * مسئله ۹ *
 وقت روزه از وقت طلوع صبح صادق تا غروب آفتاب است

هجرت آنکه خدا ایتعالی در قرآن میگوید فرموده است که
 وبنوشید اعنی در شبهای رمضان تا آنکه نماز آنکه
 در خطا و خطای بعضی از خط اسود و بعد از آن تمام کنید روز
 و شب و خطای بعضی عبارت است از خطی که در خط صاف
 و خط اسود عبارت است از سیاهی شب و خطی صاف کاذب
 * و سیاه ۱۰ * صوم اعنی روزی در شرح عبارت است
 از ترک خوردن و نوشیدن و جماع اثر صوم صاف تا شبام مع
 نیت زیاده افراطی که در قرآن مذکور است یعنی امساک است
 در لغت و امکن در شرح نیت بر آن زیادتی نهوده شدن است تا بسبب
 آن عبادت از عاده میماند شود * مسئله ۱۱ * روزی در شرح
 روزی است بهجت آیه قرآن که میگوید و بنوشید و بنوشید و بنوشید
 شب و روز روزی است که متعبد است بسبب آنکه در صوم
 نهالاکت است پس باید که بیکی از روز و شب منع شود
 برای روز و در اولی است تا بر آنکه روزی داشتن بسبب خلاف
 هاست مشقت است و بنای عبادت بر آن است * مسئله ۱۲ *
 طهارت از حیض و نفاس شوط ادای روز است در حجاب زنان
 واللہ اعلم

یا بستن زبانه چنان بیکه موجب قطع
 کفاره است * هر سه سوره اگر روزی از راه قهقارش
 بخورد یا بخورد یا چاه کند پس روزی که بشکند و این بنا بر
 استحسان است و مقتضای قیاس این است که روزه بشکند
 و هر چه قول امام مالتدیرج است و در آنچه خورده و نه شید و
 چاه که منافق و ضعیف روزه است و در صورت مذکور و مقتضای قیاس
 پس باید که در روزی که بشکند چنانچه نیاز به پیشکش اگر مصلحت
 در انتهای نیاز تکلم نیاز به بقراموشی چه کلامی که نیاز است
 روزه استحسان این است که در روزی که بشکند و در صلبه و سوراخ
 کسی را که از راه قهقارش اکل و شرب نموده بود که نسبت
 را بشی بر روزی که خود و خدا بندگان ترا خوراند است و نوشانده
 است و هر گاه این ثابت شد پس نسبت خواهد شد که بسبب
 چاه بقراموشی بهر روزی که بخورد شکست و در آنچه ترک
 چاه رکن روزه است چنانکه ترک اکل و شرب رکن آن است
 و در آن تکلم در انتهای نیاز اگر چه بقراموشی باشد و در آنچه
 حالت نیاز موجب با دداشتن است پس نسبتان و قهقارش
 در اتصال غالب بخورده و حالت روزه موجب با دداشتن

در آن نیست پس نسیان و فراموشی در آن کمالی خواهد شد و باید
 دانست که در حکم مذکور روزه نذر است و نفل هر دو برابر است
 زیرا چه حدیثی که در بیسباب وارد شد است در آن فرق
 مذکور نیست میان روزه قرض و نفل * مسند ۲ * اگر
 شخصی در روز رمضان بخورد یا بتوشه بسبب خطا یا خیم
 و در حالت شکر یا بی قصد آید در حاق فر و رو با و بود تذکر
 بصوم یا بخورد یا بنوشد بسبب اگر اه پس روزه او می شکند
 و قضای آن بر اولانیم می آید و شافعی رح میگوید که در این صورت
 نیز روزه نمی شکند چنانچه در صورت فراموشی و جاهلی ما میگوید نجس -
 که قیاس خطا و اگر اه بر نسیان و فراموشی معقول نیست
 بجهت آنکه خطا و اگر اه کثیر الوقوع نیست و حد نسیان
 کثیر الوقوع است بجهت آنکه نسیان بر انسان وارد میشود از جانب
 کسیکه روزه حق وی است اعنی خدا تعالی و اگر اه از جانب غیر
 صاحب حق است مانند عقده و مریض در حق قضا نمودن نه از
 اعنی اگر مقید نشسته نماز گذارد بسبب عذر قید پس او
 قضا میکند آن نماز را و مریض بعد از دفع مرض قضا نمیکند
 نمازی را که بسبب عذر بیماری نشسته گذارد و بود آن را

و هرگاه این فرق میان این و اکثر ظاهر گشت پس قیاس بر
 یکی بر دیگر صحیح نخواهد شد * مسئله ۳ * اکثر روزه دار
 به خواب در روز و مکالمه شود روزه نمیشکنند بجهت آنکه بیخوابی
 معلوم فرموده است که در چیز است که بسبب آن روزه نمیشکنند
 یکی قیاس دوم حکماست سیونما اختلاف و بجهت آنکه یا فته نمیشود
 صورت جیاع و نه مغنی آن چنانچه مغنی جیاع عبارت است از انزال بشهوت
 و بسبب مباشرت و هیچکس روزه نمیشکنند در صورتیکه بشهوت نگاه
 کند روزه دار به هیئت زنی و بسبب آن انزال شود بجهت دلایلی که در
 مسئله اختلاف مذکور شد و حاصل آنکه در این صورت روزه
 نمیشکند چنانچه روزه نمیشکنند در صورتیکه شخصی خیال نماید
 آنرا یا باینطور که جیاع میکند او را و هیچکس در صورتیکه ببالد ذکر
 خود را بکف دست خود حتی که انزال شود پس در این صورتها روزه
 نمیشکند بنابراین آنچه گفته اند و اکثر مشایخ بر آنند که
 در صورت اخیر روزه می شکند * مسئله ۴ * بسبب مالیدن
 نواغین در بدن روزه نمیشکند چه در این صورت چیزی منافعی روزه
 یا فته نمیشود و هیچکس بسبب احتیاجت نمودن روزه نمیشکند
 بجهت آنکه در این صورت نیز منافعی روزه یا فته نمیشود بجهت

بعد از اینکه مذکور شد در مسئله استلام ^ع مسئله ۵ * روزه نواز
 اگر سر نه کشد در چشم خود روزه نه چشم نه بر چه از چشم نه دماغ
 منقذی نیست تا از آن منقذ سرمه چشم در دماغ دراید سوال
 پرسش اشک از دماغ از راه چشم چگونه میریزد جواب
 اشک از راه مسام میریزد مانند عرق و چه بیکه داخل شود ام
 راه مسام شکند و روزه نیست چنانچه از غسل نه که روزه از آن
 شود و او را ک کند سردی آن را در جگر پس روزه او
 نمی شکند * مسئله ۶ * بنسب بوسه ذکر روزه نه چشم کشد
 بشرطیکه انزال نشود زیرا چه درین صورت چیزی منساقی
 روزه یافته نهی شود نه صورته نه معنی اما صورته پس آن
 ظاهر است و اما معنی پس بجماعت آنکه انزال یافته شد
 و خلقت رجعت بعد از طلاق رجعی و مصاهرت چه آن بسبب
 بوسه ثابت میشود زیرا چه مدار حکم رجعت و مصاهرت بوسه
 است بنا بر آنچه ذکر آن خواهی آمد در موضع آن انشاء الله تعالی
 * مسئله ۷ * روزه دار اگر بوسه بگیرد یا لمس کند
 بسبب آن انزال شود پس روزه او می شکند و بروقضای آن لازم
 می آید نه کفار زیرا چه درین صورت جهای که منافی روزه است

مستحق یا قتل می‌شود و وجود متساوی اشکریه متنی باشد برای
و خوب قضا است است احتیاط و اما وجوب کفاره پس آن موقوف
است بر تکمال بیناییت چه کفاره چنانست که هدف جمع می‌شود

پس بر شایسته مانده عدد رد و قصاص * مسئله ۸ * روزه دار را

در سفر قتل و ضایعه نیست بشرطیکه ویرا اعتقاد باشد بر قات
نمود که جمیع با انزال نکند و در وقتیکه این اعتقاد نباشد
پس در بین شکام ویرا بوسه زدن مکروه است زیر آنچه خدین

بوسه شکنند و روزا نیست و لیکن تکالیف الاخره

باعث جمیع یا انزال می‌شود که شکنند و روزه است پس اگر آن

شخص را اعتقاد باشد که از جمیع و انزال و جعفری خواهد ماند

پس در حلق او عین برسد بوسه اعتبار نموده می‌شود و آن مباح گردانید

می‌شود در حلق او و اشک ویرا این اعتقاد نباشد پس اعتبار نموده

می‌شود در حلق او و آنچه آخر کار است پس مکروه داشته می‌شود

بوسه زدن در حلق او و شافعی رج این تفصیل نکرد است بلکه

شکست که بوسه زدن مباح است روزه دار را در هر دو صورت

و لیکن علمای ما که می‌گویند حجیت است بر او * مسئله ۹ *

بنیاد شریعت مانده بوسه زدن است نزد اهل بیت و رج بنا بر ظاهر

روایت و مرویست که نزد مکرر روح مباشرت فاحشه مکرره است
 زیراچه مباشرت فاحشه غالبا از فتنه خالی نمیشود و آن عبارت
 است از اینکه زن و مرد باهم نریخته شده معانقه نمایند باین
 طور که ظاهر فرج هر یک متشن کند ظاهر فرج دیگر را
 * مسیده ۱۰ * اکثر مشکیس و آید در مختلف روزه دار روزه
 قهی شکند بنا بر استخوان و مقتضای قیاس این است که روزه
 او بشکنند زیراچه چیزیکه بسبب آن روزه میشکنند در جوف
 او در آمد است اکثرچه آن چیز از قسم غذا و ماکولات نیست
 مانند تراب و سفکر روزه و وجه استخوان این است که مشکیس
 در حلق او بغير اختیار او در آمد است و او بر احتراز از آن قاصر
 نیست پس آن مانند قهیر و دغان است * مسیده ۱۱ * اکثر
 قطره باران یا بر قضا در آید در حلق روزه دار پس درین صورت
 اختلاف است و اصح این است که روزه میشکنند چه احتراز از آن
 ممکن است به پناه شکر قنن نریخته یا سقین * مسیده ۱۲ *
 بسبب خوردن پاره گوشت که در میان دندانهای صابم میباشد
 روزه نمیشکنند ولیکن این وقتیه است که آن پاره گوشت
 قلیل باشد و اکثر کثیر باشد پس پس خوردن آن روزه

و بشکنند و نقره روح شکستند که هر هر دو صورت هر روز همیشه کنند
 زیرا که در دهان در حکم طلا هر مد نیست لهذا بسبب آب سرد در دهان
 در روزی که نمیشکنند و در آید ای ما ایی است که قلیل از آن
 نافع بر بدن ها است بهتر از آب ده بخلاف کثیر که آن قانع
 و نه این نیست چه کثیر در دهان آنها بی مانده و بد آنکه مقارن
 بخود کثیر است و کم از آن قلیل را آنچه مذکور شد در صورت نیست
 آن را از دهان بر آورده خورد نباید و اگر آنرا از دهان بر آورده
 بخورد باید که روزی بشکنند چه از خارج در جوف درامد است
 چنانکه از مذهب روح مرویست که روزی دایم آنرا فرو برد کنجد پیرا آن
 میان دندانهای خود روزی نمیشکنند و اگر دانه کنجد را ابتدا
 از خارج گرفته فرو برد روزی نمیشکنند و اگر آن را بخورد روزی نمیشکنند
 چه آن دانه بسبب خاک کبودی در دهان بر نشان میگردد و چیزی
 از آن باندرون حلق نرسد * ^{در صورتیکه} ۱۳۰ * در صورتیکه
 و خورد گوشت بار را که باقی میماند ^{در دهان} دندانها و باره مذکور مقدار
 نفع و د باشد قضا لازم می آید نه کفاره نیز ایی بوسه روح و فزونی روح
 کفاره نیز لازم می آید زیرا که آن طعام متغیر است و از گوشت بدو
 و دانه ایی بوسه روح ایی است که طبعیت انسان از خوردن آن کراهیت

میکند پس خوردن آن مقصود نمیشود * مسسکه ۱۴ * اگر از
روزی که در بسبب غلبه غلبان قبیعی بی اختیار و بر این روز نمیشکند
و در آنجا به معجزه صلح فرمود است که در آن روز قیامت بی اختیار نفسا بر ولازم
نیست و هر که قصد آن تکلف قیامت بخواهد بر ولازم می آید و به آنکه در این
حکم قیامت برده و غیر برده هین هر دو برابر است * مسسکه ۱۵ *
گذر روز را از قیامت برده هین آید و بعد از آن قیامت در حالت فرو
رود پس روزه نمیشکند و این بی یوسف روح زیاده قیامت برده هین
هر گاه آن خوف در دهان بر آید پس آن خارج شود و همیشه در اول خدا
بسیب آن وضو نمیشکند پس آن قیامت در صورت میزد کوره بعد از نزع
داخل شد است در خوف و نزد ما بجهت روح در صورت میزد در روز
نمیشکند و بر آنچه صورت افطار که عبارت است از خامی و فرو بردن
در صورت میزد کوره یا قیامت نمیشود و همچنین معنی افطار نیز یافت
فهیچ شوق قیامت کسی ندانمیکند و اشکر روزه دار مذکور آن
قیامت خود فرو بردن پس در این صورت روزه او نمیشکند با چه چه او
داخل کرد آن قیامت را بعد از آن که در آن پس صورت افطار متعاقب شد
* مسسکه ۱۶ * اگر قیامت که از بری دهان تا دهان بر آید و از به حالت فرو
رود روزه نمیشکند چه آن قیامت خارج شود و نمیشود و روزه دار

آنرا خرو نبرد است و اگر روزه داران را فردبرد پس درین صورت ثابت
 روزه نمیشکنند نزد ابی یوسف ریح زیرا چه قی مذکور خارج شهر است
 نمی شود نزد او و نزد معین و روح روزه او فاسد می شود بمسبب مدح او
 در آن روز من آن * مسلسل ۱۷ * روزه دار اگر عیال آبی بردهن
 نماید پس بر وقضای آن لازم می آید باینکه یثیکه مذکور شد
 و لغاره لازم نمی آید چه صورت افطار یا فته نشد است و اگر قی بر
 دهی نباشد پس درین صورت نیز روزه نمیشکنند نزد معین و ریح بنابراین
 حدیث مذکور چه آن مطلق است و مقید نیست باینکه قی بر دهی
 باشد و نزد ابی یوسف ریح روزه نمیشکنند زیرا چه قی بر دهی
 شهر ده نمیشود لهذا بمسبب آن وضو نمیشکنند و بعد از آن باید دانست
 که اگر در صورت مذکور آن قی قبل بعد از برآمدن قی باشد
 پس از قی روزه در حلقه روزه نمیشکنند نزد ابی یوسف ریح چه
 نحر ریح آن معتبر نیست پس در حلقه بعد از آن ثابت و معتبر نخواهد شد
 و اگر آن قی فتنه خود قی و برد آنرا پس درین صورت از ابی یوسف
 ریح دور وایت است یکی اینکه روزه نمیشکنند بنا بر وجهی که
 مذکور شد و دوم اینکه روزه همیشه کنند زیرا چه درین صورت
 عدل در شیراز و یا فته باشد چه از قی بر دهی بعد از آن خود آنرا

قزوید * مسئله ۱۸ * روزه دار اگر قزوید سنگینه را
 یا خسته خرما را یا یاساره آتش را روزه او می شکند و هر چه صورت
 افطار ریافته شد و کفار لازم آید به جهت آنکه معنی افطار
 که چهار تست از داخل شدن چیزی یک از قبیل غنای است
 یا از قبیل دوا ریافته نشد * مسئله ۱۶ * روزه دار اگر
 جماع کند و رقیب یا دهر کسی پس قضای آن بر او لازم می آید
 چه روزه بسبب جماع می شکند و کفار نیز لازم می آید جهت کمال
 جنایت و باید دانست که در صورت جماع کفری در قیود و بر برای
 لازم شدنی قضا و کفار و انزال شرط نیست بلکه واجب داخل کردن ذکر
 در بی دوا و وضع غسل جنسایت واجب میشود اگر چه انزال نشود
 پس هیچگاه کفار نیز لازم خدا شد و سر آن این است که قضای
 شهوت بسبب آن متعاقب میشود بدون انزال و شبع و سیری
 حاصل میشود و اگر ایضا حقیقه روح صریح است که بسبب جماع نمودن
 می دهر کفار لازم نمی آید بنا بر آنکه در آن حد لازم نیست نزد او
 روح و امواج این است که بسبب آن کفار لازم می آید زیرا که آن جنایت
 که ما است بسبب قضای شهوت * مسئله ۲۰ * اگر شخصی جماع کند
 مرده را یا چه سار یا دهر پس بر او کفار لازم نمی آید انزال شود

میان شود و نیز در سبب روح در بیست و نهم نیز کفار لازم می آید
و دلیل علیهای ما این است که سبب وجوب تکفاره چنان است که کامل است
و آن در صورت مذکور با قلمر نمی شود چه که سال بقایب بسبب
تقصای شهوت در فعل و شش این مکرر مختلف می شود و مرده و سحر و اید
معدل مشتبه نیست و بعد از آن باید دانست که چنانکه در علیهای ما
بسبب بیع کفار لازم می آید و در بیست و نهم نیز کفار لازم می آید
و در آن نیز افکار و بطور و قضا و کلامی نمی باشد پس نه
و مقول شافعی نیز این است که کفار برزن لازم نیست و برزن لازم نیست
و وجوب کفار متعلی است بیع و بیع فعل مرده است و چنانچه
قدست که در محل آن فعل است و قول دیگر این است که کفار برزن نمی
لازم می آید و در آن محل آن می نماید و مرده یعنی مرده از چنانچه
در کفار و در ادا کنند و مراد از این تحلی کفار مال است
نه روزه کفار و این بقا بر آنست که غسل چنانچه واجب می شود
بر زن قهر و پایی واجب می شود بر مرده و دلیل علیهای ما
یک این است که همیشه در جمیع قهر و است که در کفار
کفار در روز و در معانی پس لازم می شود بر روزه لازم می شود
و در آن نیز کفار و در آن معانی پس لازم می شود بر روزه لازم می شود

و در این است که سبب و جوب کفار عدم صورت جبر است
 چنانکه است که عیار نیست از اسباب و در آن نه عین جبر و نه
 بشر یک مراد است در حدیث و کلام و کفار و تحصیل جاری نیست
 و چرا که کفار را عیار نیست یا طاعت و در هر یک از این هر دو
 جاری نیست * مسئله ۲۱ * اگر شخص بعد از تبت روز
 روزی در مضایق را بشکند یا بتلوی که بگوید یا بنوشد چه می
 از قسم غذا یا دوا پس برو قضا و کفار و در دو لازم می آید و شافعی روح
 تقصیرت که در کفار نیست زیرا که وجوب کفار در شروع سبب
 جبر و کفالتا قیاس است چه وجوب کفار برای دفع کفالتا است
 و دفع آن سبب ثوبه حاصل میشود پس اثر در قیاس پسوی
 کفار حاجت نیست و هرگاه وجوب کفار در صورت جبر و کفالتا
 قیاس است پس قیاس جاری دیگر مثل اکل و شراب و این متصور
 نیست و دلیل عاری ما این است که سبب وجوب کفار در صورت جبر
 چنانکه است که عبارت است از افطار روزی و در هر یک از این وجه کفالتا
 و این سبب در صورت اکل و شراب نیز متعین است و هرگاه
 بجهت کفار این کفالتا در صورت جبر و کفالتا واجب است
 پس معلوم شد که ثوبه متکفر این کفالتا نیست چنانکه شافعی روح زعم

طعم و است * صندل که ۲۲ * تقارن شکسته در روز ماه رمضان مثل
کاره ظاهر است بجهت جدی که ساقه سبک شود و بجهت سختی
که نزد پیغمبر صلعم است * گفتند چگونه می توانست این کار
شده و که کردم پس پیغمبر صلعم * سود که کردی پس گفت
ایمرا بی که قصه اخراج کردم زن خود را در میان من
فرمود پیغمبر صلعم که و بفرستد از آن کس که در میان من
باشد و نوشتم پس فرمود پیغمبر صلعم که و ماه بیست و نه روز
گفتا که آنچه بر من آمد پس آن زن نهاد بیست و نه روز
روزه پس فرمود پیغمبر صلعم که شربت می گویند و طعام بد و گفتا که
از قدر طعام خورد می نیست پس ایمر کرد * پس در صلعم می نهادند
خود را که یک قرص سرخ که به پخته است است بعضی گفته اند
که در آن شانه در طلا می کنند و بعضی گفته اند که در
هشتاد و سه در طلا است و بعضی گفته اند که سی و سه در طلا
است و گفته اند که شکر در طلا می کنند و در هشتاد و سه در
ایمرا بی که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
در میان مدینه کس که در آن است که در آن است که در آن است
صلعم که پیغمبر صلعم * و آنرا که در آن است که در آن است

کفای برای کفاره و این مخصوص به تست و سوای تو کسی دیگر
 کفایت نخواهد کرد و باید دانست که نزد علای مساکنه
 بهتر نیست که هر چند پیش مذکور است واجب است و جهت مذکور
 حاجت است بر شافعی رح در ظاهر کردن صاحب کفای بیکن
 از بی سده چنانکه در ترقیب زیر آنچه مقتضای آن جهت ترتیب
 است و نیز حاجت است بر مالک رح در نفی قتال روحه و بر آنچه در
 حدیث مذکور بآن نص است * مسئله ۳۳ * اگر شخصی چنانچه
 در وقت اول و دوم و سبب آن انزال شود پس روز او میبشکند و قضای آن در
 روز مسمی آن بعد از سبب آنکه چنانچه معنی آن وینا گفته شده است
 و لغز آن در آن روز مسمی آن در روزی که چنانچه صورت در به صورت
 یافته باشد است * مسئله ۳۴ * بسبب شکستن روز و غیر
 و مضای کفای در آن روز مسمی آن در روزی که شکستن روز و مضای
 حیایت عظیم است پس شکستن روز در روزی که بآن ملاحتب نخواهد
 شد * مسئله ۳۵ * بسبب حلقه نمودن در روز میبشکند و
 هیچ چیز بسبب آن در اندامی در بیعی و شش بجهت آنکه بر غیر
 ضایع فرموده است که بسبب آن در اندامی در اندامی در روزی که
 روز میبشکند و بجهت آنکه در صورت یافته میشود معنی

افطار شده عبارت است از در آمدن چیزی بیکه در آن اصلاح بدن
است در جوفک بدن و در صورت مذکور کفاره لازم نیست
اچده صورت افطار که عبارت است از خاندن و فرو بردن
در شکم مذکور یافته نمیشود * سندیه ۲۶ * اگر و حیره دار
در شکم خود آب داخل کند یا آب این خود داخل شود در شکم
پا و پس در این هر دو صورت روزه نمیشکند زیرا چه در این هر دو
صورت اکل یافته نمیشود نه صورتی که معنی بجای آب آنگاه
انکس در شکم روزه دار و غن در این خود در آن اصلاح بدن
است * سندیه ۲۷ * انکس در شکم شخصی جراحی
باشد که در جوفک آن رسید باشد یا بر سر او جراحی باشد
که در دماغ او رسیده باشد و شخص مذکور در او آنگاه جراحی
شود در این دو کیفیت رسید در جوفک یا در دماغ او پس روزه
او نمیشکند زیرا که این معنی روح و مراد او مذکور و ای رطب است
نه دوائی شکسته آن در جوفک نمیرسد و صاحبین روح
بافتد اندک در صورت مذکور روزه او نمیشکند زیرا چه
بافتد معلوم نیست فته در او در جوفک و دماغ او رسیده است بجهت
آن فته مذکور فکاهی بند میشود و فکاهی و امیشوری پس

پنجیت آنکه احتمال است که چیزی در حلق در آن دیده و در
 دود * مسلمان * مکره است مرزن را که برای طفل خود
 طعام را بخاید و لیکن وقتی مکره است که ویرا از آن فکزی
 باشد و چه گراهیت این آنست که در مسلمان سابق صد گوی
 شد و اما وقتی که ویرا از آن فکزی نپاشد پس درین هنگام
 خاکیدن طعام برای طفل خود ویرا مکره نیست بجهت محافظت
 فرزند صغیر و محافظت آن بر او واجب است لهذا اگر ویرا خود
 هلاکت طفل خود باشد اقرار کرد ویرا جایز است * مسلمان *
 بسبب خاکیدن چیزی که بسبب آن بن دندان معکم می شود
 و آنرا علق میگویند چنان کند و غیره روزه نمیشکند ویرا چه
 آن در جوف می رسد و بعضی گفته اند که بسبب آن روزه نمیشکند مگر
 وقتی که مرکب باشد چه اگر مرکب نباشد بعضی اجزای آن
 در جوف می رسد و بعضی گفته اند که بسبب خاکیدن علق سیاه
 روزه نمیشکند اگر چه مرکب باشد زیرا چه علق سیاه
 بسبب خاکیده نفع اخته میشود و صلت می رسد و باید دانست
 که نزد کسی که بسبب خاکیدن علق روزه نمیشکند
 آن مکره است مرزنه را بر ابجیت آنکه در آن

و بنا بر این روز است و بجهت آنکه آن متشای قهت افطس را سخن
 و باید دانست که خدا بیدن علیک مرزبان را مکر و نیست و قتی که
 و روز داری نباشد چه آن قایم تمام مسواک است در حق زبانی
 و بعضی گفته اند که مردان باید علیک بچرخانست و بکرو
 است اگر چه روز داری نباشد زیرا چه در آن مشابعت با زبان
 است * مسئله ۳۲ * روز داری سه در چشم کشیده
 و روغن بر سبالت مالیدن مضایقه نیست چه این نوعی از آن
 است و منافعی روز نیست نه صورت نه مخفی و باید دانست که
 به غیر صلعم ترغیب داده است در روز عاشره بد و چیز یکی آنکه
 یعنی سرکه کشیدن در چشم و دوم روز داشتن و باید دانست
 که سرکه کشیدن در چشم مردان مضایقه نیست اگر
 بقصد تدایوی باشد نه بقصد زینت و همچنین روغن مالیدن
 هر سبالت نیز مستحب است اگر بقصد زینت نباشد جد و روغن
 مالیدن به نزاله خضاب است و صورت را نباید که روغن در ریش و دهان
 تار بش در از گرد و قتی که ریش او بپزد که مستحب باشد و در
 به قند ام قبضه است * مسئله ۳۳ * روز داری تعمال مسواک
 از خواست سبالت باید مضایقه نیست زیرا که در روز مسواک

در آخر آن نیز راجه به پیوسته معلوم می‌گردد است که بهترین خصلت آن پیوسته
روژه دار استعمال مسواک است و این حدیث مطلق است
و در آن تفصیل نیست میگردان خشک و ترو میان اول
روز و آخر روز و شافعی رح گفتست که روژه دار را استعمال
مسواک در آخر روز مکروه است زیرا که بسبب آن نریال
میشود اثر روژه که نیک و منجیه است و آن عبارت است از بویکه
در دهان نریال حادث میشود بسبب روژه و آن بوی مانع خون
نریال است پس از آن نماید که در غلای مذہب حنفی جواب
میدهند و میگویند که بوی اثر نریال است پس اخفای آن
سزاوار است به خلاف خون شهید چه این اثر ظلم است
والله اعلم

قصص مل * مسنده ۱ * ذکر شخصی در ماه
رمضان بیمار باشد و بترسد از اینکه اگر روژه نخواهد داشت
بیماری او نریال خواهد شد پس جایز است او را که روژه نذارد
و بعد از آن بافتن صحت قضا کند آن را و شافعی رح گفتست
که بیمار را افطار کردن در روز رمضان جایز نیست مگر
و قنیه که خوف هلاکت یا شدن یا خوف تنب شدن عضو یا

اعضا باشد مانند تیمم و علیای مامی و کوبند که زیادتی بیماری
 و امتداد آن گاهی موجب هلاکت میشود پس احتراز
 از آن واجب است * مسمی است * مسافر اگر روزی داشت
 ضرر نداشتش افضل این است که روزی را در دو معبد آن روز
 گذارد جایز است زیرا چه سفر خالصی از مشقت نهی باشد
 پس نفس سفر در رکعتان نهی بخلاف بیساری چه در
 بیماری گاهی تخفیف میشود پس روزی را در بیساری
 شرکت نموده شد که موجب ضرر یا شک و شاقی روح نگذشت که مسافر را
 روزی انداختن افضل است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که
 در حالت سفر روزی داشتن نیکیست و دلیل علیای ما این است
 که ماه رمضان افضل است به نسبت ماههای دیگر پس ادای
 روزی در ماه رمضان اولی خواهد شد و در تنگی شاقی روح
 آفرده است پس مراد از آن این است که اگر روزی داشتن در سفر
 موجب چه دشواری باشد پس روزی داشتن نیکیست * مسمی است *
 اگر بیماری بیمار امتداد داشته و بعد از گذشتن ماه رمضان نیز باقی بماند
 و بعد از آن بیمار در کور ببرد پس قضای روزی رمضان بر او واجب
 نیست و همین حکم مسافر است زیرا چه خدا این تعالی در قرآن مجید

غیر مود است که هر که در ماه رمه بیپایان باشد یا مسافر پس باید
 که در ایام دیگر روز رمضان را عیالابد و بیپایان مسافر مذکور
 ایام دیگر را نیافتند * مسلمان ۴ * اگر بیپایان بعد از گذشتن ماه
 رمضان صحت یابد یا مسافر بعد از گذشتن ماه رمضان مقیم گردد
 قضای روز رمضان بر آنها لازم می آید بقدر ایام صحت و اقامت
 چند آنها تعدد از ایام دیگر را یافتن و باید که آنست که عاید
 این وجوب قضای بیپایان مسافر مذکور این است که بر آنها واجب
 است که وصیت نمایند کسی را یا اینکه بعوض هر روز نصف صاع از
 گندم یا یک صاع از جو و غیره بمانند صدقه فطر فقیران بدهد و باید
 دانست که طحاوی روح ذکر کرده است که در این اختلاف است
 میان این صحتی و این بوسیله روح و میان مذهب روح و آن اختلاف
 این است که نزد شیخین روح قضای جمیع روز ماه رمضان
 لازم است مگر بایر را اگر یک روز هم صحت یابد بعد از گذشتن
 ماه رمضان و نزد محمد روح لازم میشود و مراد از قضای روز رمضان
 بمقدار ایام صحت و این صحیح نیست بلکه آنها مستقیم اند بر
 اینکه لازم نیست مراد اگر قضای روز بمقدار ایام صحت
 پس وصیت کردن بقدر روزها و مراد لازم است و چه

این نیست که اختلاف است میان شیخین روح و غیبان تمیز
 در صورت نشود و آن این است که اگر شخصی نذر کند روزه یا نماز
 معین را و احد از آن در آن ماه بپوشد پس اگر یک روز
 نیز از بسیاری صحت و شفا باشد و بعد از آن بمیرد پس نزد
 شیخین این روح لازم می آید و اگر وصیت کند بتمیز دادن این
 روزه تمام ماه را که روز نذر کند روح لازم نیست و اگر وصیت
 کردن بفرمودن برای روزه های آن قدر روزی که در آن
 صحت یافته شود و دلیل شیخین روح این است که نذر مذکور
 سبب وجوب روزه تمام آن ماه است پس در صورت مذکور اگر
 آن ظاهر خواهد شد و روحی خلف آن که قدیم است بکلاف
 قضای آن روزه و مضایقه قضای روزه آن قدر روزها را لازم است
 که در آن صحت یافته بود بعد از ماه مضایقه در آن صورت سبب
 وجوب قضای آن ایام نیست پس هر قدر ایام دیگر را
 که خواهد یافت قضای روزه بمقدار آن واجب خواهد شد
 * مسئله ۵ * روزه های رمضان که فوت شود قضای آن
 بی درنی ضرور نیست بلکه قضای آن مختار است از خواهی
 بود تا قضای آن را و اگر نخواهد بی درنی قضای آن را

فصلی که دلالت میکند بر وجوب قضا مطابق است و هر دو طور
 را شامل است و لیکن مستحب این است که بی دریغ قضا
 کنند تا اسقاط واجب بزودی حاصل شود * **مسئله ۴** * اگر
 شخصی قضا نکرده روزه های رمضان را که قوت شده بود بخنی که
 در رمضان دیگر رسیب رس باید که ادا کند روزه رمضان موجود را
 چه وقت آن موجود است و بعد از آن قضا کند روزه رمضان
 گذشته را چه آن وقت قضا است بر شخص که روزه رسیب تا پیش
 قضای رمضان اول تا بر رمضان دیگر قدیمه واجب نمیشود در آنچه
 ویرا تاخیر آن جایز است و لهذا ویرا جایز است که بعد از آن گذشته
 رمضان اول روزه نفل دایم را بگذرد * **مسئله ۵** * (ن)
 یا همان یا آن شیردهند صغیر را اگر رسیب روزه داشتی خوف
 هلاکت یا شد در حلق آنها یا در حلق صغیر آنها بس آنها را
 چایز است که اطفال نمایند برای دفع حرج و بعد از آن در وقت
 قدر آن قضای آن نمایند و بر آنها کفاره لازم نمی آید
 زیرا که آنها اطفال نهاده اند بسبب عذر و هیچچنین بر آنها قدیمه
 نیز لازم نیست و شافعی رح میگوید که در صورت خوف هلاکت
 در حلق و اند قدیمه بر آنها لازم می آید و شافعی رح اینها را

در صورت بر شینخ قانی قیاس نهود است و علیای ما میگوید که
و جواب قدیه در حق شینخ قانی خلاق قیاس است و ازین
بزرگوره بجهت خوف هلاکت فرزند در * شینخ قانی
نیست زیرا چه شینخ قانی را حقوق هلاکت خود دست ورز
بر او واجب است و بعد از وجوب از ادای آن عاجز شده است
بسیار حقوق مذکور به آن زن میباشند و چه ویرا حقوق
هلاکت فرزند است و روزه واجب است بر او نه بر فرزند مذکور
* مسئله ۸ * شینخ قانی که پرورده داشتن قبا در نیست جایز
است ویرا که اظفار کند و بجهت هر روزه نصف صاع بگذرد
یا یک صاع از جو و خرما ده به سکنیان چنانچه گفته
میدهند و لیل این مسئله آیه قرآن است چه خدا این را در قرآن
میکند فرمود است که قدیه واجب است بر کسانی که طلاق
روزه نهند ازین * مسئله ۹ * اگر شینخ قانی بعد از ادای قدیه
قادر شود بر روزه داشتن پس حکم قدیه دادن باطل نمیکردد
و روزه داشتن بر او واجب میشود زیرا چه قدیه دادن خلف روزه
است و شرط خلف شدن آن این است که او اثر اصل عاجز باشد
دایما * مسئله ۱۰ * اگر بمرده شخصی که بر ذمه او قسمای

بر وجهی است پس ولی چه لازم است که از جانب او
 قریب ده وقت در هر روز صد مرتبه تسبیح است و بیست و پنج
 از جمله و بعد از نماز و بیست و پنج مرتبه تسبیح از جانب او و او را
 و قریب لازم است که وصیت کرده باشد یا نه و دلیل مسلم این است
 متوجه شدیم که در هر آیه در هر یک از اینها و در اینها
 مانند شیخ ذی کثرت و بعد از آن باید دانست که هر ای لازم
 شدن فدیة بروایع او وصیت شرط است در علمای ما و در
 شافعی روح شرط نیست و همچنین اختلاف است در زکوة اعنی
 شخصی که ادای زکوة هر او واجب شد است اگر پیش از
 ادای زکوة بمیرد پس نزد علمای ما و لازم است که از
 جانب او از زکوة ادانماید بشرطیکه وصیت کرده باشد آن و
 نزد شافعی روح ولی ویرا باید که زکوة از جانب او ادانماید و وصیت
 برای آن شرط نیست و دلیل شافعی روح این است که فدیة
 هر زکوة و زکوة حنفی مای است که در آن نسیابت جاری است
 مانند دینهای عباد و دلیل علمای ما این است که ادای فدیة
 هر زکوة و ادای زکوة عبادت است پس ضرورت آنست که از آنجا که
 باشد و اختیار را و یا فقه نمیشود مگر با اینطور که و نیستند

پانزده راجه ارث جبرئیل است نه اختیاری و برادران باید دانستند.
 که وصیت مذکور در تفرع است هر اینه از این تفرع ثلاث مال جاری
 نبوده میشود و باید دانست که نذر مشایخ نیاز مانده روزه است
 در حکم فدیة از روی استعجاب و هر چند فیه نیز یک روز
 است و همین صحیح است * مبنی ۱۱ * جایز نیست که ولی
 نیت روزه دارد و نیکو کار از جانب او در روزه بگیرد
 صلعم فرموده است که کسی از جانب کسی روزه ندارد روزه
 کسی نیاز نگیرد از جانب کسی * مبنی ۱۲ * اگر شخصی
 شروع نماید در روزه نفل یا در نهای نفل و بعد از آن فاسد کند
 آنرا پس بر او قضای آن لازم است و شافعی رج میگوید که
 لازم نیست و شخص مذکور هر قدر که از روزه و نیکو کار
 بکند و روزه است متبرع است پس بر او لازم نیست که در مقدار
 باقی تبرع نماید و دلیل علمای ما این است که هر قدر از نیکو کار
 و روزه نفل که بعد از شروع به نماز آورد است عبادت و عمل
 نیک است ۱۳ * اتمام باقی برای مصداق است واجب است
 پس ضروری است که باقی را با تمام رساند که تا آنقدر که بعمل
 آورد است باطل نگردد چه ابطال عمل نیک منع است و در

مشرع و هرگاه اتمام باقی واجبه گذشت پس به سبب ترک آن قضا
 لازم خواهد شد * مسلسل ۱۳ * اگر شبی در روزی در
 جمیع ایام پس او را پیش از زوال نیز افطار کردن بهتر
 از بابت این است که در این شبها جهت آنکه در این
 ایام در این شبها نباید در این شبها که پیچیدگی
 در این افطار کردن پیش از زوال مباح است و بسیار است
 که به مخالفت خود است زیرا چه پیغمبر صلعم در مود است در حقیقت
 که سبب صایر و غیره نقل است و او را کسی ضیافت نبود که
 افطار کن و عوض آن یک روز قضا کن * مسلسل ۱۴ *
 اگر در صیوم بالغ کرده یا تکافیه سابقان شد در روز ماه رمضان
 پس باید که در باقی آن روز است و نباید و چیزی شکسته
 و روزی که در آن برای ادای بدهی و شبها به روزی داران
 و معذوران احتیاطاً نباید و در باقی روزی که در آن برای و غنای
 آن لازم نمی آید نیز به روزی داشتن در آن وقت واجب نیست
 بر آنرا و بعد از آن روز در روز دیگر باید که روزی دارند
 زیرا که سبب و جوب روزی و اهلیت آن هر دو متحقق شد و بر
 آنها قضای روزهای گذشته واجب نیست نه قضای روزی

آن روز که در آن بالغ یا مسلمان شکست و نه قضای روزه های
گذشته سواي آن چه آنها باین منتهای و مشکلات نیند
بشکاف نیاز چه اگر صبی بالغ شود یا کافر مسلمان شود
در آخر وقت نماز پس بر او قضای آن نماز واجب
میشود زیرا چه سبب وجوب نماز و قیام جز متصل به سادای
آن نیست و در صورت مذکوره اهلیت نهان نزد آن جزو با قیام
میشود و سبب وجوب روزه رمضان جزو اول آن روز است و در
صورت بالغ شدن صبی یا مسلمان شدن کافر در روز
رمضان اهلیت آنها در جزو اول آن باقیه نمیشود و اگر ای
یوسف رح میویست که اگر مسلمان شود کافر یا بالغ شود
صبی پیش از زوال پس در این صورت بر آنها قضای روزه آن روز لازم
است زیرا چه آنها در این صورت وقت نیت را یافتند و آنچه اول
مذکور شد ظاهر روایت است و وجه آن این است که وجوب
روزه متکبری نیست چنانچه ادای آن متکبری نیست و در
صورت مذکوره آنها را اهلیت وجوب نیست در اول آن روز
و لیکن باید دانست که در صورتیکه صبی بالغ شود پیش از
وقت زوال جایز است او را که نیت روزه نفل نماید در آن روز و

اگر کسی در مسلمانان شمرده پیش از وقت زوال پس ویرا جایز نیست
 که نیت روزه نفل نهاید در آن روز زیرا چه کفار را اهلیت روزه
 نفل نیز نبود و اولم و ثانی را اهلیت روزه نفل بود * مسلمانان
 اگر مسافر را نیت افطار یا سبأ شده و بعد از آن داخل شهر
 در شهر خود پیش از وقت زوال و بعد از آن نیت روزه نهاید جایز است
 خواه روزه نفل باشد خواه روزه فرض زیرا چه سفر منافی
 اهلیت وجوب نیست و نه منافی صحت شروع در روزه نفل بلکه
 اگر مسافر پیش از وقت زوال در ماه رمضان داخل شود
 در شهر خود واجب است بر او که نیت روزه رمضان نهاید زیرا چه
 وجوب ایاحت افطار که سفر بود در وقت جواز نیت زایل شکست
 چه پیش وقت میزد و وقت نیت است لهذا اگر شخصی مقیم باشد
 در اول و ثانی رمضان و بعد از آن سفر اختیار کند و مسافر شود
 پس ویرا در آن روز افطار میباح نیست پس در صورتیکه مسافر
 مقیم نگردد پیش از وقت زوال بطریق اولی میباح نخواهد شد
 ویرا افطار در روز نیت رمضان و ایکن درین هر دو صورت اگر
 افطار کند شخص مذکور کفار را بر او لازم نمی آید بجهت شبهه
 ایاحت افطار * مسلمانان ۱۴ * اگر شخصی در رمضان

معنی علیه ذکر ده اعنی بیهوشی گردد پس بر او واجب نیست
 قضا نبودن روزی آن روز که در آن بیهوشی عارض شد است
 چه روزی آن روز صحیح است بجهت آنکه قضا هر چه می باشد
 بشخص مریض که در آن روزی آن روزی نبوده باشد پس او ساقط
 بآن نیت روزی بافته شد و همچنین بجهت آنکه قضا در آن روزی
 روزی که بعد از آن روزی است چه در روزی که بگذشت یا نماند
 نیت است و اگر شخصی بیهوش شود شب اول از رمضان پس قضا
 بخیزد که تمام روزهای رمضان را مستثنی از آن قضا رمضان را
 چه قضا هر این است که نیت روزی در آن شب ذکر شده باشد و امام
 روح گفتند که بر او قضا روزهای دیگر سواي غره نیت واجب
 نیست زیرا که روزی تمام رمضان بیک نیت ادای میشود نزد مالک
 روح چنانچه اعتکاف یکجا بیک نیت چنانچه همیشه و نزد
 سایر مایه برای هر روزی که نیت عاید ضرور است زیرا که
 روزی در هر روز عبادت عاید است بجهت آنکه در آن هر روزی
 و اصل میشود زمانه که وقت روزی نیست بخلاف اعتکاف یکجا
 بعد از آن عبادت واحد است بجهت آنکه در آن هر روز
 فاصل نیست زمانه قابل اعتکاف نباشد * مسند ۱۷ *

از بزرگترین قسمی حالش را عیسا احسنی بیم و شکی در تمام ماه
 رمضان مستولی باشد پس او روزه تمام رمضان قضا خواهد کرد
 و بر او نه آید و بر او بیماری است که بسبب آن قوای انسان
 ضعیف میشود و عقل او زایل نمیشود پس بیماری مذکور
 در این کتاب که بسبب آن تاخیر روزه جایز میشود نه که بسبب
 آن روزه را رسماً همیشه رد * مسئله ۱۸ * اگر شخصی
 دیوانه شود در ماه رمضان و در تمام ماه دیوانه
 باشد پس بر او نه آید و اگر واجب نیست او را تمام ماهی روزه
 میخوانند و قضا آن بر او واجب است چنانچه در صورت افها
 واجب میشود قضای آن و دلیل علیهای ما این است که موجب
 بقوه قضا نیست مستثرا و در حرج و حالش افها در تمام ماه ثابت
 نمائند ماهی را سرچ لازم آید پس در واجب گردانیدن قضا
 در هر روز و سرچ لازم نمی آید و چون و دیوانه نشستی در تمام
 ماه ثابت و برقرار میباشد پس در این صورت بسبب واجب
 گردانیدن قضای روزه رمضان بر او حرج لازم نمی آید
 * مسئله ۱۹ * اگر دیوانه هوشیار شود در بعضی ایام رمضان پس
 واجب میشود بر او قضای روزه های گذشته و زقر و شافعی حرج میگوید

مگر بر اداي روزه های گذشته واجب نیست بسبب عدم اهلیت
 پیش قسمی آن نیز بر او واجب نخواهد شد چه وجوب قضا
 فرع وجوب ادا است و این دیوانه مانند آن دیوانه است که در
 تمام ماه دیوانه باشد و دلیل علمی ما این است که سبب وجوب
 روزه اینست که انسان در آن متذلل است و دیوانه اهلیت این
 در روزه را ندارد و چه بزی واجب شود و چه واجب نشود این روزه
 بر او واجب است و اگر کسی در آن ایستاده باشد که روزه از او
 مطلقاً واجب نخواهد شد بطوری که حرج لازم نشود در اداي آن بخلاف
 دیوانه که در تمام ماه دیوانه باشد چه اکثر روزه رمضان بر او
 واجب شود حرج لازم می آید در وجوب روزه پس در حجت او قایده
 نیست و تمام امور و خلائق مذکور است و بعد از این باید دانست
 که جهنم اصلی و جهنم مازنی هر دو بر اینست که آنچه میگوید و بعضی
 گفته اند که این ظاهر و ایه است و از ما بعد از رح سوره است که میان
 اصلی و مازنی فرق است زیرا که در حدیثی که باطل شود در حالت جعفر
 بود حکم صبی است پس او مکلف نیست بخلاف آن که اگر کسی
 بالغ شود در حالت نجات عقل و هوش و بعد از این دیوانه گردد چه از
 اشتطاب و مشکلات پیش رود و این مختص با بعضی متاخرین است

* مسئله ۲۰ * اگر شخصی در ماه رمضان اصلانیت نیت کند
 نیت روزه و نه نیت افطار پس بر او قنای آن لازم است و زقروح گشتست
 نیت روزه را می شود روزه او و قضای آن بر او لازم نمی آید زیرا که
 نیت او نه نیت رمضان است نه نیت افطار می شود و رحتب کسی که
 در صحیح البدین و مقیم باشد نمی روزه و مساک در روزه رمضان
 واجب است بر او پس بهر وجه که یافته خواهد شد واقع نخواهد شد
 از روزه رمضان چنانچه اشکریه کند کسی تمام نصاب بفقیر بدین
 نیت زکوة او می شود زکوة و دلیل عایای ما این است که مساک
 هر روز رمضان واجب است بطوریکه هماد ت شود و نیت نیت شود به نیت
 نیت و مسئله هیه نه بودن نصاب من فقیر را که نیت افطار است
 آن را زقروح پس در آن نیت زکوة یافته می شود بحکم است آنکه
 به نیت نمودن من فقیر را تصدق است پس نیت به عین
 نیت تصدق است باعتبار معنی چنانچه بیان این در کتاب
 الزکوة شده است * مسئله ۲۱ * اگر شخصی در ماه رمضان
 و وقت شب نیت روزه نکرد حتی که صبح گشت و بعد از آن خوره
 چیزی پس بر او کفاره لازم نمی آید نه از این جهت که زقروح
 شکستست که بر او کفاره لازم است نه از این جهت که نیت روزه رمضان به نیت

نیت ادا نمیشود و صاحبین روح میگویند که ششصد کورا اگر چه زنی
 بخورده باشد پیش از وقت زوال کفاره لازم میشود و اگر چه در ایام
 و اوقات هبوز قدرت و اراد ای روزه خود و آن فوت شد بسبب خوردن پس
 حکم او حکم کسی است که این خاصیت قصب کند و دلیل این بیهیغه روح این
 است که وجوب کفاره متعلق است بشکستگی روزه و بسبب خوردن چیزی
 در این صورت روزه نمیشکند بلکه آن باز مانده است اراد ای روزه
 چه حقیقت روزه یافته نمیشود و بدین نیت * مسلسل ۲۲ * اگر
 زنی را حیض یا نفاس آید در ماه رمضان پس باید که او افطار
 کند و بعد از رمضان قضا کند آن را با اختلاف نیاز چه هر او قضا
 نموده نیازهای ایام حیض و نفاس واجب نیست بجهت آنکه
 هر آن حرج است چنانچه بیان آن در کتاب الصلوات گذشت است
 * مسلسل ۲۳ * اگر متیم شود مساقربا از حیض پاک شره
 زن در روز رمضان بعد از وقت زوال پس واجب است که در باقی
 آن روز مساک نهاده و چیزی نخورد و شافعی روح شافعیست
 که این امساک واجب نیست و همین اختلاف است در حق هر کسی
 که اهلیت وجوب روزه ویرا حادث نشود و هر اول روز اهل آن
 نبود و دلیل شافعی روح این است که امساک منکر مشایه روزه

نیست و اصل روزه بنا بر واجب نیست پس این مشایقه نیز بر او واجب
 نمیباشد شکی نیست که این مشایقه بر کسی واجب میشود و گاه اصل روزه
 بر او واجب باشد چون کسی که از قطار کند قصد ایستادن
 پس بر او لازم است که باقی روز امساک نماید
 و جاهایی مامینگویند که وجوب امساک در حقیقت مخصوص
 مذکور بطریق خلاف نیست بلکه بطریق اثبات است بر این
 ادای حق وقت بجهت توقفت واجب التحظیم است سوال پس
 باید که بر مرخص و مستأفرو زن صاحب حیض و نقاس
 امساک واجب شود برای تعظیم وقت و حال آنکه چنین
 نیست چو اب امساک بر آنها بجهت آن واجب نیست که
 غذای آنها بشکست مانع از نیان روزه است و موجود و متصرف
 است پس با وجود غذای چنانچه روزه را واجب نیست هیچکس
 امساک که مشایقه روزه است نیز واجب نخواهد شد
 * مسئله ۲۴ * اگر شخصی سحر کرد بشکبان آنکه
 شب است و بعد از آن ظاهر شود که فجر است یا در آخر روز افطار کند
 بنگاه آنکه آنوقت غروب شده است و بعد از آن معلوم شود که آنوقت
 غروب نشده است پس درین هر دو صورت در باقی روز امساک

بیرو لازم است بجهت ادای حلقه وقت بقدر امکان و بجهت
 دفع قهرت و بعد از رمضان روز آخر روز قضایا خواهد کرد زیرا چه
 قضایا حلقه مشهور است و است بهنگام آن چنانکه در حلقه سرین و مسافرو
 است و کفاره بیرو لازم نیست زیرا چه جنایت در بین هر دو صورت
 قضا است بجهت آنکه دید و و دانسته در روز مضایق
 چیزی نشود است و میست که در روزی از این احوال که در روز
 بگمان اینکه آفتاب غروب شده است و در این احوال که در روز
 است که آفتاب غروب نشده است پس فرمود که در این احوال
 این تیم و تکه نم تکبیر که انجام که در این احوال است از این احوال
 و بیرو در رمضان بگمان این امر تا آنکه واقع شد و قضایا بیکروز
 بیرو آنسان است * مسئله ۲۵ * طعام خوردن در آخر شب
 در مسافران که آنرا استخوان و میگویند و مستحب است
 زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که چیزی بخورید در وقت
 سحر بعد ستمکه در بین طعام برکت است و بعد از آنکه در طعام
 سحر تا خیم مستحب است زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که
 در چیز از اخلاق پیغمبر نیست یکی تعجیل در افطار دوم تاخیر در
 سحر و سوم استیصال مسواک و یکی باید که در خوردن طعام سحر

آنکه در آنجا نماند و شک واقع شود در طلوع قمر و هرگاه
 شک واقع شود در آن پس افضل است ترک طعام سحر تا از آن کتاب
 برام بمقتضای مسأله و امکان در صورت شک ترک سحر و واجب
 زهر و تالیفات آنرا با رجوع به شک سحر کردن و نذر او دست میبندد
 از دراپه اول در آنوقت بقای شب است پس بسبب شک حکم کرده
 قیام بشود باینکه شب باقی نیست و از آنجا حقیقه صبح میروست که
 اگر باشد شک در موضع سحر در آنجا ظاهراً هرگز نمیشود
 یا شب شب میثاب باشد یا در آن شب ابر باشد یا در چشم آن شخص
 ظهور پیدا کند یا شب پس آن شخص را نباید که در حالت شک سحر
 کند و اگر کند گناه کار خواهد شد بجهت آنکه بجهت صدمه فرموده است
 که ترک کند بجهت آنکه در آن شک باشد و اختیار کند چیزی را که
 بی شک باشد و اگر در آن او چنین اقتد که در وقت سحر صبح
 میدهد بود پس بروقتی آن روز لازم است بنا بر ظن او هم در آن
 احتیاط است و بنا بر ظاهراً و ایت هر وقت که در وقت سحر صبح
 زائل نمیشود مشکب بیقین دیگر که مثل اول است و پیرا اول بیقین
 شب بود پس آن زائل نخواهد شد مگر وقتیکه بیقین این
 حاصل شود که در آن وقت صبح میدهد بود و اگر بعد از آن ظاهراً

شود که در آنوقت اتم صبح دمیده بود پس بزرگفاره لازم
 نهد آید زیرا که او در حال سحر اعتقاد نهوده بود بر دلایل
 ظاهر که عبارت است از بقای شب به حسب ظاهر چه شب اصل است
 پس در صورت مذکوره ثابت نشد که دیده او دانسته در وقت
 صبح طعام خورده است * ^عمسئله ۲۲ * اگر شخصی را شک باشد
 در غروب شدن آفتاب پس روان نیست ویرا که افطار نماید زیرا که
 اصل درین صورت روزه است و معذرا اگر افطار نماید بروقتضای
 آن روزه لازم می آید به جهت آنکه درین صورت روزه اصل است
 و ظاهر بقای آنست و اگر در ظل او چنان باشد که او پیش از غروب
 آفتاب افطار کرد است پس بروقتضای آن روزه لازم می آید
 و درین اختلاف روایت نیست زیرا که اصل درین صورت روزه است
 و اگر افطار کرده و حالتیکه ویرا شک است در غروب آفتاب
 و بعد از آن ظاهر شود که او افطار کرد است پیش از غروب
 آفتاب پس سزاوار این است که درین صورت کفاره نیز لازم
 گردد بنظر آنکه روز اصل است * ^عمسئله ۲۷ * اگر شخصی از راه
 فراموشی چیزی خورده در روزه رمضان و گمان نهود که بسبب
 آن روز او پیشکست و لهذا بعد از آن چیزی خورده و پس برو

لایزال لازم می آید که کفار از پیراچه روز شکستن بسبب خوردن
 بقرا اموشی موافق قیاس است اگر چه بسبب آن روزه نمی شکند
 بحکم نص حدیث پس شبیه او در صورت مذکوره معتبر است
 در آن شبیه موافق قیاس است و اگر چه چینی کتف کسی بعد از آنکه
 مباح شود به حد یتیکه ولالت میکند بر آنکه بسبب خوردن
 بقرا اموشی روزه نمی شکند پس در این صورت نیز کفار را لازم نمی آید
 در ظاهر امر وایت و بنسای یک رویت اثر ایستاده و کفار
 لازم می آید و هر چینی مرویت از صاحبین روح پیراچه بعد از
 اطلاع بر حدیث مذکور شبیه باقی نمی ماند و وجه اول این است
 که بنظر قیاس شبیه حکما باقی است و بسبب اطلاع بر حدیث
 مذکور شبیه حکمی منتفی نمی شود چنانکه در صورتیکه وطنی کند
 کسی کنیز فرزند خود را اعنی اگر به روطی کند کنیز بر سر خود را برو
 حرام لازم نمی آید خواه آنرا احرام دانسته وطنی کرده باشد یا حلال
 دانسته زیرا چه شبیه حدیث آن شرط دلیل باقی است و آن دلیل
 این است که پیشتر صلح فرمود است با انسان که تو و مال تو
 مرید مرا است * مسئله ۲۸ * اگر حج تمتع نماید کسی

هیچکدام متفق نیستند است پس بر او قضا و کفاره لازم می آید
 زیرا چه در تصور مرتکبان او ناشی نشد است از امر اینکه بکسی
 ظالمی دلیلی شرعی تواند شد پس خدا او کفار را بواسطه
 خود اهدا شد مگر آنکه قضا و کفاره بر او قضا و کفاره باشد
 بسبب حججا متروکه میباشند پس در تصور مرتکبان او لازم
 نخواهد شد چه قضا و کفاره بر او دلیلی شرعی باشد و کفاره
 کفار بر او لازم نمی آید نزد معصومین اقتضای سبب و یا سبب
 بعد باینکه دلالت می کند بر اینکه بسبب حججا متروکه میباشند
 زیرا چه قول پیغمبر صلعم که بر آن قول مفتی نیست و این بوسه
 روح مرویست خلاف قول معصومین زیرا چه واجب است بر ما
 که اقتدا کنیم بقیه آنچه او بوشناختن احادیث قادر نیست
 و اگر او بعد از رسیدن حدیث مذکور بر او دلیل آن نیز
 مطلع شده باشد پس بر او کفاره لازم می آید چه درین
 هفت مقام شبهه باقی نیست زیرا نه و نسبت و این گفتند که قول
 او تراعی روح صورت شبهه است زیرا چه آن مخالف قیاس است
 چه در نزد سکنان از چیز است که داخل میشود نه از
 چیز است که خارج میشود و قاضی آن این است که حکم

غداً بش مکه کور می‌کشوند آنست در جنگ کسی بکند در نوازی او
 قهرمود است چه در جانب او می‌کشند هر روز متعاقب شده بود چنانچه
 منتقل است که آن نکست را غشی تا رهن شده بود لهذا احتیاجاً منت
 کننده در جانب او آب ریخته بود * مسلسل ۲۹ * اکثر شعاع
 شیت کنند و بعد از آن عهد چیزی بخورد بگمان آنکه بسبب
 هیبت روزه او شکسته است پس قضا و کفاره بر او هر دو
 لازم می‌آید اگر چه فتوی داده باشند او را فقها باینکه
 حیبت شکسته روزه است و باید بشی باین مضمون
 او را رسیده باشد و بر تاویل آن مطلع نباشد و بر وجه
 شکستن روزه بسبب شیت محال قیاس است و حدیثیست
 بحسب ظاهر دلالت می‌کند بر اینکه قیبت شکسته روزه است
 ما و است باجماع و تأویلاً این است که بسبب غیبت
 نمودن ثواب روزه فوت میشود * مسلسل ۳۰ * اکثر
 جماع کند کسی زن خفته را یا زن می‌خونند راه را لیکن
 آنها روزه دارند پس بر آنها قضا واجب است نه کفاره و زرق
 و شافعی رج گفته اند که بر آنها قضا واجب نیست ما فتی
 که می‌کند بفراموشی بخورد چیزی را باشد اینها معذورند

از آن به نسبت آن کس چه اینها را اصطلاح نیست و هلهای
 هلهای ما این است که بسیار و قرا مویشی بسیار عارض میشود من
 انسان را و اکثر متعقبات میشود و این نادراست که جمیع کنند
 کسی زن خفته را یا میخیزد و این قیاس اینها بر
 که یک نفر اموشی میخورد چیز را مقبول نیست و لیکن
 کفاره بر آنها لازم نیست پس بسمه الله ان شاء الله تعالی
 صادر نشد است و الله اعلم

فصل در بیان روزه که واجب
 میکند آنرا شکم بر نجات خون اعنی روزه نذر
 * مسئله ۱ * اکثر گویند کسی که لله عینی صوم يوم التضرع
 اعنی برای خدا بر من است روزه روز عید اضحی پس لازم است
 هر آنکس را که افطار کند در روز غیث و قضا کند روزه آن
 روز را در روز دیگر زیرا چه نذر مذکور صحیح است نزد
 هلهای ما و نزد فروشا فعی رح صحیح نیست زیرا چه این نذر
 نذر به صمیمیت است بجهت آنکه در حدیث نهی وارد شده است
 از روزه داشتن در روز عید اضحی و غیره که آنرا ایام نذر و ایام
 نشتر بقا میگویند و هلهای ما میگویند که نذر مذکور نذر

است بر روز که آن ماه و شروع است فی نفسه و نهی از روزه نهی از عبادت
 بهر آنکه است لغتی نهی از آن به جهت غیر است و آن غیر عبارت است
 از ترک دعوت خدا این تعالی چه روز عید روز دعوت خداست تعالی
 است مریدان را در هرگاه روزه مذکور فی نفسه شروع
 است پس نذر مذکور صحیح خواهد بود ولیکن برای احتیاط
 نبودن امر معصیتی که متعارف آن روزه است باینکه که افطار نباید
 در روز عید و بعد از آن قضا کنند آن را تا ساقط شود از ذمه او
 روزه که واجب شد است بتسبیب نذر مذکور و مع هذا اگر روزه
 دارد در روز عید مذکور از عهده نذر بیرون میشود زیرا که
 ادا کرده آنرا بصفتی که التزام آن نبوده بود باید دانست که
 اگر در نذر مذکور نیت بهیمن و قسم نبوده باشد پس در
 صورتیکه افطار کند در روز عید و قضا کند روزه را كفاره
 بهیمن نیز ادا کند و این مسئله بر شش صورت است یکی اینکه
 بشکویین لله علی صوم یوم الانکسرو ویراه من قول هیچ نیت نباشد
 و دوم اینکه نیت نذر باشد و قیل و نیت غیر نباشد و سیوم اینکه
 مع نیت نذر نیت عدم بهیمن باشد و در این سه صورت قول مذکور
 نذر خواهد بود چه آن قول یا عیار صیغه نذر است و نه نیت

مذکور نیت نذر کرده است و چهارم این است که نیت بیهوش
 کند و معنی آن نیت نذر کند و در این صورت قول مذکور بیهوش میشود
 زیرا چه قول مذکور احتمال معنی بیهوش دارد و ششصد و نوزده نیت آن
 کرده است و نفي کمرده است غیر از او پنجم این است که بیهوش و نذر هر دو را
 نیت کند پس در این صورت هر دو میشود نذر طرفین هم و نذر ابی یوسف سراج
 نذر را هیچ نموده فقط و ششم این است که نیت بیهوش باشد و نذر پس
 در این صورت نیز هر دو میشود نذر طرفین سراج و نذر ابی یوسف سراج بیهوش
 میشود فقط و دلیل ابی یوسف سراج در هر دو صورت این است که قول
 مذکور موضوع است برای نذر و بیهوش معنی مجاز نیست لهذا تکلف
 اول موقوف بر نیت نیست و تکلف بیهوش موقوف بر نیت است و از
 لفظ واحد معنی حقیقی و معنی مجازی هر دو معاشا مل اراده کرده
 نمیشود و معنی مجازی متعین میشود به نیت آن پس در صورت
 پنجم که نیت بیهوش و معنی آن نیت نذر خواهد شد به سبب قرین
 حقیقت بر مجاز در صورت ششم یکسان نخواهد شد بسبب
 نیت آن فقط و دلیل طرفین سراج این است که منافات نیست میان
 دو جهت اهتسای است نذر و است یکسان زیرا چه آن هر دو مقتضای
 وجوب اندازیدن قدر مقتضای است و وجوب بعمده را بیهوش مقتضای

است و چون بغيره را احسنی بجهت حیانت اسم خداست تعالی از
 ۱. شک حرمت پس میان هر دو وجوب قیود خواهد شد در
 ۲. مذهب ما تا عمل هر دو دلیل حاصل شود چنانچه وجوب نبوده میشود هر
 ۳. مذهب ما میان جهت تدرع و جهت معاوضه در صورت هیه بشرط و عن
 ۴. مذهب ما ۲ * اکثر بگوید ششصد هجده لله علی صوم هجده الاست
 لازم است ویرا که افطار نماید در بین سال در پنجم و زرو هجده الفطر
 و روز عید اضحی مع سه روز بعد از آن که آنرا ایام تشریف میگویند
 و در سال دیگر قضا کند این پنج روزه را تا چراچه نذر کردن هر روزه
 تیمم سال نذر است هر روزه یازده ماه سوای ماه رمضان و این
 پنج روزه نیز در آن داخل است و اکثر در نذر خود تعین سال نکنند
 بلکه مطابق با گوید و لیکن تنسایع شرط نمایند با پنظور که با گوید
 بعد علی صوم سینه میباشد اما پس در این صورت نیز بر لازم است که روزه
 پنج روزه و کم و کور را قضا نماید تا بی پنج یک سال بی در بی روزه
 داشتنی شامل است هر روزه های مذکور و لیکن در این صورت لازم
 است که آن پنج روزه را بی در بی قضا نماید زیرا چه او
 هر نذر خود تابع شرط کرده است پس باید که رعایت آن نماید
 بقدر امکان و یا باید دانست که در این صورت نیز اختلاف نظر

و شافعی روح باشد اعنسی نذر مذکور صحیح نخواهد شد
 نزد زفر و شافعی روح در حق روزه های مذکور بسبب
 آنکه نهی و اراد است از روزه داشتن در پنج روز مذکور چه
 میگوید صلعم فرمود است که روزه مدار بد درین روز ها چه این
 روز ها را نه خوردن و نوشیدن و ملاعبت مردمان است
 و جواب از قول زفر و شافعی روح سابق مذکور آنکه است و اگر
 شخص مذکور در نذر خود تتابع شرط نکند پس نذر او شامل
 نمی شود روزه روز های مذکور را اگر درین روز ها روزه داره
 پس باین روزه ها روزه نذر ادا نخواهد شد زیرا چه بسبب نذر
 مذکور واجب شده است بر او روزه کامل و روزه روز های مذکور
 ناقص است بسبب نهی پس آنکه کامل باشد ناقص
 ادا نخواهد شد بلکه لازم است بر آنکه روزه دوز و روزه ماه
 که در آن ماه رمضان و آن پنج روز نباشد بخلاف آنکه نذر
 فرموده باشد روزه سال مهمی را چه در این صورت آن پنج روز
 ادا میشود و آنکه نذر بر آنچه در این صورت بسبب نذر مذکور واجب
 میشود روزه روز های مذکور است ناقص است پس بر روزه های
 مذکور ادا میشود و روزه نذر بصفتی که واجب شده است نیز باید

کنند آن نه آنکه محافظت و اتمام آن نهایه و واجب
 نمیشود قضای نقل بعد از شروع اگر بشکند آنرا مگر در صورتیکه
 محافظت و اتمام آن واجب باشد بر شروع کنند و بعد از
 شروع در ابتدا چنان نیست بخلاف نذر روز و روز جمعه
 انسان بپسند نذر مذکور مرتکب منهی و معصیت نمیشود
 و این نذر سبب وجوب روز مذکور است نه شروع نمودن در آن
 پس آن نذر صحیح میشود بخلاف شروع نمودن در نذر
 هر وقت مکروه چه بسبب مکروه شروع نمودن در آن انسان مرتکب
 منهی و معصیت نمیشود بلکه مرتکب آن میشود و قتل بکر که
 تمام کند لکن اگر سوخته خوره کسی که والد نذر نقل
 نکند و اهم نگذارد در فلان وقت پس او بسبب شروع نمودن در نهان
 نقل در وقت مذکور حائث نمیشود مگر وقتیکه تمام کند بکر که
 و این در بصورت سبب شروع نمودن در نذر مذکور محافظت
 و اتمام آن واجب میشود لکن اگر بشکند آنرا قضای آن بر
 واجب میشود و باید دانست که از این کیفیت روح مرویست که
 در بصورت نیز قضای این نهان بر واجب نمیشود ولیکن ظاهر
 بسیار است که واجب میشود والد اعلم

بنا براین و ترتیب آن اعتکاف باید دانست که
 اعتکاف عبارت است از ماندن در مسجد محراب
 و در آنجا نماز و استسقاء نمودن در مسجد پس
 هر کس اعتکاف است بر هر چه از لفظ اعتکاف و الت میگذرد
 بر هر چیزی و اگر ایمانیت پس آن شرط است چنانچه بشرط است
 در جمیع عبادات و اما روزه پس آن نیز بشرط اعتکاف است نه در
 هلهای ما بصلای قبول شایسته روح چه روح میگوید که روزه
 نه در عبادات است اصالة پس شرط عبادت دیگر نخواهد شد و دلیل
 هلهای ما این است که بهر چه صلعم فرموده است که اعتکاف
 نمیشود مگر در روزه و قیاس شایسته روح به قیاس اعتکاف معتبر
 نیست و بعد از آن باید دانست که روزه بشرط است برای اعتکاف بلکه
 واجب باشد و در این اختلاف روایت نیست و روزه برای اعتکاف
 نفل نیز شرط است بنا بر روایت حسن روح از ابیهنیه روح و دلیل
 این روایت ظاهر عبارت حدیث مذکور است و بنا بر این روایت
 اعتکاف نفل کم از یک روز نمی شود و در مبسوط مرویست
 از ابیهنیه روح که اقل مدت اعتکاف یک ساعت است و همچنین
 قول دیگر روح است و بنا بر این روایت اعتکاف نفل

چهارون روزه یا فته میشود نیز چراچه بنای نقل بر مساهله است لهذا
نشسته نپساز نقل، شکذاردن نیز و است پس وجود قدرت قیام

* مسئله ۱ * اعتکاف در عشره اخیر از رمضان

است و همچون صحیح است نیز چراچه پیش از صلعم بر آن و اقامت نبوده

است * مسئله ۲ * اگر شخصی شروع کند اعتکاف نقل

و بعد از آن قطع کند آنرا قضای آن بر او لازم نیست و باید بنا بر روایت

موسوط نیز چراچه بنا بر این روایت مدت اعتکاف ستم و نیست

پس بسبب قطع بعد از شروع ابطال آن نمیشود و بنابر روایت

حسنی روح قضای آن بر شخص مذکور لازم می آید نیز چراچه بنا بر

این روایت مدت اعتکاف مقدراست بیک روز و نه مانند روزه

* مسئله ۳ * اعتکاف صحیح نیست مگر در مسجد یک

نیمان بنجشکانه در آن بجماعت شکذا مده میشود نیز چراچه

حدیقه رضی گفتست که اعتکاف نمیشود مگر در مسجد

بجماعت و امر ایضا علیه روح نیز چنین مرویست و نیز چراچه اعتکاف

عیادت است برای انظار و نیمان پس مختص خواهد بود به مکان

نیمان که مسجد است و امامان پس باید او را که اعتکاف کنند

در مسجد خانه اعیان در مکانیکه آنرا در خانه خود برای نیمان

تقدیر رفتن بقدیر نماند مقرر نشود است چه آن مکان موضح نیاز
 اوست پس اقتضای کار برای نیاز آن جهت معتقد خواهد شد
 و مستبعد از اعتدال کفایت کند و باید که از مسجد بیرون
 فرود مشعر بر آبی بول و غایط یا برای نیاز جمعه اما بیرون رفتن
 از مسجد بر روی آب برای حاجت بجهت آن روا است که عایشه
 صدیقہ رفت و روایت کرده است که پیغمبر صلعم بیرون فرود رفت
 از مکان اعتکاف خود مشعر بر آبی دفع حاجت بشری و بجهت
 آنکه دفع حاجت بول و غایط انسان را ضروریست پس بیرون
 رفتن از مسجد بر آبی آن ضرور است خروج از مسجد برای
 آبی حاجت مستثنی است و لیکن باید که بعد از فراغت از بول و
 غایط و استنجاء از رفتن نکند بیرون مسجد و برای آنکه بنا بر
 ضرورت تا آنکه پیش آن بقدیر ضرورت نیست ایستاده شود اما
 بیرون رفتن او برای نیاز جمعه پس بجهت آن نیست که نیاز
 جمعه شکار از اقامه حوائج انسان است و وقوع آن معلوم
 است و شافعی رح میگوید که بیرون رفتن برای نیاز جمعه
 شکند اعتکاف است زیرا چه انسان را ممکن است که اعتکاف
 کند در مسجد جامع و علیای ما میگوید که اعتکاف در

در مسجد مشروح است و هر نگاه شروع در اعتکاف اقسایه و غیره
گشتند در مسجد و پس ضرورتاً نیاز جمعه نیاج نخواهد کرد و بدین
وقت و بعد از آن مسجد و بعد از آن باید که است که باید که برای
نیاز جمعه و غیره شود و این مسجد بعد از وقت زوال و مراجعه خطاب
شروع برای نیاج جمعه متوجه می‌شود و بعد از وقت زوال و انصراف
مکان آمده و باشد از مسجد جامع باید که بدین شود از مسجد
خود و غنیمت می‌کند باشد و در مسجد جامع در وقت
نیاج و جمعه * مسلمان * بعد از رسیدن در مسجد جامع
چهار رکعت سنت جمعه گذارد و بعضی گفته اند
که شش رکعت نیاز گذارد چهار رکعت و دو رکعت
تکبیرات مسجد و بعد از نیاز جمعه چهار رکعت باشد رکعت
گذارد بنا بر اختلاف در رکعت سنت بعد از نیاز جمعه
و این سنت گذاردن و در راه است در مسجد جامع در
سنت تابع فرض است پس گذاردن سنت نیز به تبعیت فرض
است و باید بود و حاصل آنکه آنقدر وقت که در آن فرض
و سنت ادا کند در مسجد جامع رکعت نماید و زیاده
از این در اشیا باشد نماید و همچنین اگر زیاده از این

و اگر نماید در اینجا اعتکاف او فاسد نمیگردد و زیراجه
 مسجد جامع نیز موضوع اعتکاف است ولیکن زیاد از این
 محکمست نه بودن و نیز در این مسجد شیرویه معتکف است نیز آنچه
 او التزام نموده است از این اعتکاف را در یک مسجد پس
 یابید، آنرا در دو مسجد تمام نکند بدون ضرورت * مسئله ۶ *
 اگر اعتکاف کنند از مسجد اعتکاف یک ساعت بیرون
 شود بغیر آن اعتکاف او فاسد میگردد نزد ایماکنین و روح بسپار
 و تکلف شدن منافقین اعتکاف و هر چه موافق قیاس است
 و آنرا در این روح گفته اند که برب سیرون شدن از مسجد
 اعتکاف او فاسد نمیشود مستثنی وقتیکه زیاده از نصف روز
 بیرون نماند، بیرون مسجد و این بنا بر استصحاب است و وجه
 آن این است که خروج از مسجد هر معنی که را عفو است برای دفع
 درج و قتی که آن خروج در زمانه قلیل باشد و نصف روز و کمتر
 از آن قلیل است و زیاده از نصف روز کثیر * مسئله ۷ *
 اعتکاف کنند را باینکه به خوره و بفرشه در مکان اعتکاف خود
 رجعت آنکه پیغمبر صلعم را در ایام اعتکاف مسکن نموده مگر مسجد
 و رجعت آنکه دفع این حاجت ممکن است در مسجد پس برای

آن میزدون رفتی از مسجد ضرر نیست * مسلسل ۸ * مضایقه
 نیست معتکف را که خربید و فر وقت نباید در مسجد بی اینکه
 و بیع حاضر نباید بر اچه او کماهی محتاج میشود بسوی خریدن
 و فروختن بسبب آنکه کسی نمیتواند نیست که برای وی
 سرانجام اینکار نباید و قمار گرفته اند که حاضر کردن
 و بیع برای فروختن و خریدن در مسجد و حکوه است زیرا چه
 مسجد خاصا برای خدا ایتعالی شکره اندیشه شده است و در
 حاضر فروختن و بیع در مسجد مسجد بآن مشغول و بیکر ده
 * مسلسل ۹ * غیر معتکف را خریدن و فروختن در مسجد
 مکروه است زیرا چه پیش از صلح فرموده است که دور دارید
 مسجد خود را از زنان خود و از بیع و شرای خود * مسلسل ۱۰ *
 معتکف را باید که بداند آنکه حکم نباید و التزام خاموشی
 نکنند چه آنکه مکروه است زیرا چه در آن سکوت عبادت نیست
 هر دین و شریعت معتکف و ایستادن و گفتن که از قبیل شکسته
 است از آن احتراز نباید * مسلسل ۱۱ * معتکف را وطنی
 کردن حرام است زیرا چه خدا ایتعالی در قرآن
 میفرماید که شما یا زنان مباشرت میکنند در حالیکه

مستکف باشد در مسجد ها و همچنین حرام است مس کردن
و بوسه کشیدن زیر اچه این هر دو نیز دواعی وطی است اعنی
باعث میشود بر وطی و وطی در اعتکاف منع است صریح پس
چیزیکه باعث میشود بر وطی نیز منع خواهد بود مساندن وطی
چنانچه جماع بعد از احرام حج صریحاً پس منع است باعث دواعی
آن که پس و بوسه است سوال وطی در حالت روزه حرام است
پس باید که دواعی آن نیز حرام باشد و حال آنکه چنین
نیست جواب ترک جماع رکن روزه است و جماع منافی آن
است لهذا جماع در آن منع است ضمناً و تبعاً و نهی صریح در آن
وارد است و آنچه منع میشود ضمناً پس دواعی آن هر حکم آن
شکر دانیده نمیشود * مسلسل ۱۲ * مستکف اکثر جماع
مکانه در شب یا در روز عیبه یا بفرا مو شبی اعتکاف او باطل
میشود زیراچه شب نیز مکمل اعتکاف است مانند روز بخلاف
روزه و حالت اعتکاف باعث نپا داشتن آنست پس فرا مو شبی
در آن عذر شمرده نمیشود * مسلسل ۱۳ * اکثر مستکف
جماع کند در غیر قرج و انزال کند بسبب آن یا بوسه گیرد یا مس
نپاید و انزال شود بسبب آن اعتکاف او باطل میشود زیراچه

آن در معنی جهاج است لهذا بسبب آن روزه میشکند و اگر
بسبب جهاج مذکور و بوبر و مس انزال نشود پس این چیزها
اگر چه در یمن صورت نیز حرام است ولی بسبب آن اعتکاف
مستحب میشود زیرا چه این چیزها در یمن صورت در معنی جهاج
نیست لهذا بسبب آن روزه نمیشکند * و در این مورد اکثر
شخصی اعتکاف است و روز را در شود واجب اگر دانست بسبب
فدریس لازم میشود اعتکاف آن روزها مع تنهایی آن زیاده
ذکر روزها بر سمیل جمع شامل میشود شبها را که بمقابل آن روزه
ها است و جهت آنکه همه اوقات چه روز و چه شب قابل اعتکاف
است بخلاف روزه چه تنهایی آن بر تنایع نیست و نیز لازم میشود
بر او تنایع اخیری لازم میشود که اعتکاف نماید در آن روزها
ولی در این اگر چه شرط آن نکرده باشد بر اجه تنایع اعتکاف
بر تنایع است بخلاف روزه چه شبها قابل آن نیست پس اگر
روزه چند روز را نذر کند کسی واجب میشود بر او روز آن روزها
و تنایع در آن واجب نمیشود مگر و تنایع تصریح نماید یا نه
نذر خود و اگر در صورت مذکور شده صریحاً گوید نذر آن روزها
نقلاً من جمیع است بر اجه او آمده و در اسلام حقیقت آن را

مسئله ۵۰ * اکثر واجب کردند شخص بی عیادت خود
اعتکاف دو روز را لازم میشود یا اعتکاف آن دو روز را
شبهای آن و این ظاهر روایت است و ابو یوسف رجحان شکست کند شب
اول در آن داخل نمیشود و یراچه تشبیه غیر جمع است و شبی شده و
میان آن دو روز است پس آن داخل است تا اتصال و تنافی حاصل شود
چه بنای اعتکاف بر آن است و وجه ظاهر روایت این است که
در تشبیه معنی جمع منعکف است پس در حکم جمع گردانیده
خواهد شد بجهت احتیاط در امر عیادت و الله اعلم

کتاب در بیان حج و آن در لغت بمعنی قصد است و در
شرع عبارت است از قصد مخصوص بسوی مکان خاص
و باید دانست که فرض در حج دو چیز است یکی احرام و دوم توقف
بعرفات و باقی اعمال از واجبات و سنت است چنانچه
بیان آن خواهد آمد الشارح اله تعالی * مسئله ۵۱ * حج فرض است
بر انسانی که آزاد و عاقل و بالغ و صحیح البدن است بشرطیکه قادر
باشد بر همراه راحله یعنی زاد راه و سوار ی در حالیکه این هر دو باید
باشد از مسکن و آنچه چیزیکه ضروری و در کار است انسان را چون
جامه بدن و خاوم و اثاث البیت و هم نماید بانشاء از نفقه عیال

اوقات آن زمان که مراجعت نماید و باینکه بد بخانه خود و معهود
 این طریق نیز شرط است و این طریق عبارت است از اینکه
 سالامتی در راه غالب باشد و اگر میان او و میان مکر راه دور یا
 باشد که آنرا بحر میگویند پس باین عذر است مانند خوف
 راه و شهر که آنرا بحر گفته نمیشود چون فرات و دجله و بحرون
 پس آن مانع استطاعت نیست گذاردن قاضی خان از قلاز جامع
 صغیر و باید دانست که فرصت حج ثابت است بآیه قرآن *
 بعد از آنکه در قرآن مجید فرموده است که برای خدا واجب است بر مردمان
 حج خانه کعبه * مسئله ۲ * حج فرض نیست بر انسان مگر در ثبامی
 و هر یک که بجهت آنکه شخصی بر سیده بود از بجهت بر او واجب است
 هر ساله قرض میشود یا در ثبامی و هر یک که بر سیده فرموده که نه بلکه یکبار و
 فرض است و زیاده از آن نفل است و بجهت آنکه سبب وجوب حج خانه
 کعبه است و آن متعدد نیست پس وجوب حج نیز متعدد نخواهد شد
 و بعد از آن باید دانست که نزد ائمه بوسیله روح الهی حج واجب
 است بر سبیل قوراعنی و رسالیکه شرايط مذکوره یافته شود
 و رحق کسی پس واجب میشود که او فوراً در آن سال ادای
 حج نماید و تاخیر نماید تا سال دیگر و آنکه از ابد حجتی را روح

ضروریست دلالت میکنند براینکه قول او مردود است قبول این یوسنت
 فوج است و نزد محقق و شافعی فوج و جواب آن بر سبیل تراخی است
 نه بر سبیل فور زیرا چه حج هر تهامی غیر یکمرتبه فرض است
 پس تهامی حج غیر در حجاج بهتر از وقت تهاست در حجاج
 و بر انسان واجب نیست که نماز در اول وقت آن ادا نماید
 بلکه واجب است ادای نماز در هر وقت آن خواه در
 اول خواه در آخر و چه قول ثانیه حج این است که ادای حج
 مختص است بوقت خاص از ایام سال که عبارت است از
 شوال و ذی القعدة و روزه و ذی الحجه و موت در مدت یکسال
 قادر نیست پس اگر تاخیر نماید تا سال دیگر احتمال است
 که مرگ پیش آید و ادای حج میسر نشود بنا بر آن واجب
 نگردد انیده شدن ادای حج بر سبیل فور احتیاطا لهذا تکمیل آن
 بعد از تکلیف شرایفا افضل است با تها فیه به بخلاف وقت نیاز
 چه موت در مثل آن قادر است و باید دانست که وجه اشتراک بحریت
 این است که پیچیده صلعم فرموده است که یتده افکرده حج نماید
 و بعد از این آزاد کرده شود پس حج فرض بر او لازم می آید و وجه
 اشتراک با بلوغ یکی این است که پیچیده صلعم فرموده است که صلعم

اگر کسی حج نپایند و بعد از آن بالغ گردد پس حج فرض بر وی لازم
 می آید و دوم این است که حج عبادت است و هیچ عبادت
 بر صبی واجب نیست و هیچ عبادت عقل شرط است چه تکلیف شرعی
 بدون آن صحیح نمیشود و هیچ عبادتی صحت بدون شرط است زیرا چه
 بدون آن عاجز میشود انسان از ادای تکلیف شرعی پس تا پند
 اشکریا بد کسی را که رفاقت او نپایند در سفر و هم زانو
 و احل باشد ویرا حج واجب نمیشود بر او و نزد ابیحنیفه روح
 و اثر صاحبین روح واجب میشود چنانچه بیان آن در کتاب الملوک
 گذرانده است و در حقیقت جا مانده از ابیحنیفه روح مریست که
 بر صورت مذکوره بر جا مانده حج واجب است زیرا چه او صاحب
 استطاعت است پس سبب غیر پس او مانده صاحب استطاعت است
 پس سبب را حاکم و از مذهب روح مریست که بر جا مانده مذکور
 حج واجب نیست زیرا چه او بذات خود بر ادای آن قادر نیست
 بخلاف آنکه پندارند اگر کسی را نماند ویرا او بذات خود ادای
 حج مینماید پس او مانده نمیگردد و رأی است و باید دانست که
 نه او را حله که شرط وجوب حج است عبارت از آنست که قادر باشد
 بر آن مقدور سال که بآن سفر آید و نیز در بعضی از

و سبیل را و یک راس شتر یا یک بار یا دو هم قادی باشد بر متد آن
 مالی که نفقه کند آن را در آمد و رخت و این قدرت شرط است
 به جهت آنکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی پرسید که استطاعت بر ادای خراج
 چه چیز است پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که زاد و راه است پس
 آنکه رخت شخصی را قادی باشد بر کرایه گرفتن سواری بشرکت
 یا بنطوری که سوار شوند بر آن دو کس نوبت بنوبت پس بر شخص
 مذکور حج واجب نمیشود و زیر آنچه بآن قدرت قادی و نمیشود
 بر راهی که تمام سفر و نیز شرط است که زاد و راه را
 باشد آن مسکنی و آن چیزیکه ضروری کار است چون خدام
 بر اوقات البیت و جسامه بدن و زیر آنچه این چیزها مشغول است
 به حاجت اصلی و نیز شرط است که زاید شدن از نفقه عیال او
 تا آن زمان که باز آید نیز آنچه نفقه حلال است
 و حلق عباد مقدم است بر حلق شرع یا امر شرع قال ... تعالی و قد
 فصل لکم ما حرّم علیکم الا ما اضطررتم الیه احسن تحقیق بیان نمود
 نزد ابرامی شما چیزیکه بر شما حرام است مگر وقتی که مضطر
 شوید بسوی آن حرام گذاردنایم و باید دانست که راه
 برای وجوب حج شرط نیست در حلق اهل سکه و در حلق کسانی که

بگره آن سکونت دارند زیرا چه آنها را مشقت زیاد باشد
 همیشه در ادای حج پیش رفتن برای حج در حقیقت آنها مسا نیستند
 رفتن است برای آنها از جهت و باید دانست که امن راه نیز شرط
 است زیرا چه استطاعت رفتن برای حج بدون آن ثابت نمیشود
 و بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند که این شرط وجوب
 حج است زیرا چه استطاعت بدون امن راه تحقق نمیشود
 و این مورد نیست از ایجابیه روح و بعضی گفته اند که شرط ادای
 حج است نه شرط وجوب آن زیرا چه به غیر و با علم تفسیر استطاعت
 برادر و احله نبود است قاطع باید دانست که ثبوت این اختلاف
 آنست که اگر شخصی بدون ادای حج بپیرد پیش از
 امن راه پس بنا بر قول اول و دوم واجب نیست و
 بنا بر قول دوم و وصیت مذکوره بر او واجب میشود * در مسئله ۳۷ *
 در حق زن برای وجوب حج شرط است که مکرم او یا شوهر
 او هر ادا او باشد در سفر حج و جایز نیست زن را که حج کند
 بغير مکرم و شوهر و قتی که میان او و میان مکرم مسافت
 سه روز باشد و شافعی رح گفتست که زن را حج کردن
 جایز است رقیب که در قافله باشد و همراه او زنان سالک

و اینکه باشند چه درین هنگام این امر قتنه حاصل است
 بسبب رفقا و دلیل علمای مابکی این است که پیغمبر صلعم فرمود
 است ؟ هیچ ننگی زن منکر همراه مکرم و دوم این است که بدون
 اقتنه ایست در حق زن و بسبب همراه شدن زن نان
 در قوت قتنه زیاد میشود لهذا در این است زن را که خلوت
 نماید با زن اجنبیه بخلاف آنکه اگر میان زن و میان
 مکرم مسافت کم آن سه روز باشد زیرا چه زن را رفتن اینقدر
 مسافت پیغمبر مکرم مباح است * مستحب است * اگر مکرم زن
 همراه او باشد در سفر هیچ پس شوهر را نمیبرد که او را منع نماید
 از رفتن برای حج و شافعی رح گفت است که ویرا میبرد که منع
 نماید آن را زیرا چه بسبب رفتن برای ... همراه مکرم مقصود
 شوهر قوت میشود و دلیل علیت نیز ... این است که چنانچه شوهر ظاهر
 میشود در حق قرائض و حج از قرائض است چنانکه اگر زن برای
 حج نفل رود همراه مکرم پس شوهر را نمیبرد که منع نماید آنرا
 و باید دانست که اگر مکرم زن فاسق باشد پس فقها گفته اند
 که در اینصورت بر زن حج کردن فرض نمیشود زیرا چه از همراه
 شدن او مقصود حاصل نمیشود * مستحب است * زن را میبرد

که همراه هم معمر بسفر حج رود و فکر همراه معمر میکند و بداند
 باشد زیرا چه در اعتقاد او میباید است ویرا که نکاح کند آن
 زن را و همچنین معمر میگوید صبی یا منکحون است همراه
 او متع است زیرا چه آنها نیز میتوانند که میباید نفقت زن بپردازند
 از فتنه * مسئله ۴ * صبی که به جهت شهوت برسد یا در آن نزد
 افتد است و در آن نیست و در آنکه معمر میگوید در آن معمر
 * مسئله ۷ * زنیکه بسفر حج رود همراه معمر و در آن نزد
 آن معمر بر وی است زیرا چه آن زن با و نوسل فتنه است
 در ادای حج و باید دانست که علیها را اختلاف است در آنکه
 همراه معمر در حق زن شرط وجوب حج است یا شرط ادای
 آنست چنانچه اختلاف است در این راه * مسئله ۸ *
 اگر صبی احرام بپوشد و بعد از آن با نیک شود و به آن احرام
 مناسک حج تمام نیابد پس باین حج حج فرض ادای نمیشود
 زیرا چه احرام او معتقد شد است بر نیک ادای نعل پس آن احرام
 برای ادای فرض نشاء و هفت و هشت و همچنین اگر بیک احرام تمام
 نیابد و بعد از آن آزاد کرده شود و به آن احرام تمام نیابد
 نباید پس باین حج حج فرض ادای نمیشود بدلیل منکحون و بدی

مذکور اگر بعد از بلوغ تکلیف پیدا احرام نیاید همش از وقوف
 عرقات و نیت هیچ فرض نیاید هیچ قرض او جایز میشود و بنده
 مذکور اگر چنین نیاید هیچ قرض او جایز نشده و اگر چه
 اگر در نفل بر صبی مذکور لازم نبوده چه صبی را اهل است از هم
 نیست و بنده مذکور را اگر احرام هیچ نفل لازم شده است و بنده
 جایز نیست که سحرچ شود از آن پس و شروع نمودن هر غیر
 والله اعلم

قصه در بیان مواعیت مواعیت جمع میقات
 است و آن عبارت است از مکانیکه جایز نیست انسان را که تکلیف و نهاید
 از آن و پیش رو و غیر احرام و آن پنج است یکی برای
 اهل مدینه منوره و آن موضع است که نام آن ذوالکلیفه است
 و دوم برای اهل عراق که نام آن ذات غرق است و سیوم
 برای اهل شام که نام آن جکفه است و ضم حیم و سکون حا
 و چهارم برای اهل نجد که نام آن قرن است و پنجم برای اهل یمن
 که نام آن یلیام است و همچنین بیان نموده است پنج پر صاع این
 مواعیت را برای اهل آن و باید دانست که فایده آن این است که
 قاضی احرام از مواعیت مذکور جایز نیست اما تقدیم احرام

از موافقت مذکور پس آن جایز است یا نه؟ *مسئله ۱*
 اتفاق بر شکار بر سه مورد است: ۱- شکار در محله
 و واجب است بر او که اگر اجماع نماید بخواهد مقصود او را بیاورد
 باشد یا نه؟ و این مورد علی بن ابی طالب و ابی ریحان که اتفاق
 آن را گویند که مسکن او خارج موافقت باست چون
 اهل آن که در و بصره و غیره مسئله یکی این است که بی غیر صلح
 قمر و است که تجاوز نکند کسی از میقات مشر و حالیکه
 مکرم باشد و دوم این است که وجوب احرام برای تعظیم مکه
 معطیه است پس در آن تاجر و غیره کننده و غیره برابر است
 مسئله ۲ کسانی که داخل میقات اند جایز است آنها را
 که در مکه بزرگ آیند بغير احرام چه آنها را آن حاجت است زیرا چه
 آنها را هر چه میسر و نه و در واجب کفر دانیدن احرام برای
 هر بار حج بین است پس آنها مانند اهل مکه اند پس چنانچه
 اهل مکه را بعد از برآمدن از مکه در آمدن در آن بغير احرام
 جایز است همچنین جایز است هر کس آنرا که داخل میقات
 اند بخلاف آنکه اگر آنها قصد حج نمایند چه در این صورت
 آنها را در آمدن در مکه بدون احرام جایز نیست زیرا چه قصد

حج احیاناً می شود پس در واجب کردن آن احرام برای حج
 حرج لازم نمی آید * مسند * اگر کسی مقدم از او واقیت
 مذکور احرام حج نماید جایز است بجهت آنکه خدا تعالی
 فرمود: **تَدْرِكُ** در قرآن **تَدْرِكُ** تمام حج و عمره نمی آید و اتمام آن
 چهارت است از آنکه احرام آن کند انسان از خانه خود و جنب
 گرفته اند **سَجَّ** و این مسعود رضی * **سَجَّ** افضل این
 است که انسان مقدم از **سَجَّ** احرام حج نماید بجهت آنکه
 اتمام حج بآن تفسیر نبود * **سَجَّ** است چنانچه مذکور شد او
 کاتبی و این مسعود رضی و بجهت آنکه مشقت در آن زیاد است
 و هم تعظم خانه خدا در آن زیاده است و از این جهت رح
 موردست * **سَجَّ** احرام از مباحات افضل نیست مراد انسان
 را مکرر و تکیه ارفاد نمایند بر آنکه در محظورات حج نیفتد
 و مراد از محظورات است حج آن چیزها است که از کتاب
 آن محرم را منع است چون قتل **سَجَّ** *
 کسیکه داخل مواظب مذکور است پس میقات او
 و من محل است که واقع شد است میان مواظبت و میان حرم
 زیرا چه جایز است ویرا که از خانه خود احرام نماید از میقات

ثا حرم مکان واحد است * مسئله ۴ * کسیکه در مکه است
پس میقات او برای حج زمره، حرام است و برای عمره از همین محل باجهت
آنکه بجهت صلعم امر کرده است مراصعاً بحد خود و آن با اینکه
احرام حج نموده از جو فک مکه و امر کرده و
رض را با اینکه عایشه رض را نه تنعیم برد تا او را انجا احوال
شده و در اقامت و تنعم موضعی است در غرض از او باجهت آنکه
ادای حج در عرفات است و عرفات در ترسی محل واقع است پس از آن
آن از احرام کرده خواهد شد تا نوعی از سفر متعین شود و غیره در احرام
ادانمیه میشود پس احرام آن از همین محل خواهد شد تا نوعی
از سفر متعین شود و لیکن احرام نمودن برای عمره در مواضع
تنعیم افضل است بجهت آنکه بجهت صلعم عایشه رض را بآن امر
کرده است والله اعلم

باب در بیان احرام * مسئله ۱ *
هرگاه خواهد انسان که احرام نیاید باید که غسل یا وضو کند
و غسل افضل است باجهت آنکه مکه مره نیست که بجهت صلعم عایشه
بگرد است برای احرام و لیکن هرگاه این غسل برای نظافت است
حتی که حایض را نیز در حالت حیض بآن امر کرده است اگر چه

باین غسل غسل قرض او ادا نمیشود پس وضو نیز قایم مقام آن میشود
چنانچه در جبهه و لیکن غسل اقل است چه بسبب آن نظاک
و وجه احسن حاصل میشود و نیز بجهت این که غسل را اختیار نمودن است
و بسبب این که غسل با آب و جامه را نوبها شد یا مستعمل
و لیکن باید که شسته باشد آن دو جامه و آن ردا و از آن است
بجهت آنکه پیش از این که وضو را بپوشد و وقت آنکه ردا و از آن پوشیده است
و بجهت آنکه پوشیدن جامه دوخته منع است و رخصت مکرم
و ستر عورت و دفع کرم میباید و ستر عورت و این حاصل است
از پوشیدن ردا و از آن پوشیدن و اینست که اگر هر دو جامه نوبها شد
لا غسل است چه در جامه نوبها طهارت بی شبهه است و بعد از آن باید
که پیش از احرام استعمال خوشبو نماید آنکه و بپوشد و همین
مشهور است و این مکرمه روح مرویست که استعمال خوشبو ویرا
مکروه است و قتی که استعمال نماید خوشبو را که بعد از احرام
کین آن با قیاس معاند و همین قول امام مالک و شافعی است
نیز بر آنچه در صورت مذکوره لازم میآید که او انتفاع گرفته
نخوشبو بعد از احرام و وجه مشهور این است که مرویست که گفت
هائشده رض که ما اش خوشبو میکنیم پس این رسول خدا صلعم برای

احرام بر من از احرام و اثر آن بعد از احرام بدو بشناسی و با آن که
 غسل میباید و جزا بر هر جهت که استعمال شود غسل و شوی بعد از احرام
 پنج است و اما آنکه در وقت یا در وقت قبست بعد از احرام از
 غسل میباید که استعمال آن نموده است پیش از احرام
 است بجهت اتصال آن به بدن و در وقت یا در وقت قبست آن
 جدا است و تا به آن وقت پس اگر پیش از محرم پیش از
 احرام جامه دوخته را بپوشد یا در بدن او بعد از احرام بپوشد
 حتی که اگر چنین نماید محرم بر او جزای آن لازم می آید چه آن
 چنان مشهوره می باشد که بعد از احرام پوشیده است آن
 را اگر در محراب یا بعد از آن باید که در وقت قبست آن
 بجهت آنکه هر وقت که پیش از محرم در وقت یا در وقت قبست آن
 نیاز گذارد در وقت احرام و بعد از آن دو وقت احرام گذارد
 و این دعا بخواند اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی
 یعنی یا خدا یا من اراده حج کردم پس آن سان کن آنرا برای من و قبول
 فرما آن را من را و این دعا را هر چه در نمازهای مستحبه و هر چه
 متداین میشود و خالص از مشغله های باشد عادت پس از آن
 آسانی آن بخواهد و در نماز و در وقت یا در وقت قبست آن

وقت آن نسیان اندک است و از روی عادت ادای آن در وقت
 بیکر آن نسیان است و بعد از آن در عقب نیاز تلبیه بشکوی
 آنست آنکه بپایه بر سر تمام تلبیه که سه مرتبه عتب نیاز و اگر بعد
 از سوره شدن بر سر هر خود تلبیه بگوید جایز است و لیکن تلبیه
 که پیش از نیاز افضل است و این سوره تلبیه را بعد از صلعم است
 بر پایه دانسی که اگر انسان کلمه از ده حج ذکر نماید که
 در تلبیه خود نیت حج کند بر اربعه حج عبادت است و در عبادات
 نیت شرط است و تلبیه عبارت است از اینکه بگوید اللهم ابیک
 اللهم لا شریک لک ابیک ان العصبه والنعمة لک والملك لا شریک
 لک و باید دانست که در این الکسب ان یکسر نهی است نه بیزار
 آن ناجی شهر به مسافره شود راجع مدخل ان بیست هزار
 صنفه جمله مافیه آن میشود و باید دانست که ذکر تلبیه اجابت
 و های خلیل صلعم است بنا بر قصه مشهور و نباید که هتج یکی
 از این کلمات را ترک نماید در تلبیه زیرا که این منقول است
 و اتفاق جمیع را و بان پس از آن کم نباید کرد و اگر چه در
 بران نباد بشکوی جایز است و نزد شافعی رح زیادتی در آن
 جایز نیست بنا بر یکروایت و او میگوید که تلبیه مانند اذان

و تشهد ذکر منظوم است و دلیل علیای ما یکی این است که بعضی
از اصحاب جلیل الشان چون عید الله ابن مسعود و ابن عمر و ابن
هریره رضی الله عندهم از مقدّمی منقول از رسول خدا صلعم
و دوم آنکه مقصود از تلبیه ثنائی خدا ایت الی و انما یسجد لله
است پس زیاده نبودن در آن منع نیست و شریکاء تلبیه است
یعنی نیت حج پس او معزم شد * میباید * میباید * میباید
تلبیه در شروع احرام معتقد نمیشود زیرا چه اگر اعم عقیده را
حج است پس ذکر آن ضرر است چنانچه شروع در تکبیر به زبان
معتقد نمیشود بجز ذکر تکبیر و تکبیر به * میباید * شروع در
احرام حج صحیح نمیشود بجز ذکر بگرسوای تلبیه بشرطیکه آن ذکر چنان
باشد که بآن تعظیم قصد نبوده همیشه بخواند فارسی باشد آن ذکر را
هر بی و هجین مشهور است از علمای ماک و باید دانست که نزدایی
در سبب تکبیر تحریمه جز بلفظ تکبیر جایز نیست و هیچچنین نزد
معتقد در سبب بلفظ عربی جایز نیست و در اینجا ابو یوسف و معتقد
در هر دو جایز داشته اند احرام حج را بغير تلبیه بهر ذکر خواند عربی
باشد بخواند فارسی پس فرق میان حج و نماز را ایشان این است
که در نماز ریاء حج و وسعت است به نسبت بساب نماز حقی که

و باین باب هیچ غیر فعل ذکر چون قلاده بستن بکشتن شمشیر بر تازی
 قایم مقام ذکر میشود پس هیچ چنانچه ذکر میشود تلبیه قایم
 مقام تلبیه خواهد شد اگر چه آن دو ذکر بزمان فارسی باشد
 * مسئله ۲ * محرم را با برکت
 در میان کاندلار و بزرگان کبکد لاری
 قرین حکم است باینکه ای چون رقت و فسوق و جدال و پیراچه
 خدایته الی در قرآن مجید فرموده است که تو میبینی وقت و نیست
 فسوق و نیست جدال و هیچ و مراد از بین نفعی است و باید دانست
 که مراد از رقت جماع است یا کلام فحش است یا ذکر جماع است در
 حضور زنان و مراد از فسوق معاصی است و ارتکاب معاصی اگر چه
 همیشه حرام است باینکه در حالت احرام باشد حرام است و مراد از
 جدال این است - که ادله ندارد یا رخنه خود و در کتاف اند
 که عبارت است از مجادله مشرکان در وقت جنگ و تاخیر آن
 * مسئله ۳ * محرم را روا نیست که قتل کند یا صید را ز پیراچه
 خدا اینست که در قرآن مجید فرموده است که قتل نکند صید را در حالیکه
 شما محرم باشید و هیچ چنانچه روا نیست ویرا که اشاره سالانیت
 کند کسی را بسوی صید بجهت آنکه هر وقت از این قلاده (ش) کند
 و تار کرده بود ثور و خر را در حالیکه او حلال بود اعطای محرم و

هاران و محرم بودند پس پیغمبر صلعم پیرسید از یاران او آید اشاره
 کرده این آیه دلالت کرده بر این شهادت یا اعانت کرده آید شهادت
 پس گفتند نه آید پس فرمود پیغمبر صلعم که اگر چنین است و محرم
 آن صید را و بجای آن که اشاره دلالت بر صید او است
 است از صید چه صید و وحشت و در و ز و خود ام چشمه امان می
 باشد * مسئله ۶ * پوشیدن پیر سر او بدستار
 و موزه محرم را و ان نیست ولیکن اگر نیاید نعلن پس درین
 هنگام موزه را از زمین کعب برید و بجای نعل پوشد و مراد از
 کعب در اینجا مفصلی است که در وسط قدم است و در آنجا شراب
 نعل بسته میشود و شتانک مراد نیست و این بذاب و روایت هشام
 است از مکه در ح و دلیل مسئله این است که پیغمبر صلعم محرم را
 از پوشیدن این چیزها منع کرده است و فرمود است که اکثر
 محرم نیاید نعلن را پس باید که ببرد در موزه را از زمین
 و بپوشد آن را بجای نعلن * مسئله ۷ * محرم را و ان نیست
 که سر و روی خود را بپوشد و شانه و من و شانه است که پوشیدن روی
 جایز است در حرم مرد زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که احرام
 مود در سر او است و احرام زن در روی او است و دلیل عای

ما بستی این است که ما هر روز وفات گرفتار خود را در دست داریم

مجلس پس فرمود که اینست که در وقت او نیز در میان کعبه و شیشه

روزنامہ اورانیہ اور روزنامہ شمس ویاں

مهر و این بر خور است از گوی خود و هم این است که زن در حالت

احرام روی خود را نمی بونند بلکه او می آرد روی خود را

با وجودیکه در وادی روستای ریزن خوف فتنه است پس مردم

بهارت باوای روی واداشتن جایز خواست بود و حدیثی که آورده است

آنرا شایع‌تر پس مراد از آن بیان فرماید است میان مردم و فرزند

در پوشیدنی سر یعنی تن را جایز است پوشیدن سر و سر را جایز

Handwritten signature: [Illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرویی باشند و هم در بدن او چرک باشد و همچنین زباید ویران

در بدن یا در موی استعمال روغن کنجد و غیره بسیار است.

ہدی پت من کو زوہد چاہیں یا پید کہ حلقہ نہ کنند موی سر را و

سوی بن را نیز آنچه خدا آیتها ای در قرآن مبین فرمود است

مستألفین و نویسندگان خود را تا آخر آیت و هجدهمین باب باید که

فکنده پیرین خود را با یکجهت آنکه قیصر در محبت باقی است باجهت آنکه

پس آن مائده خانه است * مسند ۱۱ * اگر محرم داخل شود زیر
 سر این ده های کعبه پس در آن مقایقه نیست اگر آن پرده بسر روی
 او چسبیده نشود زیرا که او در صورت محض در سایه آن آرام
 گرفته است و این در حق از مضایقه نیست * مسند ۱۲ * اگر
 محرم در کعبه خود همچنان زبده بندد پس در آن مضایقه نیست
 و امام مالک در کعبه است که این مکروه است اگر در آن همچنان
 نغمه دیگر باشد زیرا چه در بعضی وقت و بر اثر و نیست در آنکه
 نغمه دیگر را بردارد و دلیل علی این است که بستی همچنان
 در کعبه در معنی پوشیدن جامه دوخته نیست و هرگاه چنین
 شد پس بومی نغمه بود در آن و نبوی آن هم و در است * مسند ۱۳ *
 محرم را نباید که بشوید در روی سرورش خود را بتخطی بجهت
 آنکه این نوعی از خردی است و بجهت آنکه خدایی میکشد
 پیش را که در روی سرور باشد * مسند ۱۴ * محرم را نباید که
 تلبیه بسیار بگوید در پس نیاز و در هر وقت که در می یلند
 به سالار و یا ثروته آید در زمین بست یا ملاقات کند یا شتر
 و اران و در وقت صبح تلبیه اکثر بگوید زیرا چه اصحاب
 بعضی بر صلح در پس اوقات واحوال تلبیه میکشند و باید دانست

که تلبیه در آن حرام مانده تکبیر است در نماز پس باید که
تلبیه بگوید در وقت انتقال به رکن اگر حالی بحالی و باید که
تلبیه بآواز بلند بگوید زیر آچه پیشتر صلعم فرمود است که
افضل حج حج و شج است و حج عبارت است از گفتن تلبیه یا و از
بلند و شج عبارت است از رویتن خون قر یا نیا * و در مسجد
هر گاه خواهد مغرم که داخل شود در مسجد باید که ابتدا
کعبه از مسجد حرام بجهت آنکه هر ویست که رسول خدا
صلعم هر گاه میخواست که در مکه داخل شود اولاً در مسجد
حرام داخل میشد و بجهت آنکه مقصود از یارت خانه کعبه
است و آن در مسجد حرام واقع است باید دانست که در روز
و شب هر وقتیکه خواهد محرم در مکه داخل شود زیراچه برای داخل شدن
شهری اختصاص روز یا شب نیست * مسجد ۱۴ * مسجد
هر گاه بینه خانه کعبه را تکبیر و تهلیل بشنود و این شهر
روزی و شبیکه میدید خانه کعبه را میفرمود بسم الله و الله اکبر
و معین روح در میسوط معنی نه است دعا گوی را در وقت دیدن
خانه کعبه زیراچه اکثر دعا گوی مقرر و معین شود پس
در آن حضور و وقت تلبیه نپیشود ولیکن اکثر بختوانند دعا گوی را

که منقول است احسان است و بعد از آن بسایه داشت که ابتدا
 کنند حکمرا سود یا بنظر که منقول شود بسوی آن و آنکه بعد و
 تهلل بنکویید به جهت آنکه هر یک که پیغمبر صلعم خوان کرد
 است و در آن تدبیر و تهلل دستها بردارد چنانچه هر یک که
 تحریریه نیاز بر میدارد زیر چاه پیغمبر صلعم فرموده است که
 دستها برداشته نمی شود مگر در ~~موضع~~ موضع یکی از این
 موضع است و نیز باید که استلام حکمرا سود بسایه اعنی بوسه
 دهد حکمرا سود را اگر میسر شود بی آنکه ابتدا رسد کسی را
 به جهت آنکه هر یک که پیغمبر صلعم بوسه داد حکمرا سود را
 یا بنظر که هر دو لب و بارک را نهاد بر حکمرا سود و در آن
 که تو مرد قوی هستی پس در آن جهت و مصداقست ممکن تان به نرا
 ایضا نرسد ولیکن اگر فرصت یابی بی آنکه ایضا رسد کسی را
 پس بوسه ده بر حکمرا سود و فکر نه متوجه شو بسوی آن و
 تکبیر و تهلل بنکویید به جهت آنکه بوسه دادن بر حکمرا سود
 سنت است و احتراز نبودن از ایضای مسلمان واجب است و اگر
 بهشتی باشد و بر آن مس نماید حکمرا سود را به نرا که هر دو لب
 و بیست و هشت ساله و غیره که در دست و بی با مشد و به

از آن بپوشد آنرا پس باید که چنین کنند زیر آنچه سرویست
 که پیشتر بر صلعم طواف خانه رکعبه کرد در حالیکه سوار بوده
 بر شتر خود و بپوشد ^{مقدار} با حجر اسود و رکن پهلوانی یا بتاور
 که پس کرد آن را بپوشد و دست او بوده مانند چوگان
 که آن را مکتوبین میگویند و بپوشد داد بر مکتوبین مذکور و
 اگر اینهم نتراند باید که هتوجه شود بر سوی حجر اسود و تکبیر
 و تهلیل و حمد و در و به پیشتر بر صلعم بشارت دهد و بعد از آن طواف
 شروع کنند از جانب راست خود که متصل دروازه خانه رکعبه
 است و باید که پیش از شروع نمودن در طواف چهار خود را
 و بتاور بپوشد که جانب چپ آنرا بر مکتوب چپ خود اندازد
 و جانب راست آنرا از زیر بغل راست برآورده بر مکتوب چپ
 بیند از در این نوع چار و نه شستن را از اضلاع میگویند و بعد
 از آن هفت شوط طواف نماید در شکره خانه رکعبه زیر آنچه
 سرویست که پیشتر بر صلعم بعد از استلام حجر اسود بطور مذکور چهار
 بوشید و از جانب راست خود با و است شروع کرد و هفت شوط طواف
 نمود و باید که نسبت که رفتی از حجر اسود برای طواف تا آنکه باز
 بپوشد اسود در این را یک شوط میگویند و باید که با و است

نهایت از و رای حطیم و حطیم نام موضعی است که در آن ناودان
 است و آن جزوی از خانه کعبه است بجهت قول پیغمبر صلعم
 در حدیث عایشه رضی که حطیم آن خانه کعبه است لهذا طواف
 نهوده میشود از و رای حطیم و اگر طواف کند کسی آن میان
 حطیم و میان خانه کعبه جایز نمیشود و باید دانست که هر چند
 که حطیم جزوی از خانه کعبه است ولیکن اگر کسی در آنجا خود
 متوجه باشد بسوی حطیم فقط نه از جایز نمیشود زیرا چه قرصیت
 استقبل قبله در نهان از نص قرآن ثابت است پس سببه متوجه
 شدن بسوی حطیم این قرص است و آنچه شود احتیاطا زیرا چه از
 حدیث اتحاد ثابت است که حطیم از خانه کعبه است و احتیاط
 در طواف همین است که از و رای آن طواف نمایند و بسایه
 دانست که از چهاره هفت شوط از طواف در سه شوط اول رمل
 نماید و آن عبارت است از اینکه در اثنا ی رفتن بجهت اند هر دو
 یازوی خود را چنانچه میان بنه لیری و تیختر میرود میان دو صف
 بچنگ و حاصل آنکه در سه شوط اول رمل نماید مع اضطباع
 و بسایه دانست که سبب آن این است که در عهد پیغمبر صلعم
 تا قرآن شگفته بود نه که چای مدینه و هوای گرم آن اصحاب

یغیر صاعم را ضعیف و لاغر گردانید است ایندیشتر صاعم
 یا صاعاب خود حرموده بود که در طواف خانه کعبه رمل
 نماید تا جلالت و دلیری آنها بر کافران ظاهر شود و کافران
 آنها را ضعیف ندانند و ایندیشتر بعد از زوال سبب مذکور نیز
 حکم رمل باقیمانده تا این زمان و در چهار شوط باقی رمل نکرده
 و بر این متکلف اند جمیع راویان مناسک حج پیغمبر صاعم و باید
 دانست که از حج اسود تا به حجر اسود رمل باید کرد و همین
 است قول اثر رمل پیغمبر صاعم است پس اگر بسبب از حجام خوردن
 رمل کردن نتواند باید که استاده ماله و هود و قوت که فرصت و
 روزه یا رمل نماید زیرا چه چیزی بدلتان نیست پس باید که
 استاده ماند حتی که بجای آرد آن را بر وجه مستون بمخلاف
 استلام حجر چه متوجه شدن بسوی آن بدل استلام است و باید
 که هر بار که بشکند بر حجر اسود در طواف خود استلام
 حجر نماید اگر نتواند زیرا چه هر شوط از طواف به نواف
 بیشتر است نه مساوی است پس چنانچه در شروع هر رکعت نواف
 تکبیر است همچنین در شروع هر شوط از طواف استلام حجر
 است پس اگر نتواند که استلام آن نماید بسبب

آرد جسم مردم باید که بسوی حاکم اسود متوجه شود و تکبیر
 و تهلیل بگوید چنانچه مذکور شد و نیز باید که استلام رکب ایستای
 نماید و این حسن است در ظاهر و باطن. از مصلحت روح و بدست که
 این سنت است و بسوی حاکم اسود رکب ایستای چینی دیگر استلام
 تکبیر و تهلیل چه پیش از صلعم و چه بعد از آن استلام می نمود
 و غیر آن را استلام نمی کردند و باید که ختم کند طواف را
 یا استلام حاکم اسود و بعد از آن بیاید نزد مقام ابراهیم عزم پس
 در آنجا دو شکانه نیاز کند از یا در هر جا که میسر شود این مسجد
 حرام را بین دو شکانه را جنب است نزد آبهای ما و شاهی روح می شود
 که سنت است زیرا چه دلایل و حوایج آن یا قه نیست و دلایل
 آبهای ما این است که پیش از صلعم همیشه امر فرمود است که طواف
 کننده را باید که بعد از طواف نودین شفت شود و در شکانه
 ادناید و صیقل امر بر ای و حوایج است و باید که بعد از گذاردن
 دو شکانه مذکور عود کند بسوی حاکم اسود در پیش آن را
 زیرا چه مریست که پیش از صلعم چنین کرد است و کلیه این سنت
 که در طوافیکه بعد از آن سعی بود پس در آن طواف عود بسوی
 حاکم اسود میباید زیرا چه هر شکانه شریف طواف یا استلام حاکم

موجب شد پس هر چنان شروع سالی نیز با ستلام بخوار شد بود بشکلا قسم
 طوافی که بعد آن سعی نمود و بیايد دانست که این طوافی که
 مذکور شد این را طواف قدوم میگویند و نیز طواف التَّحِيَّةَ
 میگویند و این طواف سنت است نزد علمای ما و واجب نیست
 و نزد امام مالک زوج واجب است زیرا چه پیش از آنکه بمسجد
 است که هر که بیايد سرخانه کعبه را پس باید که طواف التَّحِيَّةَ
 نماید و دلیل علمای ما این است که بعد از آنکه در قرآن مجید
 امر کرده است بطواف خانه کعبه و طوافی که زیارت از این امر است
 یا جماع پس طواف زیارت فرض است و مقتضای امر مطلق تکرار
 نیست تا طواف دیگر سواي طواف زیارت فرزند شود و حدیثی که
 دلیل آورد است آنرا امام مالک زوج بر وجوب طواف قدوم
 دلالت میکند بر اینکه طواف قدوم مستحب است زیرا چه در
 حدیث مذکور پیش از صلح آن را طواف التَّحِيَّةَ نام نهاده است و
 باید دانست که در حجاب اهل مکة طواف قدوم سنت و واجب
 نیست زیرا چه طواف قدوم در حجاب کسی سنت است که قدوم
 نماید از جای دیگر بیاید و برای حج و قدوم در حجاب آنها
 مستحب نیست چه آنها در مکة مکرمه نیستند در این * مسأله ۱۷ *

بعد از طواف قدوم بسوی صفا رود و بالای آن رود
و بعد از آن، متوجه شود بسوی خانه کعبه و تکبیر و تهلیل و درود
در بقعه بدر صلعم بشکویید و دست‌ها بر داره و از خدا تعالی
در این خود را بخواهد بچیند ~~نکه~~ بچیند صلعم چینی کرده است
و بچیند ~~نکه~~ نکه ثناء درود مقدم از دعا گفته میشود تا پسب آن
دعا منقول شود چنانچه باینجهت ثناء درود مقدم از دعا خوانده
میشود در دعاها که خوانده میشود در جامی دیگر و دست‌ها
پرداشتی برای دعا سنت دعا است و باید دانست که بالای
چهل صفا آنقدر رود که خانه کعبه در نظارت یزدی باشد و قصد
از رفتن بسای آن متوجه شدن است بسوی خانه کعبه
و در این ۱۸ متعبرم مستسار است در اینکه از هر دره
مساجد حرام که خواست و میرون رود بسوی صفا پنج صلعم از
دره اربعه پنج متعبرم میرون رفته بود بسوی صفا پسب آنکه
در اندم ذکره قریب نه است بسوی صفا به نسبت دروازه‌های
نه پسب آنکه رفتن از دروازه ذکره سنت است و باید دانست
این بالای صفا بعد از تکبیر و تهلیل و دعا در اینجا نیز آیه
در مشی نهاده را از برای راه یا مسنگی و آلام تا آنکه

برسد به شعاع که آنرا بیان وادی میگویند و اینها در بین شروع
 کنند و پیوسته رود آنقدر مسافت که میان میلی اخضرین واقع
 شد است و بعد از آن با هستگی و آرام میشی نباید تا آنکه
 پیروه رسد پس صعود نباید بالای پیروه و همایا گوید که بسالای
 صفا کرده بود اینجا هم نباید و باز از سر و بالا بشوی صفا رود
 و همایا بنین هفت شوط نباید زیرا چه سرویست که پیغمبر صلعم چنین
 کرده است و باید که ابتدا نباید از صفا و تا پیروه رود و این را یک
 شرط میگویند و در هوشوط ازین هفت شوط در بیان وادی بدو
 بجهت آنکه سرویست که پیغمبر صلعم چنین کرد است و باید دانست
 که ابتدا کرده نمیشود از صفا مگر بجهت آنکه پیغمبر صلعم
 فرمود است که ابتدا کنید بجهت یک و آنرا آن ابتدا نمود است
 خدا ایتعالی در قرآن مجید و در قرآن مجید ابتدا کرد
 صفا است و باید دانست که دویدن میان صفا و سروه واجب است
 و رکن حج نیست و این را سعی میان صفا و سروه میگویند و شافعی
 و حنفیست که آن رکن است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرمود است
 که خدا ایتعالی مکتوب کرد است اعنی واجب خدا نیت است
 و رکن سعی نمودن میان صفا و سروه پس سعی نباید و لیل علیها ما

این است که خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که گناه نیست
 بر کسی که طواف کند میان صفا و مروه و این دلالت میکند بر اینکه
 سعی میان صفا و مروه مباح است چه مثل این عبارت استعمال
 نموده میشود در امر مباح پس نتیجه رکبیت و وجوب آن از این ثابت
 میشود ولیکن علمای ما قایل بوجوب آن شده اند بنا بر حدیث
 مذکور چه آن دلیل است ظنی و از آن وجوب ثابت میشود نه رکبیت
 و معنی مکتوبیت که در حدیث مذکور است مکتوب
 استند بر این است چنانکه در قول او تعالی است که مکتوب
 گردد شد بر شما و قسم که پیش آید یکی از شما را موت تا آن
 آید و بعد از سعی میان صفا و مروه اقامت نماید در مکه
 بمحلات احرام زبیرا چه او احرام حج نبود است پس پیش از تقسام
 کردن افعال حج از احرام آن بیرون نخواهد شد و درین ایام که در مکه
 اقامت مینماید هر وقت که خواهد طواف خانه کعبه نماید زبیرا چه
 طواف خانه کعبه مانند نیاز است چه به غیر صلعم فرمود است
 که طواف خانه کعبه به نذر است و نیاز کار نیک و مشروع است
 پس هر چه طواف خانه کعبه و لیکن در عقب این طوافها سعی
 نماید کرد میان صفا و مروه زبیرا چه سعی نبودن میان صفا و مروه واجب

نیست ^۱ فکری بکنار و بطریق نقل امیان صفا و صریح سعی نمودن مشروح
نیست و باید دانست که در بنی طوائفها بعد از هر هفت شوط دو گانه
نهار بگذارد و این دو گانه را دو گانه طوائف میگویند و آن
واجب است بآنرا آنچه بنا بر آنست که در کتب مذکور شده است * م. م. م. م. ۱۹ *
هائیکه امام بتاریخ هفتم ذی الحجه خطبه بخوانند و در آن
میان و تعلیم نمایند مناسبت حج را چون رقتن بسوی منا و نیسان
گذارنیم عرفات و واقف شدن در عرفات اعظم استادن در آنجا و قافله
بسوی مزدلفه یعنی رقتن بسوی آن و باید دانست که در حج
سه خطبه است یکی اینکه مذکور شد و خطبه دوم در عرفات است
و روزی عرفه و خطبه سیوم هم مناسبت بتاریخ یازدهم ذی الحجه
پس میان هر دو خطبه یک روز فاصل میشود و تفریح میگویند
که از تاریخ هشتم تا بتاریخ دهم سه روزی در پی خطبه بخوانند
تا بر آنچه این روزها ایام موسم حج است و حج کنندگان
در آن محتاج اند و علایم ما میگویند که مقصود از خطبه تعلیم
مردمان است و بتاریخ هشتم مردمان آب میخورانند و شتران
خود را لهذا این دوم را یوم التروییه می نامند و تاریخ دهم و نهم است
که در آن پیران عید و بدیع قربانی مشغول میشوند مردمان پس

و این دو روز مرد مسان را فراغت نیست پس آنچه مذکور شد
 که سه خطبه بخوانند و سه روز بگلریختنهای مذکور مانع تر است
 و هر دلتا تیر بیشتر است و باید دانست که بنابرین هشتم بعد از گذاردن
 نیام فخر در مکه باید که مرد میان بیتا روند و در آنجا اقامت
 نمایند تا آن زمان که نیاز فخر در روز عرفه در آنجا شکارند
 نیرا چه می دانست که پیغمبر صلعم بنابرین هشتم نیاز فخر در مکه
 گذارد و چون آفتاب طلوع کرد وقت بسوی منا و در منا
 پنج نیاز گذارد ظهر و عصر و مغرب و عشا و فجر و بعد از آن
 وقت بسوی عرفات و بسایید دانست که اکثره شب هر چه در
 مکه بپایند و نیاز فخر در روز عرفه در مکه گذارد و این
 از آن بسوی عرفات و بسایند و که از راه منا به عرفات
 پس این چنان است نیرا چه در این روز از ای حج از مناسک حج
 پس مناسک است که اولی که اقتدا بر رسول خدا صلعم توک می شود
 لهذا کسی که چنین عمل نیلید گنہگار می شود و باید که
 در روز عرفه بعد از نیاز فخر آن منا بسوی عرفات روند و بعد از
 آن بیشیکه مذکور شد ولیکن بسایید دانست که این برسان
 اولویت است و اکثره پیش از نیاز از مناسک عرفات رد چنانچه

است زیرا چه چیزی از مناسک اینجانبها تعالی نذر آورد و معصیت روح
در ميسوط گفتست که امام را باید که مع مردم مان در عرفات
فرود آید و تنها در جای خاص نازل نشود چه این تکبر است
و مناسک حالت تضرع نیست و حالت نزول در عرفات حالت تضرع
است و نیز امید اجابت دعا در جهات قوی تر است و بعضی گفته
که مراد معصیت روح این است که در عین راه فرود نیاید تا راه
بر گذرندگان تنگ نشود و هرگاه وقت استوار آید شود
و وقت ظهور رسد باید که امام یا مردمان نماند ظاهر و عصر هر دو را
ادانها بدو ایگی اولاً خطبه بگزارند و در آن خطبه تعلیم کنند
مردمان را طریق رفیق بعرفات و نیز دلقه و رمی چپرها
و تکرر قریانی و هفت سوط و اوقات زیارت و بسایید که دو خطبه
بخوانند و میان دو خطبه جمله نهاید چنانچه در خطبه چهارم
میان دو خطبه جمله می نهایند و دلیل اینهمه این است که پیشتر
صلح چینی کرد است و امام مالک رح گفته است که امام اولاً
نهار آید و بعد از آن خطبه بخواند زیرا چه این خطبه
برای حفظ نصیحت است پس آن مانند خطبه عید است و دلیل علیهای ما
شکستنی عمل پیشتر صلح است چنانچه مذکور شد و دوم این است

که خطبه برای تعلیم مناسب است و جمع نمودن میان نماز
 ظهر و عصر در وقت ظهر از مناسب است پس باید که خطبه
 پیش از نماز بخوانند تا در این حکم میان مردم شود و مردمان
 بدانند و باید دانست که در ظاهر روایت چنین آمده است که
 هرگاه امام بالای منبر رود و نشیند باید که مؤذن اذان
 بگوید چنانچه در روز جمعه بگوید و از آیه یوسف رح
 و است که مؤذن اذان بگوید پیش از آنکه امام بالای منبر
 رود و نیز از آیه یوسف رح و است که اذان بگوید بعد از
 خطبه و صبیح میان ظاهر و اینست زیرا چه پیش از صلوات
 استاد بر نایب خود اذان گفت مؤذن در پیش آن حضرت
 و سایه دانست که هرگاه امام از خطبه فارغ شود باید
 که مؤذن اقامت بگوید چه این وقت شروع کردن
 نماز است مسائله جمعه و باید دانست که نماز ظهر و عصر را
 جمعه و نماز ظهر و عصر را اذان بگوید و اقامت و باینطور که
 اول اذان بگوید و بعد از آن اقامت بگوید برای نماز ظهر و بعد از
 اذان برای نماز ظهر اقامت بگوید برای نماز عصر زیرا چه بعد از
 مشهور چنین آمده است و باید دانست که میان این هر دو نماز

هیچ زبانی نقل نماید که در حق اگر نماز نقل کند مکروه است
و بنا بر ظاهر روایت در این صورت باز اذان گفتن برای نماز عصر
در کار است زیرا چه بسبب مشغول شدن بنماز نقل میماند اذان
اول و میان نماز عصر فصل واقع میشود و بنا بر عصر متصل نمیباشد
یا اذان مذکور پس باید که برای آن اذان بشکری گفته شود
* مسند ۲۰ * اگر نماز ظهر عصر در عرفات امام بگذارد و خطبه
نخواند جایز است زیرا چه این خطبه فرض نیست * مسند ۲۱ *
اگر کسی در عرفات نماز ظهر را تنها بگذارد یا شد در مکان خود
پس باید که او نماز عصر در وقت عصر ادا نماید و اگر این ختیفه روح
یا صاحب روح گفته اند که متغیر در جمیع می نماید نماز عصر را
و این نماز ظهر را چه حوائج جمیع میان دو نماز در عرفات بنابر آن
است که در این روز حاجت است یا اینکه وقت بعد از عرفات
تا وقت دوازده ساعده متغیر در این معنی است یا آن و دلیل
این ختیفه روح این است که گذاردن نماز ظهر وقت نماز فرض است
از روی نفس پس ترک آن جایز نیست مگر در صورتیکه در شرع
ترک آن آمده است و آن در صورتی است که جمیع نماید هر دو نماز
را از ساعت در پس امام و تقدیم آن پس از عصر بر وقت آن و جمیع

نمودن آن و انباشت ظاهر بر ای میسافقت جماعت است زیرا چه
بعد از منقرض شدن عصر همان در موافقت عرفات باز مجتنب شدن
آن برای جماعت نیامد عصره شوار است بر آن که هر آن است
که وقوف بعرفات نبوده شود تا وقت در آن چنانچه صاحبین
روح گفته اند زیرا چه ملاقات نیست میان نیاز شد آوردن بر وقت
و میان وقوف چه مضای در وقت گذاردن نماز نیز و اوقاف
است بعرفات و بعد از آن باید دانست که نذر ایمنی که روح
شرط جمیع نمودن نیامد ظاهر و عصره و هر قسای این است که
در هر دو نیامد امام باشد و جمیع کنند مکرم باشد و نذر روح
دقت است که شرط این است که امام و احرام یا قننه شود و نیاز
عصره هستی که اگر شخصی نیامد نماز ظهر را با امام در جماعت و در
نماز عصر با امام در جماعت شریک شود یا نماز ظهر را با امام
بجماعت ادا نماید و بعد از آن احرام حج نماید پس در بین
هر دو صورت جمیع نمودن میان نماز ظهر و عصر وی را بایز
نیامد نذر ایمنی که روح و نذر فرسخ جایز است و دلایل
نذر روح این است که جز این نیست که در صورت جمیع نماز عصر
از وقت خود مقدم واقع میشود پس شرط است که امام و احرام

یافته شود در آن روایت از ابی بصیرت روحانی است که تکذیب نهام
 عصر آن وقت آن بود که لباس است و چنان از آن از شرع معلوم
 شده است در صورتی که بعد از آن عصر که آمده بود در وقت ظهر
 بعد از آن ای لباس ظاهر بجماعت با امام در محاسن احرام
 پس تقدیم آن کرده شود در صورت مذکور فقط و بعد
 از آن باید دانست که در یک روایت از ابی بصیرت روحانی آمده است
 که شرط حج آن است که نیافته شود پیش از وقت نوافل تسبیح
 احرام متعین شود و در صورتی که در آن روایت آمده است
 است که مقدم آن بر احرام ضروری است زیرا که مقصود حیان
 لباس است پس تقدیم احرام بر آن کافی است اگر بعد از
 وقت نوافل باشد * مسئله دوم * بعد از نماز هر دو لباس
 باید امام را که مع قوم متوجه شود یعنی موقد و استاده شود
 قریب جبل رحمت و این جبل را موقد اعظم نیز نامند و موقد
 بحرینی عالی استادن است * مسئله سوم * عرفات هجده
 موقد است اعلی استادن در عرفات و در همه جایگزین
 معتبر است مگر موضعی که آنرا بطن عربده گویند و در آنجا
 دیگر بر صیقل می ریزد است که عرفات هجده موقد است و اگر

از بطن عزتد احترار نپاسا گنبد و در آنچه استاده مشرید و مرد لغه
 همه موقوف است مشر وادی مشر و اکثر ان احترار نپاسا گنبد
 و در ان استاده مشوید * مسلسل ۴۲ * سزاوار است
 مر امام را که استاده شود در عرفه بر راحله خود نیرا چه
 پیشتر صلعم استاده شد و بود بر نایقه خود و معین الکر استاده
 شود بر قدم خود جایز است و یکی آنچه اول من کور شد افضل است
 چنان عید پیشتر صلعم است * مسلسل ۴۳ * سزاوار است
 مر امام را که ر و بقبله استاده شود نیرا چه پیشتر صلعم
 چنین کرده است و ایتر بهتر فرمود است و باید که دعا
 بخواند و تعلیم کند هر سه مسان مناسب حج را نیرا چه
 مروی است که پیشتر صلعم در روز عرفه هر دو دست خود را
 برداشته دعا میخواند چنانچه مسکین و محتاج دست
 خود را دراز کرد و طعام میخواند و هر دهه یکبار خواهند بخواند
 اگر چه بعضی از دهها منقول است و تفصیل آن در کتاب عده
 الناسک فی عده من الناسک من نیکور است * مسلسل ۴۴ *
 سزاوار است مردمان را که استاده شوند قریب امام زبیرا چه
 امام دعا میخواند و تعلیم مناسب حج میباید پس آنپاسا

اکثر قریب امام خواهند استند خواهند شتید دهایی امام را و یا به
 خواهند گرفت آن را و سزاوار این است که استند شوند مردم مان
 در پس امام تاری آنها بتسویقه قلمه شود و این بیان افضلیت است
 چه عرفات همه موقوف است چنانچه مذکور شد و باید که معصوم
 پیش از وقوف عرفات غسل کند و بجهت تمام دعا بخواهد اما این
 غسل پس سنت است واجب نیست و اگر اکتفا نماید بر وضو جایز است
 مسائنه جمعه و عیدین و وقت احرام و بجهت تمام دعا خواستن
 بجهت آن است که پیغمبر صلعم درین موقت بتجدد دعا خواسته
 بود در حجاب امت خود و آن دعا مستجاب شد است مشهور در حجاب
 بعضی از کناهان چون کشتن مسلمان بنا حلق و ظلم و تعدی اعنی
 گناهانی که بحقوق عباد تعاق دارد * مسئله ۲۷ * باید که
 در موقوفات تأیید و آن یمن ساعت بساعت و امام سالک در حج
 نکستستنی صدق قناع کند تأیید را به جمعه و قرائت بعرفات و غیر آن
 معنی تأیید اجابت است پس اجابت زیارت تا آنوقت برود مقصد
 باشد قبول نشده بود بعید از مکان و چون مشاغل ارتقا این شده حاجت
 اجابت زبانی ندارند و دلیل علمای مایه این است که سرو نیست
 بلکه پیغمبر صلعم همیشه تأیید میبخت تا آن زمان که سی آه

بختبره العقیق و دوم این است که تلبیه در حج مانده تکبیر است
 هر آنکه از پس بایده که تلبیه بگوید تا آخر احرام * مسلسل ۲۸ *
 بعد از غروب آفتاب در روز عروقه امام را بایده که افاضه نماید
 اعنی مع مردمان کوچ نماید از عرفات و یا هستگی و آرام
 برود بسوی مزدلفه تا آنکه بپزدلفه برسد بجهت آنکه بگوید
 صلعم بعد از غروب آفتاب کوچ میکند و بجهت آنکه در آن اظهار
 مشغولت نکند و این است و پیشتر صلعم در راه بر او حله خود یا هستگی
 و آرام میرفت * مسلسل ۲۹ * از کس کسی را خوف از دحام باشد
 و بنا بر آن پیشتر از امام کوچ نماید ولیکن از سرحد زمین عرفات
 بیرون نرود پس این جایز است زیراچه از عرفات تجاوز نکرد است
 و افضل این است که استاد را ندید در مقام خود باشد شیخ در افاضه
 پیش از وقت آن لازم نیاید و از عصر بعد از غروب آفتاب و بعد از
 افاضه امام اندکی درنگ نماید بمسبب خوف از دحام در آن
 مسایقه نیست بجهت آنکه سرویست که عایشه رض
 بعد از افاضه امام آب خواست و روز افطار کرد و بعد از آن
 افاضه نمود * مسلسل ۳۰ * بعد از رسیدن بپزدلفه مستحب
 این است که و عرف نماید اعنی استاده شور و قریب

گویند که آن را جیل قزح میگویند زیرا که پیغمبر صلعم استاده شده بود قریب این جبل و همچنین عمر رض و باید که احتیاط نهاید از فرود آمدن در راه چه در آن ضرر است و در حاکم گذارندگان پس بر سر راه فرو و نباید بلکه در جانب راست یا در جانب چپ آن فرود آید و مستحب است این است که استاده شود و ریس امام بنا بر وجهی که مذکور شد در وقوف بعرفات * مسئله ۳۱ * در مزد لقه جمع کند امام میان نماز مغرب و عشاء و این هر دو نماز را با جماعت ادا نماید در وقت عشاء بیک اذان و اقامت و در قزح گفت است که اذان یک بشکویید و اقامت دو چنانچه بعرفات در وقت جمع نبودن میان ظهر و عصر یک اذان و دو اقامت گفته میشود و دلیل علیهای ما یکی این است که بر وایت جا بر رض آمده است که پیغمبر صلعم در مزد لقه جمع کرده میان نماز مغرب و عشاء اذان واحد و اقامت واحد و دوم این است که نماز عشاء در صورت در وقت خود است و اقامت برای اعلام حاضران است پس اقامت علیحدّه * برای آن در کار نیست برای اعلام بخلاف نماز عصر در عرفات چه آن که گذارده میشود مقدم از وقت خود پس برای آن اقامت

و یثکر در کار است برای اعلام و باید دانست که میان نماز
مغرب و عشا در مزدلفه نماز نفل نمیدهند گذاردن چه آن مغل و منافی
جمع است و اگر میان نماز مغرب و عشا نماز نفل شکذا ره
یا بچیزی دیگر مشغول شود یا بد که اقامت دیگر گفته شود
برای نماز عشا زیرا چه درین صورت فصل واقع میشود میان آن
هر دو و نماز بلکه سزاوار این بود که درین صورت اذان و یثکر
نیز گفته میشود برای نماز عشا چنانچه اگر میان نماز ظهر و عصر
در عرفات فصل واقع میشود بطور مذکور اذان دیگر برای نماز
عصر گفته میشود و لیکن در اینجا گفتا نهوده شد در اقامت دیگر
برای نماز عشا بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم نماز مغرب
گذارد و در مزدلفه و بعد از آن طعام تناول فرمود و اقامت دیگر
گفته شد برای نماز عشا و نماز عشا گذارد بی آنکه اذان دیگر گفته
شود برای آن و باید دانست که برای جمع نبودن میان نماز مغرب و عشا در
مزدلفه جهات شرط نیست نزد ایه صغیره رخ بر اچه نماز مغرب درین صورت
شکذا ره میشود بعد از گذشتن وقت آن بخلاف جمع نبودن
میان نماز ظهر و عصر و عرفات چه در آن نماز عصر شکذا ره میشود
مقدم از وقت آن * مسمل ۳۲ * اشکر شخصی نماز مغرب

گذارد در آن راه پیش از رسیدن بمنزله پس این جایز
 نیست نزد ایهیئنه و معصوم درج و ابرار عاده آن لازم است
 مادامیکه صبح صادق نهد و نزد ایهیئنه و معصوم آن نیاز جایز
 است ولیکن آن شخص بسبب این عمل گناه شکار میگرد و همچنین
 اختلاف است در صو تیکه بشکذارد کسی نیاز از مغرب را در عرفات
 بعد از غروب آفتاب پیش از افاده و دلیل ایهیئنه و معصوم این است
 که شخص مذکور شکذارد است نیاز از مغرب را در وقت آن پس بر او
 عاده آن واجب نخواهد شد چنانچه بر او عاده آن بعد از مدینه
 صبح صادق را واجب نمیشود ولیکن تاخیر و مغرب در صورت مذکور
 سنت است و شخص مذکور ترک این سنت نبوده است بنا بر آن
 گناه شکار میشود و دلیل ایهیئنه و معصوم درج این است که به غیر
 صلعم در آنای راه یا سامه رضی فرمود که نیاز پیش تست و مراد
 از آن این است که وقت نیاز از مغرب پیش است و این را اشاره است
 بسوی آنکه تاخیر نیاز از مغرب واجب است و منتهای وجوب آن
 نیست مستثرا یعنی بسبب تاخیر جمیع نهدن آن یا نیاز عشا میکن
 میشود و مراد از آنکه اگر شخص مذکور عاده آن را واجب است مادامیکه
 صبح صادق نهد نشود تا آن شخص را بسبب عاده آن جمیع نهدن

میان آن مرد در نهان حاصل کرده و بعد از آن صبح صادق صادق
 جبهه صبحی است نه اسباقی شود اما که آن نیز از صبح
 و بایدها نیست که بعد از آن صبح صادق امام را بایدها
 در نزد آن نوبت فحش را چه ساعت ادا نماید در اول وقت فجر
 بعد از آن چیزی از آن تاریکی شب بجهت آنکه این مسعود
 و در وایت کمی است که بدر سنجیک پیغمبر صلعم نهان فحش
 در روز عید او اگر است در مزد لقه در اول وقت فجر و بجهت آنکه
 بسبب گذاردن نهان فحش در اول وقت آن فراغت حاصل میشود
 برای وقوف به نزد لقه پس جایزه را بود پیش از وقت چنانکه
 جایزه است تقدیم عصر پیش از وقت آن در عرفات و بعد از آن بایدها
 که وقوف نماید امام به نزد لقه و وقوف نماید مرد مان با امام
 و بعد عسا مشغول باشند نیز آنچه پیغمبر صلعم وقوف نمود است
 به نزد لقه و عسا نموده است در حق امتنان شود حتی عسا
 این دعا مقبول شده است در حق مفسد چون ریختن
 شراب بنساختن مثلاً و این را وایت کرد است این عسا برین
 و بعد از آن باید دانست که وقوف به نزد لقه واجب است نزد ندای ما
 و در حق حج نیست که اگر ترک نماید آنرا بقرعه لازم میشود

برآمدیم احدی قربانی نمودن و نزد شافعی روح آن رکن است نمی راند
 خدا اینها را در قرآن مجید امر کرده است یا اینکه ذکر خدا آنها گنبد
 نزد مشعر حرام که عبادت است از نزد الله و از امر فرضیت
 و کتبت ثابت میشود و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم
 ضعیفی اهل بیت خود را بیشتر از وقوف نمودن بهزد لقه در وقت
 شب فرستاد و روانه کرد آنها را از مزد لقه و اگر وقوف بهزد لقه
 رکن حج می بود این چنین نمی کرد پیغمبر صلعم و جواب از دلیل
 شافعی روح این است که در روایت مذکوره ذکر خدا ایتة الهی مذکور است
 و ذکر نمودن بهزد لقه از ارکان حج نیست باجماع پس معلوم شد
 که از آیه مذکوره فرضیت مراد نیست و دلیل وجوب آن نزد علمای ما
 این است که پیغمبر صلعم فرمود است که هر که بعد از افاضه وقوف
 نماید بهزد لقه پس حج او تمام میشود و راجحه درین حدیث پیغمبر صلعم
 تمام حج را معلق نموده است بر وقوف نمودن بهزد لقه و این
 تعلیق دلالت میکند بر اینکه وقوف بهزد لقه واجب است و لیکن
 اشکرتن کنند آن را کسی بسبب عذر چون ضعف و بیماری
 یا ترک کند بسبب خوف از دحام پس درین صورت بر او هیچ چیز
 لازم نمی آید بنا بر آنکه مذکور شد که پیغمبر صلعم ضعیفی

اهل بیت خود را پیشتر فرستاده بود * مسئله ۳۳ *
 مزد لقه هیه موقت است اعنی جای استادان است مگر
 موضوعی که آن را وادی مکسر میگویند چه آن موقت نیست
 بنا بر حدیثی که سابق مذکور شد است در بیان وقوف بحر فات
 * مسئله ۳۴ * بعد از طلوع آفتاب باید امام را که از مزد لقه
 کوچ نماید و مردمان هیرالهی او تا آنکه به سارستند چنین
 مذکور است در مختصری قدیمی و این غلط است و صحیح این است
 که کوچ نماید از مزد لقه در وقت فجر بعد از روشن شدن آن زیرا چه
 پیغمبر صلعم کوچ نمود است پیش از طلوع آفتاب و باید دانست
 که بعد از رسیدن به ناشروع نباید در می چهره ها از چهره عقبه
 که نام موضعی است و مراد از رمی انداختن سنگ ریزه است
 و طریق رمی چهره عقبه این است که رمی کننده استاده شود
 در بطن وادی که نشیب است و انداز سنگ ریزه را بجانها چهره عقبه
 که مانند است و باید که بیند از دهفت سنگ ریزه را که قابل خذف است
 و خذف عبارت است از اینکه بنهد سنگ ریزه را بر سر انگشت
 سبابه و سر انگشت ابهام را بنهد و بعد از آن بیند از و آنرا
 و حاصل آنکه رمی نماید بنگر ریزه کوچک که قابل خذف

باشد که بزرگتر از ۵۰ مزرک زیر اچده و بیشتر صلعم قمر مود است
 که لازم نگیرید بر خود ها که بر می نهاید سنگریزه که قابل
 خدق است و نماید که بعضی از آنها این امر ساند و بعضی دیگر
 و معنی اگر بر می نهاید سنگریزه که اندک بزرگ باشد به نسبت
 سنگریزه که قابل خدق است جایز است و میراچه ملاحظه و رمی
 است و آن حاصل است ولیکن نهاید که بر می نهاید سنگریزه ای بزرگ
 که به سبب آن این امر شد و بگوید دانست که دلیل بر شروع نشود
 بر می جهرة العقبة این است که پیشتر صلعم بعد از رسیدن به آن
 صکار متوجه نمیشد تا آنکه فراغت نمیکرد از رمی جهرة العقبة
 * مسئله ۳۵ * اگر کسی بر می نهاید جهرة العقبة را از جانب
 شرق آن که بلند است جایز است و میراچه شکر جهرة العقبة هیچ
 جا موقوف نمیشد و هیچ است ولیکن افضل این است که از وسط وادی
 که مستعان نامیده است بر می نهاید و باید که با هر سنگریزه تکبیر
 بگوید و همچنین بر می نهاید از این مسعود و این شهر رخن و اگر بجای
 تکبیر مستعان اند بگوید جایز است چه به سبب تسبیح زنی حاصل
 میشود که اگر آن آداب بر می است و باید که و توقف ننماید نزد
 جهرة العقبة و میراچه پیشتر صلعم در اینجا و قمر مود است

و باید که تلبیه قطع نمایند با اول سنکریزه به جهت آنکه جابر
رضی روایت کرده است که پیغمبر صلیع قطع میفرمود تلبیه را نزد
انداختن اول سنگریزه که رمی میکرد آن را در جهره عقیده و بعد از آن
هاید دانست که کیفیت رمی این است که بگوید سنکریزه را
در پشت انگشت ایام راست و یا سه انگشت سیاه بگردد
آن را و بیندازد آن را و مقدم از رمی این است که میان رمی
کننده و میان موضع افتادن سنکریزه مسافت پنج ذراع باشد
پس زیاده از آن و چنین روایت کرده است آن را حسن را از ابی بنیة
در وجه آن این است که انداختن سنگریزه در کف ترازی پنج ذراع
رمی نیست چه آن را طرح میگویند و در قضا و رمی و لکن
رمی در آن نیز باقیه میشود لهذا از کفر ضارح نماید که در
اعنی اندازد سنگریزه را در کف ترازی پنج ذراع پس این کفایت
میکند چه این رمی است یا عتبار لغت و لکن آنکس که بگوید
بسیب مخصوص است و اگر بگوید سنکریزه را بر جهره العقیده
و بیندازد آن را پس این کفایت نمیکند چه این اصل رمی نیست
* مسئله ۳۱ * اگر اندازد نسی سنگریزه را در جهره العقیده
و یا بطور که بیند آن سنکریزه فریب جهره عقیده و یا نسی

پس این کفایت میکند زیرا چه احترام نبودن از آن ممکن نیست و اگر
 آن سنگریزه دور افتد از آن پس کفایت نمیکند زیرا چه رمی
 قربت و عبادت است بر خلاف قیاس و آن مخصوص است به مکان
 خاص * مسأله ۳۷ * اشک هفت سنگریزه را دفعه انداز
 کسی پس این یکبار شهره میشود زیرا چه نص دلالت میکند
 بر اینکه هفت سنگریزه هفت بار باید انداخت * مسأله ۳۸ *
 جایز است که سنگریزه بگیرد آن هر جا که خواهد مگر آنزوه یک
 جبهه عقبه چه سنگریزه کمر قتل از نزد یک آن مکروه است
 زیرا چه آن سنگریزه مردود است اعمی مره و ملایکه است
 و چنین منقول است پس برداشتن آن برای رمی مکروه است و معجزه
 اشک چنین کند جایز است چه رمی بآن نیز متعاقب میشود
 * مسأله ۳۹ * رمی نبودن بهر چیز یکبار از اجزای زمین است
 جایز است نزد علمای ما زیرا چه مقصود فعل رمی است و آن حاصل
 میشود بهر چیز یکبار از اجزای زمین است چنانچه حاصل میشود
 بهشتک بخلاف آنکه اشک رمی نباید بطلان و نقره زیرا چه این را
 شمار میگویند نه رمی * مسأله ۴۰ * بعد از فراغت از رمی چه
 لعنه قربانی نباید اشک خواهد و بعد از آن حلقه رمی سر را

بناقص نهایی آن را بجهت آنکه مریست که پیشتر صلعم
فرمود که اول از مناسک حج در بن روز می چهاره عقبه است
و بعد از آن ذبیح ر بعد از آن حلق و بجهت آنکه حلق از اسباب
تخلل است اعنی مجرم بسبب آن از احرام بیرون می آید
و همچنین ذبیح از حلال می شود مکرم مکصر بسبب ذبیح های
پس ضرور است که در می بران هر دو مقدم نبوده شود و بعد از آن
بسیار دانست که حلق از مخطورات احرام است اعنی از جهله
آنچه ها است که مکرم را منع است پس باید که ذبیح مقدم
نبوده شود بران و اینکه مذکور شد که اشکر خواه قربانی ذبیح
نیاید پس وجه آن این است که ذبیح نبودن قربانی در حق مقرر
اغل است و در اینجا کلام در حج مقرر است پس اومختار است
اشکر خواه قربانی نیاید و اگر بخواهد نکند * مسأله ۴۴ *
حلق نبوده ان افضل است به نسبت قصر بجهت آنکه پیشتر صلعم
فرموده است که رحمت کند خدا ایتعالی محلقین را اعنی کسانی را
که حلق می نمایند و کسی از حاضران سوال کرد و گفت
مقصرین را نیز یا رسول الله اعنی کسانی که قصر
می نمایند پس فرمود که رحمت کند خدا ایتعالی محلقین را

و باز سوال کرد و سایل مذکور باز پیغمبر صلعم فرمود
که رحمت کند خدا این متعلقین را و در مرتبه سیوم یا چهارم
قرمود متصرفین و بجهت آنکه بسبب حلق دفع چرک بوجه امه سن
حاصل میشود به نسبت قصر پس حلق بهنزه فصل است
و قصر بهنزه وضو * منسله ۲۲ * حلقه روح سرکشی است
و آنرا تا پس از آنکه در دفع سرکشی تمام شود و آنرا که در دفع
آنکه در آن اقتدای رسول خدا صلعم حاصل است و باید
دانست که تصرع عبارت است از آنکه پیراهن مؤمن سر بهفتان
سر انگشت * منسله ۳۴ * هرگاه معذور حلق یا قنط
نمایند و رو به عید پس همه چیز ویرا حلال میشود مگر زن و امام
مساکن روح که نیست که خوشبو نیز حلال نمیشود و پیرا نیز آنچه
نموده شود از جمله آن اشیاء است که بسبب آن روح رغبت جماع
پیدا میشود و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم در حلق او
فرمود است که ویرا همه چیز حلال است مگر زن و قیاس
مالتک روح بهتابل این تعدیث مقبوله نیست و نزد علمای ما جماع
نمودن در مسایق قریح حلال نیست و پیرا این خلاق قول
شافعی روح و دلیل علمای ما این است که این جماع نیز دفع

ذبح است برین پس این نیز مخرج نهوده خواهد شد تا آنکه
 او حلال شود پس او را که او بعد از آن باید دانست که رمی چهارم
 از اسباب تکمال نیست نزد علیای ما و شافعی رح میشتگوید که
 آن نیز از اسباب تکمال است زیرا چه رمی چهارم عقیده مؤمنان
 است بر نفی مانت تک حلق پس رمی نیز سبب تکمال است بمنزله
 تکلیف و دلیل علیای ما این است که آنچه از اسباب تکمال است
 پس آن در غیر وقت خود جنایت میشود و حلق چنان است در رمی
 چنین نیست بختلاف دلواقتن یا رت چه این از اسباب تکمال
 نیست بلکه تکمال است بعد از طواف زیارت بسبب حلق مقدم
 اند پس طواف زیارت و باید که مکرر بعد از رمی و حلق
 و در پنج در روز عید بیاید بلکه یا بعد آن روز بتاریخ بازدهم
 یا بتاریخ دوازدهم پس طواف خانه کعبه نماید و این طواف
 را طواف زیارت میگویند و این نیز هفت شوط است زیرا چه
 مریست که پیغمبر صلعم هر نگاه از حلق فراغت نمود پس
 به که آمد و طواف خانه کعبه کرد و بعد از آن مراجعت نمود
 بمکان و نهانی ظهر و بنا گذارد و باید دانست که وقت طواف
 زیارت سه روز است که آنرا ایام نحر میگویند و آن روزها

و یازدهم و دوازدهم ماه ذی الحجه است زیرا چه خدا این تعالی عظمی

کرد طواف را برده و فرمود پس بخورید از ذبح و فرمود باید که طوافی

کنید پس وقت ذبح و طوافی زیارت یک است و باید دانست که اول

وقت طواف زیارت بعد از دمیدن صبح روز عید است زیرا چه ما

قبل آن آنچه از شبهاست وقت و قوف بعرفات است و طواف

زیارت بعد از وقوف بعرفات است * مسئله ۲۲ * و زهر

روز از ایام نحر که طواف زیارت نباید مگر چایز است اما

روز اول که روز عید است افضل است چنانچه ذبح نمودن قربانی

در روز عید افضل است چه در حدیث آمده است که افضل ایام

نحر اول آن است و باید دانست که اگر بعد از طواف قدوم

سعی نموده باشد میان صفا و مروه پس رمل نکند درین طواف

وسعی نه نباید میان صفا و مروه و اگر بعد از طواف قدوم

سعی میان صفا و مروه نه نموده باشد باید که رمل نماید

و طواف زیارت و بعد از طواف زیارت سعی نماید میان

صفا و مروه زیرا چه این سعی مشروع نیست مگر یکبار و همچنین

رمل نیز مشروع نیست مگر یکبار و طوافیکه بعد آن سعی است

و باید دانست که بعد از طواف زیارت دو گانه نیاز گذارد

و بر آنچه دو گانه برای ختم طواف واجب است هر طوافیکه
 باشد خواه قرض خواه نفل بنا بر وجوبیکه سابق مذکور شد است
 در طواف قدوم * مسئله ۴۵ * بعد از طواف زیارت جهایع
 نیز حلال میگردد ولیکن بسبب حلف سابق نه بسبب طواف
 زیارت چه بسبب تحلل همان حلف است نه طواف ولیکن
 بعد آن بسبب در حلف جهایع موخر شکره انیده شده است
 * مسئله ۴۶ * طواف زیارت قرض است در حج و ازارکان
 حج است زیرا چه ایتعالی در قرآن مجید بیان امر کرده است
 و فرمود است که باید که طواف نماید مرد بیت عتیق را که همار شده
 است از خانه کعبه و باید دانست که این طواف را طواف است
 ۱۰ فاضله و طواف یوم النحر نیز میگویند * مسئله ۴۷ * تاخیر
 نمودن طواف زیارت از ایام فکرمیکروه است بجهت آنکه
 مذکور شد که طواف زیارت موقت است بایام مذکوره پس اگر
 تاخیر نماید کسی طواف زیارت را از ایام مذکوره لازم میشود
 بر او دم اعنی قربانی نمودن نزد ابیهتیه روح و همان آن
 خواهد آمد در باب جنایات حج انشاء الله تعالی و باید دانست
 که بعد از طواف زیارت باید که مراجعت نماید بهما و در آنجا

اقامت نماید بجهت آنکه پیشتر صلعم چینی نبوده است و بجهت
 آنکه رمی بر او باقی است و موضع آن پیدا است * مسئله ۲۸ * هرگاه
 زایل شود آفتاب در روز دوم از ایام تحریر نماید هر سه
 چهار را با اینطور که ابتدا نماید چهارم که متعذر است بجهت
 خفای پس رمی کند آن را بهشت سنگ ریزه و تکبیر بشکونید و حج
 هر سنگ ریزه و قرقب نماید نزد آن چهار و بعد از آن رمی کند
 چهار را که متصل چهار اول است مانند رمی چهار اول و قرقب
 نماید نزد آن نیز مانند اول و بعد از آن رمی نماید چهارم و عقده
 را مانند رمی چهار اول و اینک و قرقب نماید نزد چهارم
 عقده هیچکس را نیست که است جای برضه بر این چهارم و خدا صلعم
 و باین که و قرقب نماید نزد چهارم یعنی در مقامیکه و قرقب میباشد مردمان
 و عهد خدا ایتعالی و ثنائی او ادا نماید و تکبیر و تهلیل بشکونید
 و در ده خواند بر پیشتر صلعم و دعا خواند برای حاجت نمود و دستها
 بردارد بجهت قول پیشتر صلعم که دستها برداشته نمیشود مگر
 در هفت موضع و ذکر کرد از آنجهت هر دو چهار را که مذکور
 شد و مراد از آن برداشتن دستهاست برای دعا باین که در بی
 هفت موقف در دعای خود طالب مغفرت نماید برای خود و مسلمان

زیرا چه بیغمیر صلعم در دعای خود گفتست که اللهم اغفر للعاج
 ولین استغفر له العاج یعنی بار خدایا آمرزش کن حاجیان
 را و کسی را که طلب آمرزش کننده حاجیان برای او بعد از آن
 باید دانست که قاعده این است که هر رمی که بعد از آن رمی دیگر
 است پس بعد از آن و قوف است زیرا چه آن وسط عبادت است
 پس در آن دعا بخواند و هر مییکه بعد از آن رمی دیگر نیست
 پس بعد از آن و قوف نماید زیرا چه عبادت منتهی شد لهذا بعد
 از رمی چهار عتبه و قوف نیست در روز عید نیز * مسلسل ۴/۹
 بتاریخ دوازدهم ذیحجه نیز رمی کند هر سه چهارم را بعد از
 وقت زوال آفتاب چنانچه بتاریخ یازدهم مینماید و بعد
 از آن اگر خواهد تعجیل نماید در کوچ نمودن و کوچ نماید
 و بهنگام زود را اگر اقامت نماید در آنجا باید که رمی کند هر سه
 چهارم را بتاریخ سیزدهم بعد از وقت زوال و افضل همین است که اقامت
 نماید در منابهار پنج دوازدهم و رمی نماید بتاریخ سیزدهم چنانچه
 بیغمیر صلعم چنین کرده است و باید دانست که جایز است ویرا که
 بتاریخ سیزدهم پیش از دمیدن صبح صادق از منابهار کوچ
 نماید و اگر توقف نماید حتی که صبح صادق گردد در این

هنگام جایز نیست ویرا که کوچ نماید بغیر رمی زیرا چه بعد
 از دمیدن صبح صادق وقت رمی می رسد و درین اختلاف
 شافعی رح است و اگر درین روز رمی نماید بعد دمیدن
 صبح صادق پیش از وقت زوال جایز است نزد ایماکنیه رح
 منابر استخوان و صاحبین رح گفته اند که رمی پیش از وقت
 توال درین روز نیز جایز نیست چنانچه در روزهای دیگر
 جایز نیست و تفاوت نیست میان این روز و میان روزهای دیگر
 مگر همین قدر که درین روز پیش از دمیدن صبح صادق کوچ
 نمودن ویرا جایز است بخلاف روزهای دیگر و بعد از دمیدن
 صبح صادق درین روز هرگاه کوچ کردن ویرا منع شد پس
 درین هنگام این روز بهترین روزهای دیگر گردید و دلیل
 ایماکنیه رح یکی این است که مذهب ابن عباس رضی موافق
 مذهب وی است و دوم این است که هرگاه درین روز
 اثر تخفیف ظاهراست در حق ترک رمی باینطور که جایز
 است ویرا کوچ نمودن پیش از دمیدن صبح صادق پس باید که
 بطریق اولی ظاهرا شود در حق جوانی تقدیم رمی بر وقت زوال
 بخلاف روزیانه هم و دوازدهم چه در آن رمی جایز نیست مشهور

بعد از وقت زوال بنسایر روایت مشهور نیز آنچه ذکر کردیم در آن دو
روز جایز نیست پس با تحریح خواهد ماند بر اصلیکه مبرو بیست
پتا و در روایت مشهور و اما روز غیب پس اول وقت رومی در بین روزان
صبح صادق است و شافعی رح میگوید که اول وقت رومی
در روز غیب بعد از نصف شب است بجهت آنکه مبرو بیست که
پیغمبر صلعم اجازت داده در بین روز مرشدان آنرا که رومی نمسایند و
وقت شب و دلیل علیها این است که پیغمبر صلعم فرمود است که رومی
مکتبید چهره عقیقه را مگر بعد از صبح صادق و در بعضی روایات آمده
است که فرمود رومی مکتبید چهره عقیقه را مگر بعد از طلوع آفتاب
پس اندک بیت اول ثابت شد که اول وقت آن بعد از صبح صادق است
و از حدیث دوم ثابت شد که افضل وقت آن بعد از طلوع آفتاب است
و حدیثیکه دلیل شافعی رح است تاویل آن این است که مراد از آن شب
یازدهم و شب دوازدهم است زیرا که شب عید اضحی وقت و قریب
هرقات است و رومی بعد از وقوف بعرفات است پس با ضرورت وقت
رومی بعد از شب عید خواهد بود و بعد از آن بایده دانست که نزد
ابوحنیفه رح در روز غیب وقت رومی از صبح صادق است تا غروب
آفتاب بجهت قول پیغمبر صلعم که اول نماز اسک حج در بین روز رومی

است پس از این حدیث معلوم شد که این روز بتکامل وقت رومی است و
 نیامی آن بغروب آفتاب است و از این یوسف روح مرویست که وقت
 مذکور از صبح تا وقت زوال است و حدیث مذکور حجت است بر او
 و اگر تاخیر نماید در رومی چهار عقبه تا آنکه وقت شب برسد بایده
 که رومی کند در وقت شب و بر او هیچ لازم نیست بد بسبب حدیث
 شیخانی که مذکور شد و اگر تاخیر نماید در رومی چهار عقبه
 تا آنکه روز دیگر برسد بایده که رومی کند آنرا نیز اچاه روز دیگر
 نیز وقت رومی است و درین صورت بر او هم لازم می آید نزد ایضا عقبه
 روح بسبب تاخیر نه و در رومی از وقت آن چنانچه مذکور
 می است * مسئله ۵۰ * اگر رومی کند کسی چهار عقبه را در حالت
 سواری جایز است بسبب آنکه فعل رومی درین حالت نیز حاصل میشود
 و بایده دانست که قاعده این است که هر رومی که بعد از آن رومی دیگر است
 پس افضل همان این است که رومی نماید آنرا در حالیکه
 پیاده باشد و رومی که بعد از آن رومی دیگر نیست پس آن رومی
 کند در حالت سواری زیرا که رومی که بعد از آن رومی دیگر
 است پس بعد از آن توقف و دعا است چنانچه سابق مذکور
 شد پس بایده که این رومی نماید در حالیکه پیاده است تا تصریح

بوجه احدی متعاقب شود و بسان افضالیت از ابی یوسئس
 مرویست * مسأله ۵۱ * باید که در مناسبتوتت نسیاید
 در شبها نیکه در روز آن رمی است و اگر ترک نیاید و بیتوتت
 نیاید در آن شبها در جای دیگر آن مکروه است بر ارجه
 بیشتر صلعم در مناسبتوتت میفرمود و عیوض تادیب
 می نمود مرکسی را که اقامت نیک کرد پناه در شبهای مذکوره و معین
 اگر کسی عیضا بیتوتت نیاید در آن شبها بجای دیگر بس بر او چیزی
 لازم نمی آید نزد علمای ما برخلاف قول شافعی رحمه الله لیل علمای
 ما این است که وجوب بیتوتت در مناسبتوتت مذکوره بجهت
 آنست که تا بسبب آن رمی آنسان شود در روزهای مذکوره و
 واجب انقضاست بس بیتوتت در مناسبتوتت مذکوره از افعاله
 حج نیست لهذا بسبب ترک آن حجر نقصان آن واجب نخواهد
 شد * مسأله ۵۲ * اگر کسی اسباب و استیای خود را بیکه
 فرستاده پیش از فرگشت نهودن از مبهسا و خود اقامت نیاید
 در مناسبتوتت که از مبهسا فرات نیاید بس این مکروه است
 بجهت آنکه مرویست که عیوض آنرا منع کرد و تادیب
 می نمود کسی را که عیض می نمود و بجهت آنکه از او منع است

خواهد شد یا شاید بیکه مقدم فرستاده است بیکه * میسند ۵۳ *
 هر گاه بعد از قرائت از زمینها کوچ نماید بسوی مکه
 و باید که فرو نهد در مکانیکه آن را محسوب و ابطح میگردیند
 چه رسول خدا صلعم در آنجا قصه انزال فرمود است بنا بر آنچه
 میریست که پیغمبر صلعم باصحاب کرام فرمود که ما پان
 فر را فرو خواهیم آمد در خیف بقی که نماند در موضعی که مشرکان
 جمع شده بودند در آن و باید یکدیگر عهد نهوده بودند برینکه
 هر شرک ثابت نمایند و بنی هاشم را مهجور گردانند و کسی
 از آنها در حق بنی هاشم رعایت احکام قرابت و خویشی ننماید
 پس ازین معلوم شده که مقصود پیغمبر صلعم از فرو آمدن در مکان
 مذکور اظهار است خدا ایتعالی بود هر کافر این را پس فرو آمدن
 در مکان مذکور سنت خواهد بود مانند میل در طواف و بعد از آن
 داخل شود بیکه طواف خانه کعبه نماید هفت شوط و درین طواف
 میل ننماید و این طواف را طواف الصید و طواف الوداع می نامند زیرا چه
 طواف کنند و باین وداع می نمایند خانه کعبه را و صید و را عتی
 رجوع و بازگشت می نماید بسوی اهل خود * میسند ۴۵ *
 طواف الصید را چنانچه است نزد علمای ما برخلاف قول شافعی

و مع ودلیل علیهای ما و کعبی این است که بیست و یک صاع فرمود است
 که هر که حج کنند پس باید که آن خرکار را این باشد که
 طواف خانه کعبه نماید و باید دانست که مرتنان حایض را
 ترک طواف صد رجا نیز است و بدانکه آنچه مذکور شد که طواف
 صد رجا واجب است پس مخصوص است در حلقه غیر اهل مکة و در حلقه
 اهل مکة واجب نیست زیرا چه آنها و داع نمیکند خانه کعبه را و از خانه
 کعبه مراجعت نموده نمیروند بحکای دیگر * مسند ۵۵ *
 در طواف اصدی رمل نیست بجهت آنکه سابق مذکور
 شد که رمل مشروع نیست مگر یکبار * مسند ۵۶ * بعد از
 طواف اصدی در دو خانه نیاز باید که دارد بجهت آنکه به ایت
 مذکور شد است که بعد از هر طواف دو گانه برای ششم طرف است
 مقرر است و نیز باید که بیاید بر چاه زمزم پس بنوشد آن
 آن را بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم بیست مبارک خود
 در آب از چاه زمزم کشید و نوشید آن آب و آنجا مایه در آن دلو
 آن را هر چاه انداخت * مسند ۵۷ * مسند است که بیاید
 بر روانه خانه کعبه و بیوسد است آن را نیز و بیاید نزد ملتزم
 آن عبارت است از ما بین حجر اسود تا پله روانه خانه کعبه پس باید

کم بنده سینه و روی خود را بر ملتزم و تشبیه نماید به پرده های خانه
 کعبه ساعتی اعراسی چنان بگذرانند و بعد از آن کوچ کند و برود
 بسوی اهل خود بدانکه مرویست که پیغمبر صلعم در ملتزم چنین
 عمل کرده است و باید دانست که ظاهر گفته اند که سزاوار این است
 که برگردد از خانه کعبه یا بنظر کسی روی از بسوی خانه کعبه
 باشد و پس با پرده در حالیکه میفریاد و حسرت می نماید بر
 قراق خانه کعبه و باید که با اینطور برود تا آنکه از مسکین
 حرام خارج شود و این بیان تمام حج است والله اعلم

فصل * مسیله ۱ * اگر مکرم داخل نشود
 در مکه و بیرون بیرون بسوی عرفات رود و قوف نماید در آن
 مطابق آنچه سابق مذکور شد پس طواف قدوم از وسط میگذرد
 و بر اچاه او شروع کرد در ابتدا که بر وجهیکه منقرتب میشود بران باقی افعال
 و از آن حج پس بکجا آوردن آن بر وجهیکه دیگر سراسر وجه مذکور
 سنت ندخواهد شد و بسبب ترک نمودن او طواف قدوم را بر وجهیکه دیگر
 فقهاء لازم ندانند بر اچاه طواف القدوم سنت است و بسبب ترک نمودن
 سنت چهر نقصان واجب نمیشود * مسیله ۲ * هر که قوف
 بعرفات نماید از مابین وقت زوال روز و غروب تا دهمین صبح روز عید

پس او در می یابد حج را و صبح می شود و پس اول وقت و قنوت
 نموده و بعد از وقت نوال روزی سرفه است نزد علمای ما بجهت
 آنکه مرید است که پیغمبر صائم و قنوت بعرفات نپوشد است بعد از وقت
 نوال در روز عرفه و این همان اول وقت است و نیز پیغمبر صلعم فرمود است
 که هر که وقوف بعرفات نماید در وقت شب پس حج ارضاء می شود
 و هر که وقوف بعرفات نماید تا بوقت شب نیز پس حج اوفوت می شود
 و این همان آخر وقت وقوف بعرفات است و امام مالک رحمه الله که اول
 وقت آن بعد از دمیدن صبح روز عرفه است و بعد از طلوع آفتاب است
 و روز عرفه و حدیث مذکور که دلیل علمای ما است بجهت آنست
 که بعد از نوال و یا بعد از آن در میان ساعت افاضه نماید و در وقت نوال
 پس این جایز است نزد علمای ما از نوا چه پیغمبر صلعم فرمود است
 که هر که وقوف بعرفات نماید ساعتی از شب یا روز پس بدرستی که
 حج اتمام می شود و نظایا کلمه تختی است و امام مالک رحمه الله که
 که وقوف بعرفات معتبر نیست مگر آنکه یافته شود در روز و در شب
 و هر چه از شب و حدیث مذکور حکایت است بر او و پیغمبر صلعم
 انشراح صدق بشکند و بعرفات در حالت نوم یا در حالت پیوسته

یادر حالیکه نمیداند که آن موضع عرفات است پس این وقوف
 بعرفات شهره میشود و کفایت میکند زیرا چه آنچه رکن است
 یافته شده در بصورت و نوم و بیهوشی مانع رفاقی آن نیست چنانچه
 انسان که رکن برتره است متحقق میشود در حالت نوم
 و بیهوشی بخلاف نیاز چنان در حالت بیهوشی باقی
 نماند و جز این نیست که جهل و عدم اطلاع بر آن مغل
 لوبت است و نیت برای هر رکن علیحدّه شرط نیست * مسأله ۲ *
 اگر شخصی بیهوش گشت و رفیق او از جانب او تلبیه گفت
 و احرام نمود پس این جایز است نزد این مکتبّه روح و صاحبین روح
 گفته اند که جایز نیست و اگر کسی امر کرد انسانی را یا اینکه
 احرام آنها یا بعد از جانب او اگر او بیهوش گردد یا بخوابد و انسان
 ما مو را احرام نمود از جانب او پس این صحیح است بسلامت جمیع حق
 انکس آنند بعد از هوشیار شدن یا بیدار شدن افعال
 حجی بپوشا آورد چنانچه است و دلیل صاحبین روح این است
 که در صورت اول شخص مذکور خود احرام نکرد است و نه اذن داده
 است غیر ما یا اینکه از جانب او احرام نیامد چه اذن آنرو یافته
 نشده است نه صریحانه دلالت اما صریحاً پس آن ظاهر است و اما

دلالة پس بجهت آن است که ثبوت اذن دلالة موقوف است
 بر اینکه ویرا علم این باشد که اذن ویرا جایز است
 و این را اکثر از علما و فقها نمی دانند پس عوام را بطریق اولی
 از آن خبر نخواستند بود بلکه آنکه هر یک را امر کرده شود
 بآن مرغور را و دلیل اینست که روح این است که انسان
 هرگاه عقدی یافت می نماید یا رفیقان پس او استعانت می نماید
 از هر یک از آنها در چیزی که او بذات خود قادر نیست تواند کرد و
 در سفر حج احرام مقصود است پس در صورت مذکوره اذن
 آن ثابت است از روی دلالت و علم جوان اذن ثابت است
 و منتظر دلیل آن و مدار حکم بر دلیل است * مسئله ۵ * نزد
 مفسران آمده است در جمیع آنچه مذکور شد نیز آنچه زن مضطرب
 است بتکلیف شرعی مانند مرد مگر اینکه رفرق است
 که زن سرخو را و نمی کند نیز آنچه سر او عورت است و باید
 که زن روی خود و انبساط زیر آنچه پیغمبر صلعم فرمود است
 که احرام زن در روی اوست و اگر زن در روی خود یا رچه را مثلا
 آن بران نماید یا بطوریکه آن یا رچه بر روی او متصل نشود
 بلکه از آن منفصل باشد پس این جایز است بجهت آنکه چیزی

مرویت از عایشه رض و بجهت آنکه آن بهتر از آنم گرفته
 است نیز سایه محب * مسئله ۶ * زن را باید گفته فایده
 یا و آن بلذت فک و یذ چه هر آن حرف گفته است و هیچکس در
 فکده در طواف است و سعی نباید میان میلین اخضر بین چه
 آنکه در طواف است و سعی * مسئله ۷ * زن را نباید
 گفته ببالد نیز سایه موی سر را باید که در طواف است و بجهت
 آنکه در طواف است و سعی * مسئله ۸ * زن را باید که در طواف
 موی سر را مرده است آنرا را باید که در طواف است و بجهت
 آنکه در طواف است و سعی * مسئله ۹ * زن را باید که در طواف
 حلقه حلقه نهد موی سر مثله است در حلقه زن را چنانچه
 حلقه زن مثله است در حلقه مرد آن و مساند کوش و بجهت
 مریه است * مسئله ۱۰ * زن را پوشیدن لباس درخته جایز
 است زیرا چه هم پوشیدن لباس غیر درخته کشف عورت است
 * مسئله ۱۱ * زن را باید که استلام حجرا سود نهد
 و فکده را آنجا اجتهاع و هجوم باشد زیرا چه منع است ویرا
 آنکه مس نماید مریه را ولیکن اگر هجوم نباشد و مکان خالی
 باشد باید که استلام حجرا سود نماید * مسئله ۱۲ * اگر شخصی
 قلاده دهد در گردن شتر یا گاو یا دیر یا قریب نهوه آن در حرم

و این راه‌دهی و پند ده میگویند و هرگاه آن متوجه شود بسوی خانه نهد
 با راده حج پس او معصوم میگردد خواه آن شتر قربانی بجهت
 نائل باشد یا بجهت نفیر یا بجهت جزای ضیعی باشد یا غیر آن
 بجهت آنکه بی‌شکی بر صلح فرمود اوست که هر که قلاده بندد در
 شتر در شتر پس او معصوم میشود و بجهت آنکه تلپیه برای
 اظهار اجابت امر حج است و سوق هدی در معنی تلپیه است در
 اظهار اجابت امر حج نیز اچه سوق هدی نمیکنند مگر کسیکه
 اراده حج یا عمره دارد و اظهار اجابت گاهی متعقب میشود
 بمعلول چنانچه متعقب میشود بقول پس بسبب آن معصوم خواهد
 شد بجهت آنکه نیت حج متعطل نگردد بعلت آنکه از خراسان
 احرام است و باید دانست که بیان قلاده بستن این است که به
 پند در گردن شتر خود باره نعل را یا عروه توشه دان را یا
 پوست درخت را * مستند ۱۱ * اگر شخصی قلاده بنده
 در گردن شتر و بفرستد آن را و خود همراه آن سرور و سوق
 بکنند آن را پس درین صورت او معصوم نمیشود بجهت آنکه
 گفتند بایشه عرض که من می با قتم قلاده هدی رسول خدا صلعم و
 او صلعم میفرستاد آن هدی را و خود اقامت میگرد میان اهل

خود را در حالت حلاله اخصی بغیر احرام و همچنین اگر بعد از
فرستادن هدیه از پس روان شود مکرم نیست کرده حتی که
لاحت شود بهدی مذکور و سوق کند آن را ازیراچه در وقت
متوجه شدن هر گاه حاضر نشود پیش روی او هدیه که سوق
نماید آن را پس یافته نشده از او اگر مجرد نیت و بهیچ وجه نیت
کسی مکرم نیست و هر گاه لاحت شود بآن و سوق نماید
آن را یا لاحت شود بآن اگر چه سوق نماید آن را پس
مقترن میشود نیت او بتعلیقه انحصار احرام است لهذا درین
هنگام مکرم میشود چنانچه اگر سوق آن میکرد در
ابتداء الیک اگر هدیه تمتع باشد پس درین صورت بعد از فرستادن
آن اگر متوجه شود بسوی خانه کعبه به نیت حج پس او مکرم
میشود از وقتیکه متوجه میشود و حاصل آنکه بعد از فرستادن
هدیه بسبب متوجه شدن اسوی خانه کعبه به نیت حج محرم
نمیگردد حتی که لاحق شود بآن مگر در صورتیکه آن هدیه
تمتع باشد چه درین صورت از وقت متوجه شدن محرم
میشود و این بقایم استحصان است و بنا بر قیاس جایز نیست و
وجه قیاس آن است که مذکور شد که مجرد نیت معتبر نیست تا آنکه

مقارن نشود، یعنی که از خواص احرام است و وجه
استحسان این است که این هدی تبتع مشروع است ابتدا
نه بجهت جزای جنسایت و مناسک از مناسک حج
است از روی وضع شرعی چه آن مختص بهک است
و در آنجا ذبح نهوده میشود و واجب است برای شکر تبتع اعنی حج
نهوده بین دو عبادت که عبارت است از ادا نمودن حج و عیره
و غیر هدی تبتع گذاشتن واجب می شود بسبب جنایت و مختص بهک
نیست لهذا اکتفا نهوده شده در آن بهکرمه متوجه شدن بسوی خانه
کعبه به نیت حج بعد از فرستادن آن و در غیر هدی تبتع تکتف
احرام موقوفه میباید بمقارن شدن نیت یعنی که از خواص احرام
است * مسأله ۱۱ * اشکر کسی جل پوشاند هدی را یا اشعار آن
نپساید یا قلاعده دهد در شکر در گوشت پس درین صورتها او
مستعمر منوب شکر در بر چه جل پوشانیدن برای دفع شکر می و سردی
و دفع مناس است پس آن از خواص حج نیست و اشعار مکرره است
نزد ابیحنیفه رح پس آن از مناسک حج نیست و نزد صاحبین رح
لاشعار اشکر چه حسن است ولیکن کاش اشعار نهوده میشود
برای سعاد و بخلای قلاعده و منتهی آن مختص است به هدی

و قلاده بستن در گردن گویند نه معتاد است و نه سنت و بایده
 دانست که هدی آورد و چو می شود یکی شتر و دوم شکار و نذر
 شافعی رح فقط از شتر است زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود است که هر که
 هر روز چیزی در روزات اول در مسکن بیاید پس او مانند آنکس
 است که هدی کند بدنه را از شتر و او کسی که بعد از آن بیاید
 پس او مانند کسی است که هدی کند شکار و آنچه از این حدیث
 معلوم میشود که بدنه شتر را میگزینند فقط از آنچه در بین حدیث
 بدنه به نقل شد و اتفاق شده است و دلیل علمی مایه این است که
 بدنه در لغت شتر و شکار هر دو را میگویند و از این جهت که شکار
 از هفت کس کافیست میکند چنانچه یک شتر کفایت میکند هفت
 اسیر را و مراد از بدنه در حدیث مذکور شتر است بقدری که به نقل
 شکار واقع شده است و الله اعلم

باب در بیان قرآن و تسمیع باید دانست که
 قرآن عبارت است از آنکه احرام عهده و حج متعینها و زیارات
 و باید که بعد از آن دو گماند نه سب از باین طور دعا بخواند اللهم انی
 ارید العمره و الحج قیسرهای و تقیل همای و نیز چه قرآن
 عبارت است از جمع نهودن میان حج و عمره لهذا اکثر کسی احرام

عمره را نباید از حیثات و پیش از چهار شرط از طواف کعبه احرام
 حج نمزدنیساند قرآن میگردد زمره حج جمیع میبودن مبدان
 حج و عمره معتقد صحیح شود در این صورت و معنی تمتع نفع
 گرفتن است بادهای و عبادت که هتارت است از حج و عمره
 و در سفر واحد می آنگاه الهام صحیح نماید باهل خود میان عمره و
 حج و طریق آن این است که از حیثات احرام عمره نماید
 فقط و داخل شود در مکه و عمره نماید و بعد از آن حلق یا قصر
 هر چه خواهد بکند و باین عمل از احرام عمره بیرون شود و حاصل
 گردد دو باینحالت در مکه اقامت نماید و بعد از آن بتاریخ
 هشتم ذی الحجه که آنرا یوم الترویة میگویند احرام حج نماید
 از حرم و حج ادا نماید چنانچه حج کننده فقط حج ادا میکند و باید
 دانست که هر که متران بنماید آنرا قارن میگویند و تمتع کننده
 را تمتع و فقط حج کند و را مقروء فقط حج را افراد و باید دانست
 که درین باب در فصل است فصل اول در بیان احکام
 قرآن * مسند له ۱ * قرآن افضل است از بیعت و افراد و شافعی
 رح گفتند که افراد افضل است و امام مالک رح گفتند
 که بیعت افضل است از قرآن زمره حج جمیع میبودن مبدان

آمد است و ذکر قرآن در قرآن مجید نیامده است و دلیل
 شافعی رح یکی این است که پیغمبر صلعم فرمود است که قرآن
 مخصیص است و دوم این است که در افراد زیاده تلبیه و سقر است
 و هم حلف است و دلیل علیای مایکی این است که پیغمبر صلعم
 فرمود است بآن خود که یا آل مجید احرام حج و عمره نیامده
 معا و دوم این است که در قرآن جوع نهودن و عبادت است
 پس قرآن مانند روزی مع اعتکاف است و مانند بحر است و
 ننگا هیانی نهودن است سوحد اسلام را در جهاد مع نیاز تهجد
 و جواب از دلیل دوم شافعی رح این است که تلبیه غیر معصوم
 است سفر مقصود نیست و بسبب حلف از عبادت حج بیرون
 میشود معکم پس بسبب آن ترجمه واقع نمیشود تا بسبب آن
 افضلیت ثابت شود و جواب از دلیل اول که حدیث است این است
 که کافرای در ایام جاهلیت می گفتند که عمره نهودن در
 ماء های حج بدترین شکاها^۱ است و مراد از حدیث مذکور نفی
 قول اهل جاهلیت است و ذکر قرآن نیز در قرآن مجید است
 زیرا چنانچه^۱ ایستادن در قرآن مجید فرمود است که تمام
 کنید حج و عمره را برای خدا یا تعالی و مراد از این آیت آنست

بگه احرام حج و عمره نهاییه از خانه خود و بعد از آن به آنکه
 در قرآن تعجیل احرام است و هم ایستاد است احرام و دوام آنست
 از میقات تا آن زمان که فارغ شود از ادای حج و عمره هر دو رتبع
 چنین نیست پس قرآن افضل و اولی آنست که خواهد بود و بعضی
 گفته اند که اختلاف میان علیای ما و شافعی رح
 بنا بر آن است که قارن نزد علیای ما در طواف
 و دو سعی می نماید و نزد شافعی رح یک طواف و یک سعی
 میباشد و اگر هر دل نیت هر دو نماید و در تلبیه ذکر هر دو نکند
 پس این نیت قلبی کافیست میکنند چنانکه در تفسیر نیت قلبی
 کافی است * مسمل ۲ * قارن هر گاه داخل شود بیکه
 باید که ابتدا نیاید بعمره باین طور که طواف خانه که
 نماید هفت شوط و در سه شوط اولی مل نماید و بعد از آن سعی
 نماید میان صفا و مروه و باین افعال عمره تمام میشود چه عمره
 انیس عبارت است و بعد از آن شروع نماید در افعال حج پس
 طواف قدوم نماید هفت شوط و بعد از آن سعی نماید میان
 صفا و مروه چنانچه سابقه در بیان حج مذکور شد و بد آنکه
 در قرآن تلبیه هر دو حج و عمره است که در تلبیه هر دو

مقدم است بر حج چه خدا بفرموده است و قرآن مجید در بیان
 شریعت عجمه را مقدم ذکر نموده است و قرآن در معنی تبتع است پس
 در آن نیز عجمه مقدم ادا نموده خواهد شد بر حج * مسسله س *
 قارن را نباید که بعد از ادای عجمه پیش از ادای حج حلت
 قیامه زیرا چه احرام او در حلت حج باقی است و حلت نموده
 در حالت احرام حج جنایت است بآنکه قارن را باید که حلت
 قیامه در روز عید چنانچه فقط حج کنند و در روز عید حلت
 قیامه یا در روز عید آن حلال میگردند و بسبب تبتع نزد علمای
 ما چنانکه مقرر بسبب حلت حلال میگردند و بسبب تبتع
 و بعد از آن باید دانست که آنچه مذکور شد مذهب علمای
 ما است و شافعی رح گفت است که قارن یک طواف و یک
 سعی میکند و آن برای حج و عمره هر دو کفایت میکند بجهت
 آنکه پیغمبر صلعم فرمود است که عجمه در حج داخل شد قارن
 تمام است و بجهت آنکه بتای قرآن هر دو داخل است لهذا اکتفا
 فرموده میشود در آن به قیامه واحد و سفر واحد و بحالت واحد
 پس هر چه باین اکتفا نموده خواهد شد بدو واحد و سعی
 واحد و دلیل علمای ما بر این است که هر گاه کسی از این

میباید در طواف کمر دود و سغی نمود عمر ز فدیای شگفت که هر
 سغی بیست و پنج بار صلوات و زوم این است که قرآن عبارت است
 از ضم نمودن یک عبادت بسوی عبادت دیگر و آن دو عبادت
 حج و عمره است و این ضم متکلف نمیشود مگر باینطور که
 هر واحد ادا نمود شود بر وجه کامل و پیوسته این است که تا اخل
 نیست در عبادات پس برای هر یک از حج و عمره طواف
 یکبار و سغی یکبار نموده خواهد شد و جز این نیست که برای
 هر دو اکثراً نموده میشود پس هر واحد و تلبیه واحد و تکلیف واحد
 یکبار است که این چیزها مقصود نیست چه سغی و سبیه است و تلبیه
 برای احرام است و تکلیف برای حلال شدن است بخلاف امر کان چه
 آن مقصود است پس اگر آن برای هر یک علیحدّه باید آید نه
 یعنی که دو شقه نیاز نقل متحد اخل نمیشوند و بیکی تکلیف ادا
 نمیشوند و حدیثیکه دایله آورد است آن را شافعی رح پس معنی
 آن این است که داخل شد وقت عمره در وقت حج تا روز قیامت
 * مسند احمد * قارن اکثر دو طواف پی در پی نماید یکی برای
 تهره و دیگری برای حج و همچنین دو سغی نماید پی در پی کفایت
 میکند زیرا چه او یکجا آورد چه زیرا که پیرو واجب است و

باید دانست که این پنجین کردن بد است چه در آن تاخیر سعی عیبه و
 طواف التَّحیة و تقدیم طواف التَّحیة بر سعی مذکور لازم می آید
 و این بد است ولیکن بسبب آن چیزی از حیر نقصان یز و لازم نمی آید
 اما عدم لزوم نزد صاحبین روح پس آن ظاهر است زیرا چه بسبب
 تقدیم و تاخیر در مناسک حج هم لازم نمی آید نزد ایشان بعدم
 الزوم آن نزد ایهنیه روح بقا بران است که طواف التَّحیة نزد
 اوست سنت است و بسبب ترک سنت هم لازم نمی آید پس بسبب تقدیم
 آن بر سعی عیبه بطریق اولی نخواهد شد و تاخیر سعی بسبب
 اشتغال یا مردیگر موجب هم نیست پس هیچکس تاخیر آن بسبب
 اشتغال بطواف موجب هم نخواهد شد * مسئله ۵ * قارن
 هر کس از می جهرة العقیة فارغ شود در روز عید باید که در بیح
 قیاید گزینند یا ککاو یا شتر یا ککاو یا سمیع شتر را باین
 طور که در یکی ککاو هفت اس شریک شوند و این را دم القران
 میگویند و این در قران لازم است زیرا چه قران در معنی تمتع
 است و بنص ثابت است که در تمتع هم است پس هیچکس در قران
 قیید نخواهد شد و بعد از آنکه هدیه از سه چیز میشود از شتر و ککاو
 و گوسفند یا سایر آنچه مذکور خواهد شد در باب آن

انشاء الله تعالی * ممد ممد * اگر نباشد تیره قارن یکی ازین
 سه چیز که ذبح کند آنرا پس باید که سه روزه دارد در ایام حج
 که آن آخر آن روز عرفة باشد و بعد از مراجعت بسوی لعل خود هفت
 روز روزه دارد زیرا چه خدا ایتعالی در حق تبتع در قرآن مجید
 چنین فرمود است قرآن مثل آنست و بد آنکه افضل این است
 که سه روزه دارد در ایام حج آنرا تاریخ که آن آخر آن بیرون
 عرفة واقع شود زیرا چه روزه بدلهای است پس مستحب است
 که تا خیر نبوده شود تا آخر وقت آن یا میداند که شاید هدی که
 انیل است پیدا کرده و او بر اصل قادر شود و بد آنکه اگر آن هفت
 روزه را در مکه دارد قارن بعد فراغت از حج و بعد از گذشتن
 ایام تشریف جاساز است و نزد شافعیه روح جاساز نیست
 زیرا چه در قرآن مجید مذکور است که آنرا بعد مراجعت
 بسوی خانه خود دارد پس داشتن آن هفت روزه در مکه جایز
 نخواهد شد مگر وقتیکه نیت اقامت نماید در مکه پس در مکه تمام
 جایز است زیرا چه در بنصورت مراجعت نمودن او بسوی خانه
 خود متعذر است و علیهای ما میگویند که آنچه در قرآن مجید
 مذکور است که هفت روزه دارید بعد از مراجعت پس معنی

آن این است که هفت روزه دارید بعد مراجعت از حج اعظم
 باید فراغت از آن * مسئله ۷ * اگر قارن را اتفاق داشت
 سه روزه نشود در ایام حج حتی که روز عید رسد پس در صورت
 جایز نیست ویرا مکرر م و شافعی رح میگوید که او در صورت
 آن سه روزه قضا خواهد کرد بعد از ایام تشریف زیاچه
 این سه روزه موقت است و هرگاه در وقت آن اتفاق نشد
 پس قضای آن خواهد کرد و امام مالک رح میگوید که در صورت
 آن سه روزه خواهد داشت در ایام تشریف زیاچه خدا این عالم
 در نص قرآن مجید فرموده است که باید که سه روزه در ایام حج
 هار و ایام تشریف ایام حج است و دلیل علیای ما این است که
 از روزه داشتن در ایام تشریف نهی وارد شده است چنانکه مشهور
 است پس نص قرآن محمول خواهد شد بر سوائی ایام تشریف و بعد
 از ایام تشریف نیز آن سه روزه قضا نموده نمیشود زیراچه روزه بدو دم
 است و بدل و عوض مقرر نبوده نمیشود مگر بنص شرع و نص شرع
 دلالت میکند بر اینکه روزه مختص است با ایام حج و دم اصل
 است پس ادای و دم جایز خواهد بود بعد گذشتن ایام
 تشریف نیز بنا بر آنکه دم اصل است و مرویست که در مثل صورت

مذکور * هرگز امر کرد است بدین نبودن فکرو ستمند پس
اگر قاون مذکور بعد از روز عید نیز قادر نشود بر بدین نبودن
هدی جایز است ویرایشگاه حلاله شود و در این صورت بیرونی دوم
لازم میشود یکی برای قرآن و دوم بسبب حلال شدن پیش از بدین
نمودن هدی * مسئله ۸ * اگر داخل نشود قاون در مکه
و بیرون بیرون متوجه شود بسوی عرفات و وقوف عرفات
نمایند پس لازم می آید که او عهره را ترک نمود زیرا چه اکنون
نمای عهره متعذر گشت چه اگر او بعد از وقوف عرفات عهره
نمایند لازم می آید که افعال عهره را بر افعال حج بنا کرد
و این خلاف مشروع است و باید دانست که به مجرد متوجه
شدن بسوی عرفات تا که وقوف عرفات نکند قاون لازم نمی آید
که او عهره را ترک کرد و این نزد صاحبین رح است و مذ همی
صاحب ابی حنیفه رح نیز همین است و در صورت مذکور دم
قرآن از وساطت میشود چه او قرآن نکر دو لیکن بسبب ترک
عهره دم لازم می آید و همچنین لازم است برو که قضای آن
نمایند زیرا چه شروع نمودن او در عهره مذکور صحیح
شده بود و بعد از شروع ترک کرد آن را پس قضای آن

قرآن را نخواهند شد چنانکه قضای عیبه لازم می آید به کسیکه
بعد از شروع نهودن او در عیبه متعصر گردد و یا من طوری که چیزی را
در راه او شود والله اعلم

قصه دوم در بیان احکام تبتع * مسئله ۱ *

تبتع افضل است از افراد بنا بر طسا هر روایت و از این متفق بر
همه روایست که افراد افضل است زیرا چه سفر متبتع واقع میشود
برای عیبه و سفر مفرد واقع میشود برای حج و وجه طسا هر روایت
این است که در تبتع جمیع نهودن و عبادات است مانند قرآن
و قرآن افضل است و نیز در آن بقیه نسک زیاد است اعتبار

چهارم در تبتع دوم است و در افراد دوم نیست و سفر متبتع نیز برای
حج واقع است اگر چه عیبه را در تمامی آن ادای میباید و این منافق
آن نیست که سفر او برای حج واقع شود چه عیبه را تابع حج است
چنانچه در روز عیبه سعی نهودن و رفتن بسوی مسجد برای
نهار چه و اجساست و بعد از رفتن در مسجد متغول شدن بسنت
چه عیبه متسانی این نیست که آن سعی برای نیاس از چه واقع شود
چهارم است جمیع را از جمیع است * مسئله ۲ * باید دانست
که متبتع بر دو نوع است یکی آنکه متوجه شود بسوی خانه عیبه

و اما رده شتت و سوتت هدی نیاید و دوم آنکه هوق هدی نیاید
 و این متنتع را باید که داخل شود پس از آنکه خانه کعبه
 نیاید برای عیره و بعد از آن سعی نیاید میان منار و منار بعد از آن
 حلقه یا نه و نیاید و این حال که میشود از عیره در زراجه در عیره
 همین افعال است چه اگر فقط عیره نیاید کسی این عملها نیاید
 چنانچه پیشتر معلوم در عیره قضا همین افعال کرده بود و امام مالک
 و حاکم و غیره که در آن حالت نیست و جز این نیست که عیره عبارت است
 از طواف و سعی و عمل پیشتر معلوم که در عیره قضا میسر نیست و حجت
 آنست بر او و نیز حجت آنست بر او قول از قتیبی و مسلم و دیگران
 و همی در حالیکه حلقه میکنند شک نیست که سرهای خود را بر آیه نازل
 شده است در عیره قضا و نیز دلیل علمای ما بر اینست که در آن حالت است
 این است که اگر شکا برای عیره احرام نبوده میشود به تلبیه پس
 تهلل از آن نیز بحالت خواهد شد مانند حج * * *
 قطع تلبیه نهایت متنتع و تلبیه شروع کنند در طواف و مالک و
 حاکم و غیره کم قطع کنند تلبیه را و تلبیه نظر او بخانه کعبه افتد
 و بر آنچه عیره زیارت خانه کعبه است و آن تمام میشود بافتادن نظر
 بر آن و دلیل علمای ما یکی این است که رسول خدا صلعم در عیره

قضا قطع تلبیه نهاده است در وقت استلام حج و دوم این است
 که مقصود همان طواف است پس قطع کند تلبیه را و وقتی که شروع
 نماید در طواف را ازینجا است که قطع میکنند تلبیه را
 حسابی و وقتی که شروع می نماید در میجه و عتبه
 * مسئله ۴ * متبتع را باید که بعد از ادای عمره اقامت
 نماید در مکه در حالیکه حلال است زیرا چه او حلال شده است
 از عمره که احرام آن کرده بود و فراغت نهوده است از آن و بعد
 از آن بتاریخ هشتم که آن را یوم التروییه میگویند احرام حج
 نماید از حرم خواه از مسجد حرام یا از غیر آن و احرام نهوده
 از حرم شرط است و از مسجد شرط نیست زیرا چه متبتع مذکور
 که در مکه اقامت میدهد امری بهتر است و میقتضای مکی
 برای احرام حج است چنانچه ذکر آن بالا گذشت و
 بعد از آن حج او نباید چنانچه مفرد حج ادا نمایند زیرا چه
 از ادای حج میکنند و لیکن بساید که متبتع زمل نماید در
 طواف زیارت و بعد از آن سعی نماید میان صفا و مروه
 زیرا چه طواف زیارت در حق او اول طواف است برای حج
 بخلاف مفرد چه او طواف قدوم می نماید و بعد از آن

سعی مینماید میان صفا و مروه و اگر متمتع نیز
 بعد از احرام حج اول طواف خانه کعبه و سعی میان
 صفا و مروه نماید و بعد از آن کوچ نماید و بروه بنماید
 و درین صورت او در طواف زیارت رمل نمکند و نه سعی نماید
 بعد آن میان صفا و مروه زیراچه او یکبار طواف سعی نمود
 است * مسئله ۵ * بر متمتع دم تمتع واجب است بنا بر نص
 قرآن که سابق مذکور شد و اگر نیاید دم راسه روز روزه
 دارد در ایام حج و هفت روزه دارد بعد از مراجعت بسوی خانه
 خود و طریقه داشتن این ۵ روزه همان است که در قرآن بیان
 نموده شد پس اگر سه روز روزه دارد متمتع بعد مذکور در ماه
 شوال و بعد از آن عیسه نماید پس آن سه روزه کفایت نمیکند
 از آن سه روزه که بر او واجب میشود در ایام حج حاصل آنکه این
 سه روزه شوال بجای آن سه روزه اعتبار نموده نمیشود
 زیراچه سبب وجوب آن سه روزه تمتع است چه آن بدل دهد
 است و او در ایام ماه شوال تمتع نگردانست پس ادای آن سه
 روزه پیش از تکلیف سبب وجوب آن جایز نخواهد شد و اگر
 در آن روزه دارد بعد از احرام عیسه و پیش از طواف پس ایمن

جایز است نزد علمای مسا و قندهار شایع است روح جاساز نیست
 هر چه از این اشیاء گرفته شود است که در روز قیامت در حساب
 و او تا هنوز در حج مشرور نگردد و سبقت بگیرد بعد از ادای هر دو
 حج مشرور خواهد کرد و دلیل علمای مسا این است که متنبع
 من یجوز درین صورت سه روز را بعد از آن که نماز و دعا و دعا
 ادا نموده است پس جایز خواهد شد و مراد از آن حج در آن وقت
 وقت حج است بنا بر آنچه سابقاً مذکور شد و اقبال آن است که آن سه
 روز را بطوری ادا نماید که روز سوم در روز عرفة واقع شود
 یا هر آنچه سابقاً مذکور شد در قرآن * مسئله ۴ * اگر نخواهد
 متنبع که سرفه دهد یا بداند که احرام کند و سرفه دهد
 یا بداند و این افضل است بحکم آنکه بیقید و شرط سرفه دهد
 نه و است هر چه خود و بحکم آنکه در آن استعداد با سرفه است و در
 امر حج و آن اگر آن دهی شتر باشد یا بداند که تو شد دان یا نه علم آدم
 بشکرت آن خلاصه آنست که بحکم روایت عایشه رضی الله عنها سابقاً
 مذکور شد است در قرآن * مسئله ۷ * قلاده بستن و شکستن
 شتر و شادان شدن است از بوشا نیدن در آن بحکم آنکه در قلاده در
 قلآن و شکستن آن است و بحکم آنکه قلاده بر این عالم است که آن

هدی است و پوشانیدن جل برای زینت است * مسئله ۸ *
 باید که اولاً تلبیس بخوبی و بعد از آن قلابه بپوشد و برگردن هدی
 در آیه او منع کرده میگرداند بسبب بختن قلابه در گردن هدی مع
 منوجه شدن همراه آن بنا بر آنچه سابق مذکور شد و اولاً
 این است که احرام نباید بتلخیص و سوق هدی نهایی * مسئله ۹ *
 سوق هدی افضل است از کشیدن آن به جهت آنکه پیغمبر صلعم
 احرام نمیداد و در ذی الحایفه و شتران هدی سوق نموده میشد پیشاپیش
 او به جهت آنکه بسبب سوق اشتها بر وجه ابلاغ و احسی
 حاصل میشود و آن افضل است مگر وقتی که سوق او دشوار باشد
 بسبب رمیدن هدی و میل کردن آن بجانب چپ و
 راست پس در بی هنگام بکشد آن را * مسئله ۱۰ * صاحبی
 رح گفته اند که اشعار نباید بدند را و ابوحنیفه رح گفته است که
 اشعار نباید مگردان مگر و آن مکروه است و باید دانست که اشعار در وقت
 بمعنی برآوردن خون است بسبب جرح و همان آن این است که
 پیشکافد بر همان آن را باینطور که زخم نیزه نند و راست کوهان
 از جانب راست قطع گفته اند اشیء بصواب این است که زخم زنده
 بر کوهان آن در جانب چپ نیزه اچ پیغمبر صلعم زخم زده است

و چنانچه در عهد او در جانب راست اتفاقاً او باید که آلوده
 کرده اند که و هسان آن را بیان خود را می نماید و باید
 دانست که این عهد مکرر است و به جهت تکرار روح و اثر صاحبین
 روح حسنی است و نزد شافعی رح سنت است زیرا چه این عهد
 معروف است از پیش بر صلعم و از جمله ای را شد و در این عهد
 این کسب که مقصود از قناده بستن در فکر کردن هدیه این است که
 کسی منع نکند آن را از خود در آب و گیاه و قنیکه وارد شود
 در آب و گیاه مرغزار و نیز در نهایت آن را مرده مان و برسانند
 آن را به الکس و قنیکه کم شود و این مقصود در اشعار هر وجه است
 و اکید حاصل میشود چه اشعار متصل است بدون بدنه و از آن
 هر یک همیشه و در این وجه مقتضی است که اشعار سنت باشد ولیکن
 اشعار مثله است و اینجهت معارض آن وجه اول است لهذا
 سنت گردانیده شد و گفته شد که مستحسن است و حاصل دلیل
 صاحبین برخ این است که اشعار دو وجه است یکی
 از آن میخواند که اشعار سنت باشد و دیگری میخواند که
 روا نباشد لهذا اشعار مستحسن گردانیده شد و سنت
 نام عا است هر دو وجه یافته شد و دلیل این مقصود روح این است که

اشعار و اشعار آن منتهی عنه است و منتهی عنه حرام است و جواب

از آنست که این است که در صورت تعارض ترجیح مرجح است

حرام را از آنست و جواب از آنست که این است که به شریعت

اشعار و اشعار بود و این را به جهت معافیت آن چه کافران

میگویند و این را از آنست که این است که این است که

اشعار و اشعار گفته اند که ابوحنیفه روح مکروه در اشعار

اهل و عیال خود را چه آنها میگویند میگوید که در اشعار

در این است که هلاکت موش و بعضی گفته اند که نزه

روح مکروه است اینکه اینها نباید اشعار را بر قلاده

نرسد نباید آن را و بجای آن اشعار را کند اشعار را

* و مسئله ۱۱ * متبوع مذکور هرگاه داخل شود به یک طواف

و سعی نباید برای عبور چنانچه سابق مذکور شد در ذکر متبوع

سوق و هدیه نمیکند و لیکن این متبوع را باید که حلال

بعد از ادای عمره چنانچه حلال می شود بعد از ادای عمره

مستحب است که پیش از سوق هدیه تمتع می نماید بلکه لازم است

اگر که حلال شود و مگر بعد از آن که احرام حج نماید هر روز

در آن چه به پیش از احرام تمتع نبوده بود پسوف هدیه و بعد از

ادای غیره حلال نشد و فرمود که اگر بیشتر پس دانست از آنچه
 بستردا نستم سوق هدی نه بگردم و ادای عید می تواند بود و آن
 سال که می رود و آن را بنی حله بیت معلوم می شود و بعد از آن که بختی منتهی
 سوف هدی نماید پس او حلال نه شود. بعد از ادای عمره باید
 دانست که این منتهی را باید که احرام حج نماید بتاریخ هشتم
 ذی الحجه. مانند اهل مکه بنا بر آنچه سابق مذکور شد و اگر
 پیشتر تاریخ قاری حج مذکور احرام حج نماید چنانچه است باید که
 منتهی هر قدر که تعجیل نماید در احرام حج افضل است زیرا که
 در آن مسافرت است و امر حج و تریله مشقت است و این افضل
 است در حج هر دو منتهی اعنی منتهی که سوق هدی چنانچه
 و آنچه نکرده * مسئله ۱۲ * هر منتهی ورم نیز در منتهی
 واجب است بنا بر آنچه سابق مذکور شد * مسئله ۱۳ *
 منتهی اول هرگاه حلف نماید در روز عید پس در روز ثانی از هر دو
 احرام حلال می شود زیرا که حلف در حج سبب بیرون شدن از احرام
 است و آنکه سلام - رنپاز * مسئله ۱۴ * در حج اهل محله
 فایده معنای آن نیست و نه قرآن و مشروع نیست در حج آنها مشعر
 که از آنجا می آید و آنکه از آنجا می آید و آنکه از آنجا می آید

و بر شافعی روح انتم خدایتعالی در قرآن مجید فرموده است که آن
 کسی را سب است که از حاضران مسجد حرام نماند و بجهت آنکه
 تمتع و قرآن را ای اسلامی از مشقت سفر مشروع شد است تا مسافر
 بک سفر حج و عمره هر دو را از نیاید و برای هر یک بک سفر و آن
 حاج نشود چه در آن مشقت بسیار است و این جهت یافته میشود
 در حلقه ای که از غیر اهل مکه * مسند ۱۵ * ساکن
 باشد در داخل میقاتهای مذکور پس او بمنزله اهل مکه است
 که در حلقه او تمتع و قرآن مشروع نیست * مسند ۱۶ *
 مگر اگر از مکه برآمده در کوفه باشد پس تمتع و قرآن وی
 صحیح است زیرا چه او درین هنگام بمنزله ای است که او
 احرام حج و عمره از میقات نمیتواند بگذرد * مسند ۱۷ *
 متنبه یکدیگر بفرمانی که در آنست اگر عود کند بکشور خود بعد
 از ایام حج و عمره پس تمتع او باطل میباشد و در آنچه از الهام صحیح نبوده
 باطل خود را بجهت حج و بسبب آن تمتع باطل میباشد و در چنین
 موردیست آنچنان تا بعضی رض و اشک در چنین کتب مشتمل بر آنکه سوق هدی
 نبود است تمتع او باطل نمیشود چه الهام او صحیح نیست و این
 نزد شیخین روح است و مجید روح میشود که تمتع او نیز باطل

مستخرج و در آنچه او ادا کرده عیبه و حرج را بد و در هر چه مستخرج را باید
که هر دور در یک سفر از آن نماید و در این سفرها اگر چه در راه است که
هر مستخرج مدتی که عود نموده یا بسوی مکه یا به سوی دیگر

و میرا نیت تہتج است زیرا چه سوق هدی و برامانع است: حلال

شدن پس الہام او به خروج نسبت بخلاف مکہ و قتیقہ از مکہ

برآید آنگونه و از آنجا احرام عیبه نیاید و سوق هدی بکعبه

و به از فراغت ارادای عیبه الہام نیاید باقل خود چه او در تہتج است

مستخرج نمیشود زیرا چه عود نموده و او واجبت نیست چه مراد از عود

این است که عود نیاید از وطن بسوی حرم یا بسوی مکه و این

ممکن نیست در حرم مکی مدکور بجهت آنکه او در حرم

بسا در مکه موجود است پس الہام او باقل عود صحیح است.

و او هرگاه در صورت مذکور با وجود سوق ہدی مستخرج

ناشت پس اگر سوق ہدی نکند بطریق اولی مستخرج

نخواهد شد * در سلسلہ ۱۸ * اگر شخصی احرام بپوشد و نیاید

پس از راههای حج که عبارت است از شوال و ذی القعدہ

و ذی الحجہ و طواف خانه کعبہ نماید کہ در از چهار شرط و

پس از رسیدن ماہهای حج باقی شوطهای طواف ادا کند

و نه از این احرام حج نباید پس آن شخص متبتع میشود
نزد علی ای ماضی و است و رکن بیست پس تقدیم
آن بر ماضی صحیح است و اما افعال حج و عمره پس آن
نزد رکن بیست که یا قنیه شود در ماه های حج و در صورت مذکور
افعال عمره مذکوره با قنیه میشود در ماه های حج چه اکثر افعال
عمره مذکوره با قنیه میشود در ماه های حج و اگر تمام مقام
کل است و اگر شخصی مذکور چهار شوط از طواف عمره
مذکوره یا زیاده از آن نباید پیش از ماه های حج و بعد از
فراموشی از عمره حج نباید در بن سال متبتع نمیشود بجهت آنکه
او در بن صورت اکثر افعال عمره را ادا نموده پس از ماه های
حج و عمره آن ای است که او بسبب ادا نمودن اکثر افعال
پس از ماه های حج بحالتی کشت که اگر او جعاع کند عمره
او باطل نمیشود پس جدا شد که فو با او حلال کشت از
عمره خود پیش از ماه های حج و مالک رج اعتبار کرده است
اتهام افعال عمره را در ماه های حج و حاجت است بر او ذیلی
که سابق مذکور شد و بجهت آنکه تبع عبارت است از
ادای عمره و حج بعد سفر حج در ماه های حج و آن یافته میشود

هر صورت مذکور و باید دانست که اینها بقیه کور
 شد که ماههای حج شوال و ذی القعدة و رجب و ذی الحجه
 است پس آن سرویست از عید ایله ~~این~~ عباس
 و عید الله این مسعود و عید الله این نیز هر دو لیل بر اینکند و هر دو
 ذی الحجه فقط در ماههای حج داخل است این است که بسبب
 گذشتن این روز ذی الحجه حج قوت میشود و اگر زیاده از این
 آنرا هم ذی الحجه از ماههای حج می بود پس بسبب گذشتن
 هر روز از آن حج قوت نمی شد و این دلالت میکند بر اینکه
 مراد از قول خدا ایتعالی الحج شهر معلوم است دو ماه و بعضی آن
 ماه سیوم است نه تمام آن * مسیده * اکثر کسی که
 حج نباید پیش از ماههای حج احرام او جایز است و منعقد
 میشود برای حج و نزد شافعی روح منعقد نمی شود برای حج
 بلکه برای عمره منعقد میشود زیرا چه احرام روحی است نزد
 شافعی روح شرط است نزد علیای ما مانند روح برای نرسان
 و تقدیم رخصه برای میان بیش از وقت آن جایز است پس همچنین
 تقدیم احرام نیز هر وقت حج جایز خواهد بود و بعین آنکه
 احرام عبارت است از تعزیم بعضی شیء مثل قیل صید و ایجاب

بعضی شیء مثل رهی و آن صبیح است در هر زمان پس آن
 تقویم مانند تقدیم احرام است بر مکات آن اعنی میقات
 مسئله ۲۰ : اگر کسی اهل کوخده باشد و در ماهی
 حج و نهد از فراغت از عمره حلق یا قصر نماید و بعد از آن در
 بمکه خانه بگروه و سکونت نماید در آن بعد از آن در آن
 سال حج نماید پس او متتابع میشود زیرا چه متتابع عبارتست
 از آنکه بیک سفر او نماید در ماهی حج و نهد اگر چهار مرتبه
 است از حج و عمره را اگر کوفی مذکور بعد از فراغت از ادا ای
 عمره مذکور خانه بگیرد در بصره و در آن جا سکونت نماید
 و بعد از آن در آن سال حج نماید پس در این صورت بعضی گفته اند
 که متتابع میشود با لا تغایب و بعضی گفته اند که او
 در این صورت متتابع میشود از آنکه ابی حنیفه رح فقط و نهد صاحبین
 رح متتابع نمیشوند زیرا چه متتابع آن را میگویند که هرگاه او
 میقاتی باشد باید بطوریکه احرام آن از میقات نماید و حج او
 صحیح باشد و در این صورت حج و عمره آنکس هر دو میقاتی است
 و دلیل این بیحنیفه رح این است که سفر آنکس باقی است
 مآدا میگوید بوطن خود مراجعت ننماید و هرگاه چنین شده

پس ثابت شد که او در یک سفر هر دو نسک را بجای آورد پس دم
 متنج بر او واجب خواهد شد و اگر فاسد باشد آن نسک را
 که احرام آن نهوده بود و از او در حقیقت برپایستاد و شکست
 قصر نماید و بعد از آن خانه شکر در بصره و بعد از آن طبرستان
 نماید در ماههای حج و هم حج نماید در آن سال پس او متنج
 میشود از آنکه بگذرد روح و نزد صاحبی روح متنج میشود و بر آنچه
 او از سفر نهوده در یک سفر هر دو نسک را بجای آورد و دلیل
 آنکه بگذرد روح این است که سفر اول او یا قیمت مادی یا بکسر بوطین
 خود مراجعت نماید پس اگر او مراجعت نماید بوطین خود
 بعد از آن عیبه نماید در ماههای حج و هم حج نماید در آن سال
 پس در این صورت او متنج میشود یا لا تغافل بر آنچه در این صورت
 او از سفر نهوده است چه سفر اول یا قی نمانده است به سبب مراجعت
 نمودن بوطین و در آن یک سفر هر دو نسک را بجای آورد است و اگر آن نسک
 بعد از فراغت نبود از هر یک فاسد در مکه سکونت نماید و
 به بصره نرود تا آن زمان که عیبه دیگری نداشته باشد در ماههای
 حج و هم حج نماید در آن سال پس در این صورت او متنج
 نمیشود یا لا تغافل بر آنچه عیبه او مکی است و عیبه که فاسد نیامد

همیشه شود سغراول و بعد از آن او بمنزله اهل مکه میگردند و ترویج
 مشروح نیست در حق اهل مکه * مسئله ۲۱ * هر که عیبه نماید
 در ماءهای حج و هم حج نسائی در آن سال پس هر کدام را که
 نمایند باید که ترک نکند آنرا بلکه بهر طور افعال آنرا تمام
 نماید زیرا چه ممکن نیست ویرا که خارج شود از عهده التزام
 مقرر باد ای افعال آن در این صورت ساقط میشود و دم تبتع
 زیرا چه در این صورت تبتع متعین نشد چه تبتع عیبت است
 از اینکه ادا نماید و نسک صحیح را در سفر و احداث در این صورت
 مرد و نیک صحیح یا فوثر * مسئله ۲۲ * اگر تبتع
 نماید زن و برای دم تبتع نباشد نباید گوسفندی را پس این کفایت
 نمیکند و دم تبتع بآن ادا نمیشود زیرا چه او بجای آورده غیر
 واجب را و همین حکم است در صورتیکه مرد دم تبتع کند گوسفندی را
 از دم تبتع * مسئله ۲۳ * اگر حیض کرده زن، نزهتیکه
 و قوف بعرفات باید که غسل کرده احرام حج نماید و افعال
 حج بعمل آرد چنانچه عمل میکنند حج کنندگان و لیکن باید
 که آن زن طواف خانه کعبه نکند تا آن زمان که از حیض پاک
 گردد بجهت آنکه مردیست که چنین اتفاق شده بود مرعاشه رخس

رابن ارشان سوای طواف باقی افعال حج را ادا نهوده بودند
 و بجهت آنکه طواف نیوده میشوید در مسجده و وقوف عرفات
 بعرفات است و آن صدرا است و مسجد نبی است و ال آنجه
 مذکور شد که زن حیاض غسل کرده احرام حج نماید معقول
 نیست زیرا چه زن حیاض مادامیکه پاک نگردد غسل
 نکردن و باز نپاییده نذر و جواب این غسل برای احرام است نه برای
 تقدیم آنچنان پس فایده آن ظاهر است * هم بدینکه اگر زن بعد از
 وقوف نیوده بعرفات و بعد از طواف زیارت حایض کند پس
 پساید مکه ازان مکه مراجعت نماید و برود بسوی وطن
 و طواف الصد را ترک نماید و درین صورت بجا و هیچ چیز از حج
 نهی آنکه بسبب ترک نبودن طواف الصد و زیاده پیغمبر صلعم
 اجازت داد است هر زن حایض را برای ترک نبودن طواف الصد
 * هم بدینکه هر تنه خانه فقیر در مکه و در آنجا بکونست
 اشیا را نماید پس طواف الصد بر او واجب نیست زیرا چه طواف
 الصد در مکه واجب میشود که صد رنهاید اعنی بازگشت نماید
 بسوی وطن خود و ششخص مکه کو رسکونت اختیار نموده در مکه ماند
 و تنه خانه نگیرد در مکه بماند و ازان مکه واجب شود بازگشت نه رفتن

بسیوی وطن پس درین صورت بر او طواف واجب می‌شود
 و بسبب اقامت نمودن او در آنجا که ساقط نمی‌شود و طواف الصلوات
 که واجب شد را سبب و عاید دانست که این مریض است از
 ایستادن و روح و بعضی آنرا از معجزات روح روایت کرده اند و بعد از آن
 این است که هر کجا طواف الیه و بر او واجب شد به سبب داخل
 شدن وقت آن پس بعد از آن بسبب نیت اقامت نمودن در آنجا ساکن
 نخواهد شد و الله اعلم

باب در بیان جنایات * * *

اگر محرم بعد از احرام استعمال خوشبو نماید بر او کفاره آن لازم
 می‌آید پس اگر خوشبو نماید بیک عضو که او را مانع از طواف
 و امثال آن یاف نماید آنرا پس برودم لازم می‌آید زیرا چه جنایت
 کامل می‌شود بسبب کمال انتفاع و بسبب استعمال نمودن خوشبو
 در عضو کامل انتفاع حاصل می‌شود لهذا بسبب آن لازم می‌آید
 کفاره کامل که عبارت است از دم و اشکرا استعمال خوشبو در آنجا که
 کمتر از عضو کامل پس برودم لازم می‌آید بسبب قصه و جنایت
 و معصیه روح گفت است که درین صورت نیز واجب می‌شود دم و یا در آن
 اعضا اگر خوشبو نماید بیک عضو که مانع از طواف است لازم می‌آید بنا بر

قیاس چو در کمال و در منتقی مذکور است که اگر استعمال خوشه بر تنه ایست
 در ریج عتوب پس برودم لانرم می آید بنا بر قیاس آن بر حلقه موی سر
 و بیان فرق میان استعمال خوشه و در میان حلقه موی سر خواهد شد
 آمد انشاء الله تعالی و بعد از آن بدانکه در هر جا که دم جنایت لازم
 می آید در آن ذبح نهی و گوشت نه کفایت میکند مگر در دو موضع
 که ذکر آن خواهد آمد در باب هدی انشاء الله تعالی
 * مسئله ۲ * هر صدقه که در جنایت احرام مقدر نیست
 پس عبارت است از نصف صاع شکم مگر آنچه واجب میشود
 بسبب کشتن سپش و مانع چه در آن هر قدر که خواهد صدقه
 و در چنین صریح است از ابیویوسف رح * مسئله ۳ * اگر خضاب
 کند ماکرم سر خود را بکنسای پس برودم لانرم می آید زیرا چه
 بیغیر صلعم فرمود است که حنا خوشبو است و اکثر تلاییدنها بر
 سر خود را بکنسای عسلی موی سر خود را بر هم کشاند چنانچه
 برودم لانرم می آید یکی بحیث استعمال خوشه و دوم بجهت
 پوشیدن آن سر چه در صورت مسافر و چه در وقت مسکن
 * مسئله ۴ * اگر خضاب بر سر خود را بپوشد
 پس برودم لانرم می آید و در صورتی که خضاب خوشبو نیست

و از این دو ستارح مرویست که اکثر خضاب کنند سر خود را بوسیله
 و برای علاج صداع پس بر وجه این آن لازم می آید بجهت آنکه
 درین صورت او سر خود را می پوشند بآن مانند غلاف و این صحیح
 است و بعد از آن باید دانست که مذهب روح در جامع صغیر
 اقتصار نموده است بر ذکر سر و در مبسوط ذکر سر و پیش هر دو کرده
 است و این دلالت میکند برینکه خضاب هر واحد از آن
 دو موجب جزا است * مبسوطه ه * اگر کسی استعمال روغن
 نیتون نماید لازم می آید بر وزن ذایب کفایت روح و صاحبین
 روح گفته اند که هر وقت لازم می آید و شافعی روح
 گفته است که اکثر استعمال آن نیاید در غیر موی پس بر و
 هیچ لازم نمی آید زیرا که از دم صورت اول بسبب استعمال
 روغن زولین کفایت موی دفع میشود نه دم صورت دوم و دلیل
 صاحبین روح اینکه روغن مذکور از جمله مطعومات است
 و لیکن استعمال آن در موی بدن بسبب قتل سپیش و دفع زولین کفایت
 موی است پس استعمال آن جنایت قاصده است لهذا در آن
 صدقه واجب خواهد شد نه دم و دلیل اینکه بقیه روح این است
 که روغن مذکور اصل خوشبوئی است پس آن نیز خسانی نیست

از خوشبو گئی و معهذ انرم میکنند موی را رد قع میکنند و ولید گئی
و چرک را و میکشد سپس را پس استعمال در روغن زیتون جنابیت
کامل است بنسب بر آن نکهه مشتعل است بر بن فواید و هر شکاه
چندی شد پس بسبب استعمال آن دم لازم خواهد آمد و
بجواب از دلایل صاحب چنین رجحان این است که بودن آن
از قبیل مطهرات مناسبتی رجوب دم نیست چه زعفران
نیز از قبیل مطهرات است که در طعام انداخته می
خورند آن را و معهذ بسبب استعمال آن دم لازم می آید و بد آنکه
این اختلاف در روغن زیتون و کنجد است و قتی که خالص
باشد و اما قتی که آن روغن خوشبو نبوده شود بشکل بنفشه یا
شکل یا سبزی و مانند آن پس درینصورت بسبب استعمال آن
دم لازم می آید بالاتفاق چه آن خوشبو است و این قتی است
که استعمال آن نهاید بلکه استعمال خوشبو را شکر استعمال
نهاید بطریق دو یا بنطور که استعمال آن نهاید در شقاق دم
و جراحت برای دوای پس درینصورت هر و هیچ شکافه لازم نیست
آید زیرا که روغن مذکور بی نقسه خوشبو نیست و لیکن می
وجه خوشبو است با هتبار آن نکهه اصل خوشبو است پس برای لازم

آن دم لازم بسبب استعمال آن شرط نبوده شد که استعمال آن
 نهایت به طریق استعمال خود شود بخلاف چیز دیگر که خود به بی‌مقدون
 باشد چون مشک و غیره چه بسبب استعمال آن اگر چه
 در طریق روا باشد مردم لازم می‌آید * مستحکم * اکثر
 بپوشیدن مستحکم جامه دوخته را یا بپوشیدن سر خود را یک روز تمام
 پس مردم لازم می‌آید و اکثر کثیر از یکروز بپوشیدن جامه
 دوخته را یا بپوشیدن سر خود را پس درین صورت بپرداختن لازم
 می‌آید و آنرا بپوشیدن روح مرویست که اکثر بپوشیدن را اکثر
 از نصف روز پس مردم لازم می‌آید و اگر حقیقت روح نیز باین
 قایل بود اولاً و ثانیاً روح شگفتست که دم لازم می‌آید زیرا چه
 بهر چه بپوشیدن آن انتفاع تمام حاصل میشود و دلیل جلیبای ما
 این است که اگر بپوشیدن آن انتفاع مقصود است پس ضرور است
 که برای آن مدتی باشد تا انتفاع کامل در آن حاصل شود و بنا بر
 آن دم لازم کرده و تنه بر آن یکی روز نبوده شد زیرا چه
 حادثات این است که انسان یکروز می‌پوشد جامه را و بعد از آن
 روز دیگر می‌پوشد آنرا از بدن و جامه دیگر می‌پوشد پس
 در بپوشیدن آن کثیر از یکروز جماعت قاصداست پس بسبب

آن صدقه لازم خواهد شد ولیکن ابو یوسف تمام اجکثر روز را
 قایم مقام کمال اعتبار نهوده است * مسئله ۷ * اگر قیصر
 را بطور چادر بپوشد معصوم یا باینطور بپوشد که یکطرف آنرا
 بر منکب راست نهد و طرف دیگر آنرا بر بغل راست در
 آورده بالای منکب چپ بیندازد یا بطور ازار پوشد سر او را
 پس در آن پاک نیست زیرا چه او آنرا بطرح جامه دوخته نپوشید و
 همچنین اگر قیصر را بر هر دو دوش خود بیندازد یا باینطوری که هر دو
 منکب را داخل کند در قبا و دست را در آستین داخل نکند چه
 در اینصورت قیصر را بطور پوشیدن قیصر پوشید است لهذا بتنگنا
 نشاء میدارد آنرا تا سیف و درین معنی اختلافی زقریح
 است و بدانکه آنچه سابق مذکور شد در پوشیدن سر پس
 در آن بیان مدت پوشیدن آن بود و در آن مقدار سر
 هر کور یا سینه پس بدانکه اگر تمام سر را بپوشد تمام روز پس
 برودم لازم می آید بالا تعبات بسیار چه آن منع است ویرا
 و اکثر بپوشد بعضی سر را پس سر و دست که ابو حنیفه روح در آن
 اعتبار ربح سرنمود است و ابو یوسف روح اعتبار اکثر سرنمود است چه
 اکثر سر در حکم کمال است و نزد ابو حنیفه روح ربع بپوشد کمال است

و بنیاس احکام دیگر چون حلف و عورت و سر آن این است که
 انتفاع گرفتن بپوشیدن بعضی سر مقصود است حتماً نه عادت بعضی
 مردمانست * مسئله ۸ * اگر حلف نباید مکرم ربع سر را
 یا ربع ریش را یا زیاده از آن پس برودم لازم می آید و اگر حلف
 نباید کمتر از ربع را لازم می آید بر وجه قد و امام مالک و ح
 گفته است که دم لازم نمی آید مگر به حلف کل سر و شافعی رح گفته است
 که بسبب حلف نبودن بعضی سر یا بعضی ریش دم لازم می آید
 اگر چه قلیل باشد بنابر قیاس آن سر نباتات حرم و دلیل علمای ما
 این است که حلف ربع هر انتفاع کامل است لهذا اکثر مردمان
 بان عادت گرفته اند چون عباسیان و سرکان و اکثر بنی هاشم
 پس حلف نکردن آن جنایت کامل است و حلف نمودن کمتر از آن
 جنایت قاصر است بخلاف خوشبو نمودن ربع مقصود آن غیر
 مقصود است و حلف نمودن بعضی ریش در بعضی یار معتاد است
 چون دیار عراق و زمین عرب * مسئله ۹ * اگر حلف نباید
 نهامی گردان را پس برودم لازم می آید و پیرا چه آن عضو نیست
 که حلف آن مقصود است * مسئله ۱۰ * اگر حلف نباید مکرم
 هر دو بخانه را یا یکی را پس برو لازم می آید دم نه پیرا چه حلف

هر واحد از آن مقصود است برای دفع ایذا و حصول راحت مانده
 خانه اهنی موی زار و اینکه مژگن کور شد از حلق بقلها روایت
 جامع صغیر است و در مجسوط بجای حلق نثقل اعنی بر کندن موی
 مژگن کور است و آن سنت است و پند آنکه صاحبین روح گفته اند
 که اگر حلق نماید یک عضو را پس برودم لازم می آید و اشک
 حلق نماید که ترازان صدقه طعام لازم میشود و مراد صاحبین روح
 ازین کلام سینه و ساق است و مانند آن و ازین جهت برای آن استعجال
 نوره میدهد و هرگاه چنانست پس اشک حلق نماید کل
 آنرا دم لازم خواهد شد بسبب کمال نجفایت و اگر حلق نماید
 بعضی آن را صدقه طعام لازم خواهد شد بسبب تصور جفایت
 * مسئله ۱۱ * اشک بچیند بعضی شارب را پس لازم می آید
 بر و طعام بهر کوهت عدل و معنی آن این است
 که نظار نماید بسوی مقداری که چیده است و معلوم نماید که
 آن را بسوی ریح ریش چه نسبت است پس بهرسان نسبت و چوب
 خواهد شد بر و طعام اعنی آنرا مثل ریح ریش باشد لازم خواهد شد
 بر او قیمت ریح گذاشتند و باید دانست که سنت این است که بچیند
 از شارب آن مقداری را که کفاره آب ظاهر گردد و در آنجا آن بدست است

* مسبب له ۱۲ * اگر حلف نماید موضع حکامت را پس بر او دم لازم می آید نه ایهنیفه روح و صاعیمین روح گفته اند که بر او صدقه لازم است زیرا چه حلف نکرد است آن موضع را مگر برای حکامت و آن منع نیست هر حکم مکرر پس هیچکس منع نخواهد شد چیزی که و سیاه شود اندید نمیشود برای حکامت ولیکن در آن دفع میشود قدری از چرک بدن لهذا بر او صدقه لازم می آید و دلیل ایهنیفه روح این است که حلف آن موضع مقصود است زیرا چه حکامت که مقصود است حاصل نمیشود مگر بکشدن بدن موضع آن نمی و بسبب آن از آن چرک میشود از عضو کامل یا هتبار مجرای مرتب پس بسبب آن دم واجب خواهد شد * مسبب له ۱۳ * مکرر اگر حلف کند سر مکرر دیگر را یا مری یا بغیر او مری پس بر حاکم صدقه لازم می آید و بر محاکم دم و نه شافعی روح هیچ چیز لازم نمی آید در صورتیکه حلف نمود «باشد بدن امر مخلوق یا بطوری که مخلوق در حالت نوم باشد زیرا چه قاعده نه شافعی روح این است که بسبب اکرا «بر مکرر مواخذ» فعل نمیشود و نوم بالاتر از اکرا است و نزد علمای ما بسبب اکرا و نوم مکرر کفای نمیشود و ما مواخذ» بجهت حکم فعل پس آن باقی میماند

و در صورت مذکور به سبب حلق متعقل شد است در حق معاقوب
 نایم سبب و جواب هم که اعتبار است از راحت و زینت پس واجب
 خواهد شد بر معاقوب هم و مختار نیست در اینکه فرج نماید
 گوشتش را یا صدقه دهد بشش سگین سه ضاع کند هم را
 یا سه روزه دار و بخلاف معذور می باشد مضمحل باشد بوسی
 حلق سر به سبب بعضی از مراضی مثلاً چاه او مختار است میان
 سه چیز مذکور زیرا چه در این صورت آفت آشنایی است و در صورت
 اول آنرا ناپ انسان است و بعد از آن بساید دانست که در صورت
 مذکور معاقوب نمیگیرد قیمت هم را از حلق زیرا چه هم لازم
 نشد است هر او را سگر بجهت راحتی که یافته است آنرا پس او مانده
 مغرور است در حق عقربا عسی اگر ضررید کند شخصی از کسی
 کنیز پرا و وطی کند آنرا و بعد از آن کنیز مذکور را با او است
 غیر بایع ثابت شود پس در این صورت عقربا لازم می آید
 بر شخص مذکور برای مالک کنیز و شخص مذکور آن را
 ضعیف گیرد از بایع آن کنیز زیرا چه عقربا بمقابل وطی است
 که او کرده است و اگر حلق مذکور حائل باشد و معاقوب مذکور
 معذور پس در این صورت نیز بر معاقوب هم لازم می آید و

باید دانست که برحالت محرم صدقه لازم است در هر دو صورت
 اعتدایی در صورتیکه حلق نبوده باشد یا مرد مسافر و در صورتیکه
 حلق نبوده باشد بغیر امرویی و شافعی رح یکتاست که برحالت
 هیچ چیز لازم نیست آید و همین اختلاف است در صورتیکه حلق
 کند محرم سر حلال را و دلیل شافعی رح این است که موجب جزا
 نیست مشکر معنی انتفاع و آن یافته نمی شود بسبب حلق نبودن
 موی سر غیر و دلیل علمای ما این است که از آن چیزیکه نمیکنند
 از بدن انسان از جهات آن اشیا است که در احرام متع است چه
 آن چیز مستحکم امان است به منزله حیوانات حرم پس فرق نیست
 میان موی بدن خود و میان موی بدن غیر مشکر اینقدر که در
 حلق نبودن موی بدن خود کمال جنایت است به نسبت حیوان
 نمودن موی بدن غیر * مستحکم ۱۴ * اکثر بجهت محرم
 از شارب حلال چیز پیرا یا بتراشد ناخنهای ویرا یا بدن که طعام دهد
 بتقریر هر قدر که خواهد بپای آنچه مذکور شد که آن به منزله
 نباتات حرم است از آن تناسع من وجه خالی نیست چه انسان را
 لایزال می رسد بسبب چرک بدن غیر اگر چه این لایزال است به نسبت
 آید ای چرک بدن خود پس درین صورت لازم خواهد شد بر او طعام

* مسئله ۱۰ * اگر محرم ناخنهاي هر دو دست و پا ي خود را بتراشد بر او دم لازم مي آيد چه آن از معظورات احرام است زیرا چه در آن دفع چرك بدن است و هم انزال چيزي است كه نبا ميكنند از بدن انسان پس اگر بتراشد همه ناخنهاي دست و پا ي بر او دم لازم خواهد شد چه آن انقباض كفا مل است و بايد دانست كه اگر بتراشد همه ناخنها را در يك مجلس پس در ين صورت زياده از يك دم لازم نمي آيد و چرا چه چنانست نوع واحد است و اگر آن را بتراشد در مجلس متعدد پس در ين صورت نيز نزد محققين مرج زياده از يك دم لازم نمي آيد و چرا چه بناي دم چنانست بتراشد داخل است چه آن كفاره است مانند كفاره روزه پس در ين صورت زياده از يك دم لازم نمي شود و مشكوك است بتراشد ناخنهاي يك دست را مثلاً در مجلسي و كفاره آن ادا نمايد و بعد از آن بتراشد ناخنهاي دست ديگر را در مجلس ديگر پس در ين صورت دم متعدد لازم مي آيد بجهت آنكه بنائيت اول مرتفع مي شود بسبب دادن كفاره پس تدانيل نخواهد شد لهذا براي تراشيدن ناخنهاي دست ديگر كفاره ديگر لازم نخواهد شد و نود و شيعه چنين رج

در صورت مذکوره چهار دم واجب میشود اگر تراشیدن ناخنهای
 هره و دست و پای را در چهار مجلس باین طور که ناخنهای
 یک دست را در یک مجلس و ناخنهای دست دیگر را در یک مجلس
 و پیشگروه پنجین ناخنهای هره و پای را در دو مجلس زیرا چه
 و تراشیدن ناخنهای دست و پا معنی بقاء و تالی است پس تعدا اخل
 میان آن مقید است با تعداد مجلس چنانچه در تالوۃ آیتهای
 سجده و اشکر تراشیدن ناخنهای یک دست را یا ناخنهای یک پای
 را پس برویکدم لازم می آید بجهت قایم نمودن ربع در مقام کامل
 چنانچه ربع سرقایم مقلم حلقه تمام سر است و اگر تراشیدن
 کمتر از پنج ناخن پس بر او بقیابل هر ناخن یک صدقه لازم
 می آید و این در قد و ری مذکور است و زقرح گفتند که
 بسبب تراشیدن سه ناخن دم لازم می آید و این قول اول
 ایضا بیغه روح است زیرا چه بسبب تراشیدن ناخنهای
 یک دست دم لازم است سه ناخن اکثر است و اکثر در حکم کل
 است و وجه آنچه در قد و ری مذکور است این است که
 ناخنهای یک دست اقل چیزی است که بسبب تراشیدن آن
 دم لازم می آید و آن را قایم مقام کل نموده شده است پس سه

ناخن که اکثر ناخنهای یکدست است قائم مقام کل گردد انبساط
 نخواهد شد چه این مودی است بسوی تسلسل و اکثر بتراشید
 پنج ناخن متفرق را از هر دو دست و هر دو پای پس بر او صدقه
 لازم می آید نزد شیخین روح و معنیه روح شکفتست که بر او دم
 لازم می آید بنا بر قیاس آن بر تراشیدن پنج ناخنهای
 یکدست و بر حلق نهودن مقدر از ریح سر از مواضع متفرقه
 و دلیل شیخین روح این است که موجب هم کمال جنایت است و آن
 متکلف میشود بسبب راحت و زینت و بسبب تراشیدن پنج ناخن
 متفرق بطور مذکور راحت و زینت نیست بلکه در آن
 ایذا و عیب است بخلاف حلق نهودن موی سر از مواضع
 متفرقه چه آن معتاد است بنمایر آنچه سابق مذکور شد است
 و هرگاه چنین شد پس در صورت تراشیدن پنج ناخن متفرق صدقه واجب
 نخواهد شد نه دم بجهت قصور جنایت و لیکن باید دانست که بهر حال
 هر ناخن طعام یک مسکین واجب میشود و هر چه چنین حکم است اگر
 زیاده از پنج ناخن متفرق بتراشد مشکوک نیست که آن نقد
 ناخنهای متفرق را بتراشد که متجاوز صدقه آن بقیه است دم
 و صد پس در بین هنگام هر قدر که خواهد کم نیساید تا صدقه

مسئله ۱۴ * اگر ناخانی امی ناختهای

مصرم شکسته معلف مانده و جدا نگرود و مصرم آن را بشکیرد

و دور نماید پس بر او هیچ لازم نمی آید زیرا چه ناختن بعد از

شکستن آنها نمی کنند پس آن مانده درخت خشک است و در حرم

* مسئله ۱۷ * اگر استعمال خوشتر نماید مصرم یا بدوشد

جامه درخته را یا حلق نماید بسبب عذر پس او مختار است

اگر خواهد ذبح کند شکوفند را و اگر خواهد سه صاع

شکندم را تصدق نماید پیش مسکین و اگر خواهد سه روش

روزی دارد زیرا که خداوند تعالی در قرآن مجید فرمود است که هر

روز صدقه بدهد که بخواهد بدهد و بخواهد ندهد

است و هر چه بدهد شایسته است که این آیت را به سه چیز مذکور

و این آیه در شان معذوران نافذ است و بعد از آن باید دانست

که این روزی داشتن در هر جا جایز است پس در هر جا که خواهد

دارد آن را نیز چه روزی داشتن در هر مکان عبادت است

و هر چه بدهد صدقه مذکور را در هر جا که بدهد به مساکین جایز است

چه صدقه دادن به مساکین در هر مکان عبادت است و اما ذبح

نمودن گوسفند مذکور پس آن مختص به حرم است بالاتفاق

و بر آنچه ریختن خون حیوان بذبح نبودن آن در شرع عبادت
 نیست مگر در زمان خاص یا در مکان خاص و ذبح نه در هر
 کجای سقنه مذکور مختص نیست بزمانی از زمانه خاص
 مختص خواهد شد به مکان خاص که حرم است و اکثر احتیاطی
 نهاید که شش مسکین را سه صاع بدهد و در پس درین صورت جایز
 است و چرا که شش مسکین را هر دو وقت طعام بخوراند و این نزد
 انبیای موسسین است بقا بر قیاس آن بر کفار و پیغمبر و نزد مسکین
 و این طعام خورانیان و بخواجایق نیست زیرا چه صدقه نبودن
 عبادت است از اینکه تملیک آن نهاید به مسکین و در صورت
 مذکور صدقه نبودن واجب است بذایر نهیکه درین باب
 آمده است و بسبب طعام خورانیان صدقه نمودن مستحق

شبی شود چه تمایک یافته نمی شود و الله اعلم

فصل در مسکنه و معصوم اکثر بنظر شریعت

نکته کند بسوی قرآن خود و بسبب آن انزال شود و بر این

درین صورت بر او هیچ لازم نمی آید زیرا چه حرام نیست در

مختار او مگر جهایع و آن یافت نشد و در صورت مذکور

پس چنانچه که در خیال نه باید صورت جهایع را و بسبب

۴۱. انزال شرع * مسئله ۲ * مکرم اشکر و سبب فساد
 بشری زن یا من نهایی آن را بشهوت پس بر او دم
 لازم می آید و در جامع صغیر مذکور است که اشکر من کند
 زن را بشهوت و انزال کند پس بر او دم لازم می آید و در مبسوط
 مذکور است که بر او دم لازم می آید انزال نبوده باشد
 پائنه و همچنین حکم است در صورتیکه جماع کند در قبح
 قریح و از شافعی روح مرویست که هر جمیع این صورتها احرام
 او فاسد میگردد بشرط انزال چنانچه بسبب این افعال هر روز
 فاسد میگردد بشرط انزال و دلیل علیها این است که
 فساد هیچ متعلق است بهجماع و از افعال مذکور بهجماع مقصود
 نیست پس متعلق نخواهد شد بان چیزیکه متعلق است بهجماع
 ولیکن بسبب افعال مذکوره استمتاع و انتفاع از زن محاسب
 میشود و این منع است مکرم را پس بسبب آن دم لازم خواهد
 شد بخلاف روزه زیرا چه حرام در آن قضای شهوت است و
 آن متعلق نهی شود بسبب افعال مذکوره بدون انزال
 * مسئله ۳ * مکرم اشکر جماع نماید در قبل یا در پیشانی
 و قوف یعنی فاسد میشود جمعا و بر او لازم می آید فساد

و دم اعتیاد به نبودن شک و سقند و لیکن باید از آنکه افعال هیچ

تعام نیاید چنانچه نباید آن را کسی که حج او فاسد نشده است

زهر اچه مرویست که شخصی سوال کرده ان پیغمبر صلعم از

احوال کسی که جباع کرده بودندن خود را در حالیکه آنها

مصرم بودند پس فرمود پیغمبر صلعم که بر آنها دم است و هم

باید که افعال حج را تمام نمایند و واجب است بر آنها که

در سالتینه «حج نمایند و همچنین مرویست از جباعی از

اصحاب رض و شافعی راج گفته است که در صورت مذکور

واجب است بر مصرم مذکور که قربانی نماید شتر یا گاو را

یا بر قیاس این بر صورتیکه جباع کند مصرم بعد از وقوع

بعضی از وجوئ مذکور که دلیل علیای ما است حاجت است

بر وجه آن حدیث مطاق است و شامل است گویند

بر او دلیل دیشک نیز علیای ما این است که در صورت مذکور

فجای آن حج واجب است بر مصرم مذکور و تقاضا واجب نمیشود

مشتق بر ای تدارک مصلحتی که قوت شده است و سبب قیاس است

شدن ادای حج هرگاه چنین شده پس در صورت مذکور جفایت

نمیباشد خواه شده باشد پس قربانی نبودن شک و سقند تکلیف است و خواهد

که در بعضی اوقات آنکه اشک جماع نباید مکرم بعد از وقوف
 بر آنست چه درین صورت قضا واجب نیست و بعد از این باید دانست
 که از آنچه مذکور شد معلوم شد که جماع نبودن در قبل و دهر هر دو در
 حکم برابر است ولیکن مر ویست آنرا بیهکنتی در ح که بسبب جماع نبودن
 در هر دو حج فاسد نمیشود چه معنی جماع درین صورت قاصر است
 و شاید که آنرا بیهکنتی در ح درین صورت دور وایت است و بساید
 دانست که در حالت قضا نبودن حج فاسد واجب نیست بر مکرم
 مذکور که مغایرت نباید از آنیکه با وی جماع نموده بود در سه سال
 اول و این نزد علمای ماست و امام مالک و شافعیست که بر او
 واجب است که مغایرت نباید از آن زمان مذکور از قبل یک یا بعد
 شوند از زمان خود و برای قضا نبودن حج فاسد در هر دو حالت
 که مغایرت نباید از و در وقتیکه آنها احرام نمایند و شافعی در ح
 گفت است که مغایرت بر آنها واجب است و قتی که برسند آنها بیهکنتی
 که در آن با هم جماع نموده بودند و دلیل شافعی در ح این است
 که آنها در وقتیکه خواهند رسید بیهکنتی گویا در آن خواهند آمد
 آنها را حالت جماع گذشته و این یاد آمدن آنها را باعث انبساط
 و لذت خواهد شد و باز بجماع مبتلا خواهند شد و دلیل علمای دیگر

این است که متشای اجتماع میان آنها که نکاح است موجود است
 پس پیش از احرام مفارقت نبودن معتبی ندارد چه درین
 هنگام جماع مباح است و همچنین مفارقت نبودن بعد از احرام
 نیز معتبی ندارد زیرا چه آنها یاد خواهند کرد مشقت شدید را
 که لاحق شد است آنها را بسبب لذت اندک و این باعث زیاده‌تری
 احتیاز نمودن امت خواهد شد پس واجب کرده اند مفارقت میان
 آنها معتبی ندارد * مسأله ۴ * هر که جماع کند بعد از وقوف
 و عرفات حج او فاسد نمی‌شود و واجب می‌شود هر که قربانی نماید
 بعد از او شافعی روح گفتست که اگر جماع نماید معصوم پیش
 از رمی حج او فاسد می‌شود و دلیل علی‌ای مایلین است که
 پیش از صلوات فرموده است که هر که وقوف نماید پس حج
 او تمام می‌شود و در صورت مذکوره قربانی نمودن بدنه واجب نیست
 مشعر به جهت آنکه ابن عباس رض گفتست که اگر جماع کند محرم
 پیش از وقوف عرفات فاسد می‌شود حج او و بر او دم
 لازم می‌آید و اگر جماع کند بعد از وقوف عرفات پس
 حج او تمام می‌شود و بر او واجب می‌شود که قربانی نماید
 بدنه را و جهت آنکه جماع نمودن از اعلیٰ انواع استیفاء

است باین گزاره آن نیز باید گفته شده باشد * مسئله ۵ *

مستخرج افکار جمیع نباید بعد از چهارمین بر او لازم می آید که

قربانی نباید گویند را زیرا چه در راه او در طلب قربت

نمودن باطنی است افکار چه باقی نیست در طلب بر شهیدان

جاءه و گفته و مانند آن پس جمیع نبودن بعد از حلقه جنایت

عنایف است لهذا برای آن قربانی نبوده و گویند

کافی است * مسئله ۶ * مستخرج افکار احرام نبود است برای

همه افکار جمیع کنند پیش از آنکه چهار شرط طواف نباید

همه او ناسد میگرد و باید که او تمام نباید افعال همه را

و قضایای آن را و بر او لازم می آید اعمی قربانی

نمودن گویند و افکار او جمیع کنند بعد از چهار شرط طواف

پایباده از آن همه او فاسد میگرد و در صورت نیز قربانی

نبودن گویند بر او لازم می آید و شافعی رح گفت است که در

هره و صورت همه او فاسد میشود و بر او قربانی نبودن نه لازم

می آید بنا بر قیاس آن بر حج چه همه نیز نه او فرض است

مانند حج و دلیل علمای ما این است که همه سنت است پس

رتبه او از حج کمتر است لهذا در هره و صورت قربانی نبودن

گوسفند واجب است و در حج در صورتیکه بعد از وقت اعراف
 جهای نیاید قربانی نه و درین بین اگر واجب است تا تفاوت
 میان حج و عمره ظاهر گردد * مسئله ۷ * هر که جهای کند
 بقرا و موشی پس او مانند کسی است که عهدا جهای کند
 و در حج فساد احرام و عدم آن و شافعی رح شگفتست که بسبب
 جهای از فساد احرام و موشی حج فاسد نیست و در هر چه این اختلاف
 است در صورتیکه جهای کند کسی زن خوابیده را یا جهای
 کند زن را با کراه و شافعی رح شگفتست که جهای در این صورتها
 بسبب عوارض مذکور جنایت واقع نمیشود و دلیل علیها ما
 این است که فساد حج بسبب جهای بعد از احرام بساعتیان
 معنی استمتاع خاص است و این معنی معدوم نمیشود بسبب عوارض
 مذکور و حج در معنی هرزه نیست زیرا که حالات احرام باعث
 یاد داشتن آن است و هرگز حالات نهان بخلاف هرزه
 والله اعلم

پایل * مسئله ۸ * هر که طواف قدوم
 نماید بی موضوع پس بر او صدقه لازم می آید و شافعی رح شگفتست
 که این طواف معتبر نیست زیرا که پیش از آن صلوات فرموده است

که طواف خانه کعبه بمنزل نیاور است مگر اینکه در وقت
است که خدا ایتعالی در طواف تکلم میفرماید که است نه در نماز
پس وضو شرط طواف است چنانچه شرط نماز است و دلیل
علیهی ما این است که خدا ایتعالی در قرآن مجید امر کرده است
به طواف خانه کعبه بغير قيد طهارت پس وضو برای آن فرض نخواهد شد
و بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند که وضو برای آن سنت
است و اصح این است که واجب است بجهت آنکه بسبب ترک
آن چه نقصان لازم می آید که عبارت است از صدقه و اجابت
آنکه حدیث اتحاد و تخیل صحیح باشد عمل بر آن واجب است
پس بآن وجوب ثابت خواهد شد و بعد از آن بسایند دانست
که طواف قدوم اگر چه سنت است ولیکن بسبب شروع واجب میگردد
و چون در صورت مذکوره بسبب ترک طهارت نقصان در آن واقع شده
پس برای جبر نقصان صدقه واجب خواهد شد نه دم تا کتبی رتبه
آن از رتبه طواف زیارت ظاهراً گردد چه طواف زیارت واجب است
بسبب واجب گردانیدن خدا ایتعالی و همین حکم در طواف
نقل است * مسلسل ۲ * اگر طواف زیارت نماید کسی میوضو
پس بر او قربانی نبوده و گویند لازم می آید زیرا چه طواف زیارت

و گن حجت است و او بسبب ترک طهارت ناقص گرد آن را و این نقصان
 شدیدا است به نسبت نقصانی که در طوایف قدوم واقع میشود
 بسبب ترک طهارت پس در این صورت جبر نقصان بهم نهوده خواهد شد
 ع

* مسئله ۳ * اکثر طوایف زیارت نباید کسی در حالت جنابت
 پس بر او قریبانی نبودن بدیه لازم می آید به جهت آنکه چنانچه
 سرور است از این عباس رض و بجهت آنکه جنابت تعلیل تراست
 به نسبت حدت پس واجب خواهد شد جبر نقصان آن بقریبانی نبودن
 بدیه تا تفاوت میان حدت و جنابت ظاهر گردد و باید دانست
 که آنچه لازم می آید در صورتیکه جمیع اشواط طوائف نباید
 کسی بیوضو یا در حالت جنابت همان لازم می آید
 در صورتیکه اکثر شواط طوایف نباید بیوضو یا در حالت جنابت
 زیرا چه اکثر شی در حکم کل آن شی است و در هر دو ترکیه
 در حالت حدت یا جنابت طوایف زیارت نهوده باشد افضل این است
 که اعاده نماید آن را و اما میباید که در مکّه یا مدینه اکثر اعاده
 نپساید آن را واجب نبی شود بر او و در بعضی مستحب مبسوط
 منکر است که بر او اعاده آن واجب است و اصل این است
 که در صورت حدت اعاده آن مستحب است و در صورت جنابت

واجب است چه بسبب جنابت نقصان شده ید واقع میشود
 و نسبت بنقصانیکه بسبب حدث واقع میشود و بعد از آن باید دانست
 که اگر عاده نیاید طواف را در صورتیکه طواف نموده بود بموضع
 و راودم واجب نمیی شود اگر چه عاده نیاید آن را بعد از گذشتن
 ایام نذر زیرا چه بعد از عاده آن باقی نمیی ماند
 مگر شبهه نقصان بسبب حدث و اگر عاده نیاید
 طواف را در صورتیکه طواف نموده بود در حالت جنابت
 پس اگر عاده نیاید آن را در ایام نذر و او هیچ لازم نمیی آید
 بچه او عاده آن کرد در وقت آن و اگر عاده آن نیاید بعد از ایام نذر
 لازم نمیی آید و راودم نذر را بیکسینه روح بسبب تاخیر آن بنا بر آنچه
 معلوم شد است از مذهب ایهکنیه روح و اگر مراجعت نیاید
 پس وی خستانه خود و حال آنکه او طواف زیارت نموده بود در
 حالت جنابت واجب است بر او که عود کند زیرا چه نقصان
 و رینصورت کثیر است پس امر کرده خواهد شد مرتکب را که عود
 نیاید برای تدارک این نقصان و باید که برای عود احرام جدید
 نیاید و اگر عود نکند و فرستاده نه را پس این نیز کفایت میکند
 و تا میرانچه مذکور شد که این جبر نقصان میشود و لیکن افضلها این

است که عود نهاید و اگر مراجعت نهاید بسوی خانه خود و حال
 آنکه بیوضو طوافت زیارت نهوده بده پس اگر عود نهاید و طوافت
 زیارت اعاده نهاید چنانچه است و اگر فرستادن گوسفند بر این
 قریبانی نبودن در حرم پس این افضل است زیرا چه نقصان درین صورت
 کم است و در فرستادن گوسفند نفع فقراست * مسئله ۴ * اگر
 شخصی پیش از آنکه بیاوردن طواف زیارت مراجعت نهاید
 بسوی خانه خود پس بر او واجب است که عود نهاید به آن احرام
 چه او هنوز از آن احرام جلال نشد است در حق جمیع تا آن زمان
 که طواف زیارت قیام * مسئله ۵ * هرگاه طواف صد مرتبه
 نهاید بیوضو پس بر او صدقه لازم می آید زیرا چه رتبه طواف
 صد مرتبه است از رتبه طواف زیارت اگر چه طواف صد را واجب
 است و از این جهت که روح مرده است که در صورت مذکور قریبانی
 نبودن گوسفند واجب است و این که آنچه مذکور شد که صدقه واجب
 است اصح است و اگر طواف صد مرتبه در حالت جنابت کند پس
 بر او قریبانی نبودن گوسفند لازم می آید چه درین صورت نقصان
 کم است و لیکن هرگاه رتبه طواف صد مرتبه است از رتبه
 طواف زیارت پس استغسان نهوده شدن درین صورت بر کس گوسفند

* مسأله ۶ * هر که ترک نماید از طواف زیارت سه بشو طواف

یا کعبه را آن پس بر او قربانی نمودن کوسفند لازم می آید زیرا چه

بسیب ترک نمودن آن نقصان اندک است پس این نقصان مانده آن

نقصان است که بسیب طواف نمودن بیوضو یا قته می شود پس

لازم خواهد شد که برای بیانی نمودن یک کوسفند و هر چه تصور است اکثر

مراجعت نماید بسوی خانه خود پس جایز است ویرا که عود نکند

و کوسفندی فرستد بنا بر آنچه مذکور شد که بسبب آن جبر نقصان

خاص می شود * مسأله ۷ * هر که ترک کند چهار شوط از طواف

زیارت پس احرام او با نی میباید همیشه تا آن زمان که

طواف زیارت نماید زیرا چه درین صورت اکثر متروک شده

است پس چنان شد که شکو یا طواف زیارت اصلا نکرد است

* مسأله ۸ * هر که ترک نماید طواف صدر را یا چهار شوط

را آنرا پس بر او لازم است که قربانی نماید کوسفند زیرا

زیرا چه او ترک کرده است واجب را بسمایا اکثر آن را ولیکن

مادامیکه در مکه است امر نموده می شود سر او را باینکه ادا

نماید طواف صدر را تا ادای واجب در وقت خود متحقق شود

* مسأله ۹ * هر که ترک نماید سه شوط را از طواف صدر پس

بر او صدقه لازم می آید * مسئله ۱۰ * هر که طواف واجب نماید
در اندرون حطیم پس اشکر او هنوز در مکه است باید که اعاده
آن نماید زیرا چه طواف نبودن از نما و رای حطیم واجب است
بنابر آنچه سابق مذکور شد که حطیم جزوی از اجزای خانه کعبه
است پس در صورت مذکوره در طواف او نقصان واقع
میشود لهذا باید که مادامیکه در مکه است اعاده آن نماید
پنجاه تا طواف از هر وجه مشروع متعقیف شود و متعاقباً اشکر
اعاده طواف نماید بگذرد حطیم فقط کفایت میکند زیرا چه
در این صورت نیز تدارک آن میشود و طریق آن این است که طواف
شروع نماید از خارج حطیم از جانب راست خود تا آنکه برسد
پای حطیم و بعد از آن داخل شود در قریحه که ما بین حطیم و خانه
کعبه است و بیرون شود از جانب دیگر و به همین طور نماید هفت
بار پس اشکر مراجعت نماید بسوی خانه خود بی آنکه اعاده
طواف نماید بگذرد حطیم پس بر او دم لازم می آید زیرا چه
در طواف او نقصان شد به سبب ترک نبودن طواف بگذرد ربع
خانه کعبه چه حطیم قریب ربع خانه کعبه است و صدقه در این صورت
کفایت نمیکند * مسئله ۱۱ * هر که طواف زیارت نماید

بهیوش و طواف صدر نماید دو آخر ایام تشریفات با وضو پس بر او
 هم لازم می آید و در این صورت اگر طواف زیارت نمائید
 در حالت جنابت پس بر او عدم لازم می آید نزد ایهک نهیغه روح
 و صاحبی روح شگفته اند که بر وی گندم لازم می آید زیرا چه
 در صورت اول طواف صدر منقلب نمی آید شود بسوی طواف
 زیارت احسن طواف صدر طواف زیارت نمی آید و زیاده
 طواف صدر واجب است و اعاده طواف زیارت واجب نیست
 در صورتیکه بی وضع طواف زیارت نبوده باشد بلکه
 مستحب است پس در صورت اول طواف صدر منقلب نکند و آید
 شد بسوی طواف زیارت و در صورت دوم منقلب می شود
 طواف صدر بسوی طواف زیارت زیرا چه در این صورت اعاده
 طواف زیارت واجب است و در این صورت هرگاه طواف
 صدر منقلب شد بسوی طواف زیارت یعنی طواف صدر
 طواف زیارت کثرت پس لازم آمد که طواف صدر متروک
 شد و طواف زیارت موخر واقع شد از ایام نکر پس بسبب
 ترک نمودن طواف صدر هم واجب خواهد شد بسا لا تفاسد
 و بسبب تاخیر طواف زیارت هم لازم خواهد شد نزد ایهک نهیغه

روح نه نزد صاحبین روح ولیکن مرتکب را امر نموده خواهد شد یا اینکه اعاده نماید طواف صدر را مادامیکه در مکه است و بعد از مراجعت نمودن از مکه بسوی خانه امر کرده نمیشود و پیرا باینکه اعاده نماید طواف صدر را بنا بر آنچه مذکور شد * مسأله ۱۲ * هر که طواف و سعی نماید بر ای صحره یا بر وضو و بعد از آن حلال شود پس مادامیکه در مکه باشد باید که اعاده هر دو نماید زیراچه در طواف نقصان واقع شده است بسبب حدث و سعی تابع طواف است پس اگر اعاده نماید بر او هیچ لازم نمی آید بجهت مرتفع شدن نقصان بسبب اعاده و اگر پیش از اعاده مرتکب مراجعت نیاید بسوی خانه خود پس بر او دم لازم می آید بسبب ترک طهارت در آن و درین صورت امر کرده نمی شود مراورایا اینکه عود نماید زیراچه حلال گشتست بسبب ادا نمودن رکن و نقصان بسبب حدث اندک است و مانع ادای رکن نیست و بجهت سعی بر او هیچ لازم نمی آید زیراچه او سعی نمود است بعد از طوافیکه معتبر است شرعاً لهذا اگر اعاده نماید طواف را نه سعی را بر او هیچ لازم نمی آید بنا بر روایت صحیح * مسأله ۱۳ *

هر که سعی نماید همان صفا و مروءه یعنی ترک کند آن را
 در حج خود پس بر او دم لازم می آید و حج او تمام میشود
 و زیاده سعی نمودن میسران صفا و مروءه از جمله واجبات
 است نزد علما یا ما پس بسبب ترک آن دم لازم خواهد شد
 نه تساهل حج * مسئله ۱۲ * هر گاه افاضه نماید از عرفات
 پیش از امام پس بر او دم لازم می آید و شافعی رح گفتست که
 پرو هیچ لازم نیست آن زیاده رکن حج و قوف بعرفات است
 بمطابق نه امتداد آن و در صورت مذکور ترک نشد است منکر
 امتداد آن پس بسبب ترک آن هیچ لازم نخواهد شد و دلیل
 علما یا ما این است که استناد ما ندین در عرفات و دوام آن تا بقرب
 آن کتاب واجب است چه پیغمبر صلعم فرمود است که افاضه نماید
 از عرفات بعد از غروب آن کتاب پس بسبب ترک آن دم لازم خواهد شد
 بخلاف آنکه اگر امام و قوف بعرفات نماید در وقت شب
 و استناد ما ندین در آن در وقت شب چه درین صورت اگر کسی پیش
 از امام افاضه نماید بر او هیچ لازم نیست آن زیاده دوام و قوف
 آن واجب است بر کسی که و قوف بعرفات نماید هر روز نه در شب
 در صورت مذکور اگر آنکس بعد از افاضه و در نماید بعرفات

بعد از غروب آفتاب ساقط نمی شود و میگوید واجب شده است بر او

بسبب افاضه نمودن پیش از امام قبل از غروب آفتاب

و این بنا بر ظاهر روایت است و وجه آن این است که واجب مذکور

ترک شده است بسبب عود نمودن او بعد از غروب آفتاب و تدارک

آن نمی شود و اشک عود نباید آنکس به وقت قبل از غروب

آفتاب پس در این صورت اختلاف است در سقوط دوم مذکور

* مسئله ۱۵ * هر که وقوف بهر دلقه ننشاید و ترک کند

آن را پس بر او دم لازم می آید زیرا چه سو قوف بهر دلقه نمی

واجبات است * مسئله ۱۶ * هر که ترک نماید روی چهار را در

جمع این سه آن احسنی یکروز نیز نمی شناید پس بر او دم

لازم می آید زیرا چه در این صورت نیز ترک واجب می افتد می شود

و تنذایست می کنند برای آن دم واحد و برای هر روز آن دم

عاید شده لازم نیست زیرا چه همه و می باشد و واحد است چنانچه

در حلقه تجزیه است حلقه مستعد که واقع شود در حیر و وقت آن

یکدم کفایت میکند و برای هر یک دم عاید شده لازم نیست

چون امر حلقه جنس واحد است و باید دانست که ترک

روی چنانچه تلف نمی شود و مشعر به غروب آفتاب در آخر ایام می

راجه رمی عبادت نیست مگر در ایام مذکوره که آن را
 ایام نصر میگویند و مبادا مپیکه آن ایام باقی است اعاده رمی در آن
 ممکن است پس ترک آن متعاقب نمیشود مگر بعد از گذشتن
 ایام مذکوره و اشکر اعاده آن نباید در آخر ایام نصر پس باید
 که بتر تیمب اعاده نماید اعنی اول رهی جمرة عقبه نماید
 و بعد از آن رمی نماید جمرة را که متصل مسجد خیف است
 و بعد از آن رمی نماید جمرة را که بعد از آن است و همچنین
 سه بار نماید و در این صورت نزد ائمه کتبیة روح پرودم لازم می
 آید بسبب تاخیر نمودن آن وقته صاحبین روح بسبب تاخیر آن
 هیچ لازم نمی آید و اشکر ترک نباید کسی رمی یکروز را پس
 بر او دم لازم می آید زیرا چه رمی یکروز نسک تمام است
 و هر که ترک نماید رمی یکی از چهاره های ثلاثه را پس
 بر او صدقه لازم می آید زیرا چه رمی هر سه جمرة در این
 روز نسک واحد است پس هم بصورت متروک شده اقله او صدقه
 لازم می آید و اشکرا کثر از نصف را ترک نماید دم لازم می آید
 و در حدیث ۱۷* هر که ترک نماید رمی چهاره عقبه را نیز صدقه پس
 او لازم می آید زیرا چه رمی نمودن چهاره عقبه کمال رمی در روز

است و همچنین است حکم اکثر ترک نباید از هفت سنگریزه اکثر آن
را اکثر ترک کند یک سنگریزه یا دو سنگریزه را یا سه سنگریزه را
پس در این صورت ببقا بل هر سنگریزه نصف صاع گندم صدقه ده
بشرطیکه قیمت آن بقدر ارقیعت یک گوسفند نرسد پس در این صورت
هر قدر که خواهد کم نباید زیرا چه متروک در این صورت اقل
است پس بجهت دفع این نقصان صدقه در تسایع میکند
* مسند ۱۸ * هر که تاخیر نماید حلقه را تا آن زمان که ایام
فکر بشکند پس بر او دم لازم می آید نزه ایستغفار روح و همچنین
اگر موخوین نماید طواف زیارت و از ایام خمر و صا حبی روح گفته اند
که درین هر دو صورت هیچ لازم نمی آید و همچنین اختلاف است
در تاخیر نمودن و میوه هر صورتیکه نسبت موخوین مقدم اند نباید بر
نسبت مقدم چنانچه حلقه نماید قبل رمی یا نعره نماید قارن قبل رمی
یا حلقه نماید قبل از دفع و دلیل صا حبی روح این است که در این صورتها
انچه فوت میشود پس تدارک آن میشود بسبب قضای آن پس بعد از
قضای آن چیزی دیگر لازم نخواهد شد و دلیل ایستغفار روح یکی این
است که این مسعوه رض گفته است که هر که مقدم نماید نسکی را پس
بر او دم لازم می آید و دوم این است که دم لازم می آید در صورتیکه

تا خیر نماید چه بر آن مکان آن که معین است چون تاخیر نهد و در
 احرام از مہمات آن پس هیچکس هم لازم نخواهد شد بسبب تاخیر
 نبودن چیزی از زمان آن کلمه معین است * و بعد از ۱۹ * هر که
 حلف نماید و رایام نهد در غیر این مومن حرم پس بر او دم لازم می آید
 و هر که «چرا» میگوید بعد از آن از حرم بیرون رفته و در نیاید پس
 بر او دم لازم می آید نزد طرفین روح و ابویوسف روح گفتست که بر او
 هیچ لازم نمی آید و این قول ابی یوسف روح هر جا معصوم در حلف
 هر که کند «مذکور است و در حلف حج کند» مذکور نیست و بعضی
 گفته اند که در حلف حج کند «دم لازم است بالاتفاق زیرا چه
 سنت جاری شده است با اینکه حج کند» حلف می نماید
 و معنا که زمین حرم است و اما اصح این است که در حلف حج
 کند «نیز اختلاف است میان ابی یوسف روح و میان طرفین روح و ابی
 یوسف روح میگوید که حلف مختص نیست بهرم زیرا چه بهرم بر صلح
 و اصحاب وی معصوم شدن بودند و روحان بدیده حلف نموده بودند
 در غیر حرم و دلیل طرفین روح این است که حلف در حج بسبب بیرون
 آمدن است از احرام حج مانند سلام در آخر نماز پس از واجبات
 حج و اذان بود چنانچه سلام در آخر نماز واجب است و هر گاه

چنین شد پس مآخذش خواهد بود بحرم مانند بچ قربانی
و جواب نزد لیل ایوبوسف رح این است که بعضی از اجزای حد یبیه
زمین حرم است پس احتمال است که بیهیم صاع و اصحاب وی
در حد یبیه حلف نموده باشند در حرم و حاصل کلام این است
که حلف نزد ایوبوسف رح مقید است بدو چیز یکی زمان که عبارت
است از ایام محرم و دوم مکان که حرم است و نزد ایوبوسف
رح بهیچ از این مقید نیست و نزد مکید رح مقید است به مکان
نه زمان و نزد فرح مقید است به زمان نه به مکان و بسایه
هائست که این اختلاف در تقیید آن در حق و جوب دم است
و اختلاف نیست در این که بسبب حلف حلال میشود محرم
مسئله ۲۰ حلف و قصد رهبره موقت بزمان نیست بالا چه
زیرا چه اصل رهبره موقت نیست بزمان بضاق مکان چه آن مقید
است به مکان پس اگر رهبره کننده بعد از ادای رهبره بیرون رود از حرم
بیرون آنکه قصد نماید و بعد از آن پیش از قصد بازگردد به حرم و دم حرم
قصد نماید پس درین صورت برادر هیچ نمی آید بالاتفاق زیراچه
لوقصد کرد در مکان آن *مسئله ۲۱* اگر حلف نماید قاری
پیش از آن قربانی پس بر او دم لازم می آید نزد ایوبوسف رح

یکی بسبب حلق نبودن در غیر وقت آن چه وقت حلق بعد از ذبح است
 و دوم بسبب تاخیر نبودن ذبح از حلق و نزد صاعقه و رح و اجب
 نهی شود برا و مکرر دم واحد که همان اول است و بسبب تاخیر
 نبودن ذبح از حلق چیزی لازم نمی آید بنا بر آنچه سابق مذکور
 شده است و الله اعلم

قصص * مسأله * صید بر حرام است بر مکرر
 و نمید بحر حلال است مرا و ران پیرا چه حد ایتعالی در قرآن مجید
 فرمود است که حلال کرد انید شد است برای شما صید بحر
 تا خرطیه و باید دانست که صید بر عبارت است از جانور یک
 تولد و خوا بشکاه آن در هر باشد و صید بر عبارت است
 از جانور بکه تولد و خوا بشکاه آن در آب باشد و صید عبارت است
 از جانور یک و حشت نهاده از انسان و فکر یزد از و با عتبار
 اصل خلقت و پیغمبر صلعم از ان مستثنی نبود است پنج جانور را
 یکی کلب کنده و دوم کرک و سیوم غلیو از و چهارم
 زاغ که آن را به پی غراب میگویند و پنجم مار و کژدم این جانورها
 اند از قصه ایذای انسان می نیایند و مراد از غراب در اینجا
 آن غراب است که چینه می خورد و همین مر و نیست از این است

روح * مسئله ۲ * اگر محرم قتل کند صید پرا یا دلالت کند
 بر آن کسی را که او کشته آن را پس بروجزای آن لازم
 می آید و دلیل صورت قتل این است که خدا ایتعالی در قرآن
 محبین فرموده است که قتل مکنید صید را در الحلیکه شما محرم
 باشید و کسیکه از شما قتل کنند آن را عیدای پس جزای آن مثل
 آن صید است از چهار یا سه تا آخر آیه و در صورت دلالت
 اختلاف است چه شافعی رح میگوید که درین صورت جزا
 لازم نمی آید زیرا چه تعلق جزا به قتل است و دلالت غیر قتل است
 پس دلالت محرم مانند دلالت نبودن غیر محرم است بر صید حرم
 و دلیل علیای سابق حدیث ابی قتاده رض است که سابق
 مذکور شد و دوم این است که عطارح که یکی از علمای تابعین
 است گفته است که بروجو مجزای بر دلالت کننده اجماع است
 و سوم این است که دلالت مذکوره از محظورات احرام است
 زیرا چه صید در امن است بسبب وحشت و گریختن و مخفی
 شدن و پوشیدن از چشم انسان و بسبب دلالت مذکوره این امن
 از آن فرایل می گردد پس دلالت مانند اختلاف است و چهارم
 این است که محرم بسبب احرام خود التزام ترک تعرض صید

نبود است پس او ضامن خواهد شد بسبب ترک نمودن چیزی که
 اول التزام آن نبود است مسائلم موعود و دیکه ترک نماید
 قضا و قضات و ویراست را باینطور که ولایت نماید سر آن مرد و
 را بخیلاف غیر مستحرم که ولایت کند بر حیدر حرم به از التزام
 ترک تعرض آن نگیرد است و مال و این است که برای و نیز جزای آن
 لازم است بنابراین چه مریست از ابی یوسف روح و باید دالت
 که دالتیکه موجب جزا است باینطور است که شخص مدلول مطلق
 نباشد بر مکران صید و مدلول تعدی یک اونهاید در دالت
 و قول او را باور کند حتی اگر مدلول تعدی یک اونهاید و قول
 او را باور نکنند بلکه قول غیر او را باور نمایند پس در صورت برادر
 ضیمان و جزای آن لازم نمی آید * مسأله ۳۱ * اگر دالت
 کند حلال بر صید حرم کسی را پس بر او هیچ لازم نمی آید
 بنابراین چه مریست که اول التزام ترک تعرض آن نکرده است
 * مسأله ۳۲ * در صورتها نیکه جزا لازم می آید پس در آن عامه
 و ناسی بر است زیرا چه موجب جزا اطلاق است و آن در هر دو
 صورت یافت می شود پس در هر دو صورت جزا لازم خواهد شد
 مانه ضیمان مال و نیز اگر شخصی نه صید را بینه او بعد از آن نه

آن را شخصی دیگر پس اول را مبتدی میگویند و دوم را عاید
و نیز باید دانست که چنانچه بسوی منزل کردن صید جزای آن لازم
می آید بر معتمد مبتدی هیچچنین لازم می آید جزای آن بر عاید
و بر آنچه آنچه موجب جزا است و بار دوم متعاقب است چنانچه
متعاقب است و بار اول * مسئله ۵ * جزا نزد شیخین رج این
است که قیمت نهوده شود صید در مکانی که در آن کشته شد است
یا در مکانیکه قریب است از آن وقتیکه آن صید در بر وی با این
باشد پس باید که قیمت آن نباید دوم عادل و بعد از آن
معتمد مذکور مستشار است و رایز که اگر خواهد بآن
قیمت خرید کند هدیه را و ذبح کند آنرا اگر بآن قیمت
خریدن هدیه می کند باشد و اگر خواهد بآن خرید کند طعام
را و تصدق نماید آنرا یا بطوری که بهر مسکین آنرا نصف صاع
بخشد یا یک صاع از خرما و جو بدهد و اگر نخواهد روزی
دارد بطوریکه در آن روز خواهد آمد و مکعبه و شافعی رج گفته اند
که واجب است در صید نظیر آن در صورتیکه نظیر آن باشد
پس در آن دو گفتار شک و سفسه واجب میشود و در خرما و جو
عناقی واجب است اعطای بزغال و در بر جوع اعطای سوس و شتر

جگره واجب است اعني بزخاۃ چهار ماه و در نعامه اعني شتر
مرغ بد نه واجب است و در شكور و خوكا و واجب است زير اچه
نعم ايتعالي در قرآن مکتوب فرمود است که پس جزاي آن
مثل آن جانور يست که کشته است مكرم آن را از جنس نعم
اعني چارپايه و مثل صيده مقتول آن جانور چيز يست که مشابه
مقتول باشد بصورت زير اچه قيمت نعم اعني چارپايه شکر فته
تپيشه و واصحاب رضى واجب کرد انبياء اند نظير را با اعتبار
خالقت و صورت در صورتی که قتل کند مكرم نعامه را يا آهورا
يا شکور و خور را يا نعم شکور و اچنانکه بيان کرد شد و هيچچنين
بيعه بهر صلعم فرمود است که ضريح اعني گفتار صديق است و در آن
شکوستند و واجب است و در صورتی که نظير آن نباشد چون
هفتور و کبوتر و مسانند آن پس در بيه صورت نزد مکتوب در ح
قه بآن واجب ميشود و هرگاه نزد مکتوب هر چه قيمت واجب باشد پس
قول او درين هنگام مانده قول شيعين روح است و شافعي روح ميگويد که
در کبوتر گوسفند و واجب است بنا بر آنکه مشابهت است ميان کبوتر و
گوسفند يا اعتبار خوردن آب و آنچه کبوتر بیکدم
آب ميتخورد مانند گوسفند بخلاف پرند هاي ديگر و هيچچنين

از آن که وقت مشابیه با او نگویند است و دلیل شیخین روح این است
 که مثل مطالت عبارت است از مثل صورت و معنی و حمل کردن آن
 مذکور به مثل مطالت میکن نیست چه یک حیوان مثل حیوان دیگر نیست
 اگر چه هر دو از یک جنس باشند پس چگونه مثل آن خواهد
 شد در صورتیکه یکی خلاف جنس دیگر باشد و هرگاه که
 آن بر مثل مطالت میکن نیست پس حمل نمودن او شده بر مثل
 معنوی که عبارت است از قیمت بجهت آنکه آن معهود است
 در شرع چنانچه در حقوق عباد یا بجهت آنکه مثل معنوی مراد
 است یا لاجماع یا بجهت آنکه مثل معنوی عام است اعنی در
 جمیع انواع جائز یا فاقه میشود و مثل باعتبار صورت خاص است
 اعنی در جمیع انواع جائز یا فاقه نمی شود و همچنین در حدیث
 مذکور از قول پیغمبر صلعم گفته هر ضعیف شکو سفند است نقد بر جزا
 و شکو سفند مراد است نه تعیین آن و بعد از آن باید دانست که حق
 است یا نه و نه در حدیث یا اطعام یا مرده اختلاف است بر این وجه
 که شیخین روح میگویند که این اختیاس امری است که را است و
 هر که از این سه چیز را که مراد است اختیار نماید و معنی و شاقی روح
 گفته اند که آن اختیار مرده را است پس اگر چه که در این سه چیز

بهدی واجب میشود نظیر مایا بر آنچه مذکور شد و ذکر حکم نهایی
 و طعام یا بر وجه پس آن واجب خواهد شد موافق قول شیخین رح
 و دلیل شیخین رح این است که تغییر و احیاء را در چیزی
 مشروع است برای آسانی در حق کسی که آن چیز را واجب است
 پس اختیار در آن مواز خواهد شد چنانچه در کفاره یمن و دلیل
 میگوید و شافعی رح این است که در قول او تعالی فجزا مثل
 ما قتل من النعم یا حکم به ذوا عدل منکم هد یا الایه لفظ هد یا
 منصوب است بجهت آنکه تفسیر است یوای قول او تعالی یا حکم به
 یا مفعول حکم حکم است و بعد از آن ذکر طعام و صیام یا حکم به
 ای بلفظ او مذکور است پس اختیار هر دو حکم را خواهد بود
 و جواب علمای ما این است که لفظ کفاره معطوف به جزا است
 نه بر لفظ یا باید لیل اینکه کفاره مرفوع است و یا منصوب
 و اعراب معطوف و معطوف علیه مختلف نمی تواند شد
 همچنین قول او تعالی او عدل ذلک صیام مرفوع است پس ذم
 مذکور دلالت نمیکند بر اختیار هر دو حکم و جزا این نیست که رجوع
 پسوی هر دو حکم لازم است در قیامت کردن چیزی که تلف
 شده است و بعد از آن اختیار کسی را است که جزا بر او واجب شده است

* مسلسل ۴ * حکمین را باید که قیمت آن صید نپسایند
 در موضعی که کشته است زیرا چه در قیمت آن تفاوت میشود با اعتبار
 تفاوت مکان پس اگر آن موضع فرو میسایان باشند که
 در آنجا فروخته نمی شود صید پس در بعضی صورت اعتبار نهاده می شود
 قریب ترین موضعی که فروخته میشود * مسلسل ۵ * و قفا گفته اند
 که برای قیمت فروتن آن صید یک شخص عاقل کافی است و اگر
 دو کس باشند اولی است چه آن احوط است و از احتیاط غلط بعد
 چنانچه هر چه در حق عباد و بعضی گفته اند که
 در اینجا دو کس معتبر است بنا بر نص * مسلسل ۸ * هدی ذبح
 کرده نمی شود مگر در مکه زیرا چه در قرآن مجید چنین مذکور است
 و طعام دادن مساکین در غیر مکه نیز جایز است و شافعی برح
 میگوید که آن نیز در غیر مکه جایز نیست بنا بر قیاس آن
 بر هدی بسبب آنکه مقصود از آن توسعه است در حلقه مساکین
 حرم و این معنی مشترک است میان هدی و طعام و علفی میگویند
 که ذبح کردن هدی عبادت است غیر معقول الهی خلاف قیاس
 و عقل است پس آن مختص خواهد بود به کسان خاص
 و این مانع خاص گویان آن در شرع آمده است و ماصیقه

پس آن عبادت معقول است در هر مکان و زمان و همه چیز در روز
 داشتن جایز است در غیر مکّه زیرا چه روز عبادت است در هر مکان
 پس اگر کسی را ذبح کنند در کوفه و بخوراند مسکینان را
 طعام واجب ادا میشود بشرطیکه قیمت آن هدی برابر قیمت
 طعام واجب باشد زیرا چه ذبح کردن آن قایم مقام طعام نمی شود
 * مسئله ۹ * و تئیکه مکرم مذکور اختیار نماید هدی را بایه
 که هدی نماید چیز را که برای اضعیفه جایز است زیرا چه
 از مطلب اسم هدی همین قبیله میشود و معصوم و شاقی روح
 گفته اند که کفایت میکند برای آن جانور کوچک اهلی و سحر
 زیرا چه اصحاب رض واجب نکردند آن در بیتاب عناق
 و جفّه را و نزد شیخین روح ذبح نکردن صغار جایز است هر چند
 طعام آنرا اگر آن را ذبح کند و به مسکینان تصدّق نماید واجب
 ادا می شود * مسئله ۱۰ * اگر مکرم مذکور اختیار نماید
 طعام را قیمت نهوده میشود آن صید بطعام نزد علمای مائمه را چه
 واجب نیست مگر جزای آن صید و ضمان آن پس اعتبار نهوده خواهد شد
 قیمت آن صید و بعد از آن هرگاه خرید کنند بقیمت آن طعام
 را بایده که تصدّق نماید آن را باینطور که هر مسکین را نصف

صاع از گندم و یک صاع از خرما و جویدند و جایز نیست
 که بد هدی بیک از مسکینان کم از نصف صاع زیرا چه طعام میست
 مذکور است درین باب چهار نموده میشود بر طعامیکه معهود است
 در شرع * مسلمانان اکثر اختیار کنند معهود مذکور روزه را
 پس درینصورت نیز قیمت نموده میشود آن قیمت بطعام و
 بعد از آن باید که بهتقابل هر نصف صاع از گندم یا یک صاع از
 خرما و جو یک روزه دارد زیرا چه اندازه نمودن قیمت
 آن صیغه نروزه ممکن نیست پس اندازه نموده خواهد شد بطعام
 و اندازه نمودن روزه بر وجه مذکور احسن اعتبار نمودن
 یک روزه بعوض نصف صاع از گندم و یا یک صاع از خرما و جو
 معهود معلوم است در شرع چنانچه در باب فدیة روزه در حق
 مشیخ فانی چنین آمده است پس اکثر بعد از اندازه نمودن
 روزه بروید مذکور کم از نصف صاع از گندم یا قیمت آن پس
 درینصورت آن شخص مختار است درینکه اکثر خواهد
 نمود قساینها آن را بنظر او اگر خواهد عوض آن یک روزه
 دارد چدروزه کم از یک روز مشروع نیست و هیچنیز در صورتیکه
 واجب شود طعام بکسب از طعام یک مسکین مختار میشود اگر

خواهد رفت از این جهت طعام بد دهد به سگ من با عود آن بگرد
 و روز دوازدهم بنابر آنچه مذکور شد * مسلسل ۱۲ * اگر مکرر روح
 کند صیدی را یا هر کس که مری آن را یا ببرد عضوی از اعضای
 آن را پس اوضاع آن میشود بقدر نقصان بقا هر قیاس بعضی
 مثل چنانچه در حقیقت عباد * مسلسل ۱۳ * اگر ببرد
 طایر را یا ببرد پای صیدی را یا بدن هر چه که آن صید را یا از
 انسان گریختن نتواند پس در این صورت تمام قیمت آن لازم
 می آید زیرا چه هر گاه آن گریختن آن را شکست و دور کرده
 پس آن را از من نیاند از اینکه کسی بشکند آن را پس جزای آن
 در اول لازم خواهد شد * مسلسل ۱۴ * هر که بشکند بیضه نعامه
 و پس او قیمت آن لازم می آید بجهت آنکه بدن مری و بست
 از امر تلوم متنبی علی و این عیاس رض و بجهت آنکه بیضه اصله
 صید است و قایمیت ازین داوره که صید گردد پس بیضه مادی میگردد
 قیاسه نمیشد بهتر آن صید را غنیمت نبرد میشود احتیاطا
 پس اگر بعد از شکستن بیضه بچه مرده را ببرد آنرا پس بر او
 قیمت بچه زنده لازم می آید و این را بواسطه آنست و مقتضای
 قیاس این است که هر که بیضه را شکست و بیضه را از آن لازم نماند

شود و پیراچه حیات آن بچه غور معلوم است و وجه استخوان این
 است که بیضه مهیا و آماده است برای اینکه از این بچه و نه
 برآید و شکستن بیضه پیش از وقت برآمدن بچه سبب مرگ آن بچه
 است پس بنای حکم بر سبب مذکور نهوده خواهد شد بنابر
 احتیاط این که اگر کسی عصبی و سنگی بزنده بر ششم ت هو و بیست از ه
 آن ت هو بچه مرده را و خود هم بپزد پس هوا و قیحت آن ت هو و بچه
 هر دو لازم می آید * مسئله ۱۵ * اگر قتل کند غراب یا غلیوان
 یا کلب یا مار یا کرم یا موش یا کلب گزنده را پس جزای آن لازم نمی
 آید زیرا چه پیغمبر صلعم فرمود است که پنج چیز از جمله فراست
 است پس کشتن آن روا است در حل و حرم بغیر جزا و آن پنج چیز
 این است غلیوان و مار و کرم و موش و کلب گزنده و نیز فرمود است
 که محرم را کشتن این پنج چیز جایز است و در بعض روایات ذکر
 کرگ مد است و بعضی گفته اند که مراد از کلب گزنده درین
 حدیث گزگ است و جایز است که گفته شود که اگر کرم معنی سنگ نزنند
 است و مراد از غراب آنست که جیده میخورد و خطا می کند
 نه پس را باطاهر در تناول یعنی هر دو را میخورد چه این جانور را
 بپزد یا نپزد یا نه و اما عقبت شده از این حدیث گویند

پس آن مستثنی است چه آن را غراب نمیگویند و نه ابتداء میکند
 یا یذای انسان را زاینده یقیناً روح مرویست که کلیت آن زاده و غیر آن
 و کلیت اهلی و غیر اهلی همه را بر است زیرا چه معتبر در آن جنس
 است و هیچکس موش خسانشکی و موش وحشی را اهلی همه را بر
 است و صفت اعتی سوس مسار و پر بوع آن چهل پنجم فواست که
 مستثنی است نیست چه آن هر دو ابتداء نمیکند یا یذای انسان
 * مسیله ۱۶ * بسبب کشتی پشه و مور و کیک و کله و گس جزا
 لازم نمی آید چه این چیزها از جمله صید نیست و هم از یذای انسان
 متولد نیست و مودی است یا اعتبار متغیای طبیعت و مراد از مور
 آن مور است که ایذا برساند خواه سیاه باشد یا زرد و ما مور یکده
 نمبر سانده پس کشتن آن مباح و روا نیست و این اثر بکشد آن را مکرم
 چیزی آن لازم نمی آید زیرا چه از جمله صید نیست و نه متولد از بدن
 است * مسیله ۱۷ * اگر مکرم قتل کند سپس را لازم است مر او را
 که صدقه دهد هر قدر که خواهد چون یک مشت شکند
 زیرا چه سپس متولد میشود از چرک بدن و در جامع صغیر مذکور
 است که بخوراند مسکین را چیزی و این دلالت میکند بر
 آنکه قاتل سپس را کفایت میکند که بخوراند مسکین

و آنکه چیزی برسدیل ایاحت اشکر چه از این شهر یا حاصل نشود
 مسکین را مانند پاره نان * مسئله ۱۸ * اشکر معسر م قتل
 کند ملحق را لازم می آید که صدقه ده هر قدر که خواهد
 ویراچه ملحق از جهله صید بر است زیراچه صید آن را میگویند
 که کفر قبه نشود مگر بحیله و شکر نیاید و مقصد میگیرد آنرا
 و کفر قتی آن مقصود وی است و هر گاه قبیله آن بسیار کم
 است زیراچه معسر رضی گفتست که یک خر ما به تو است از یک
 مایع ایند گفته شد هر قدر که خواهد بدهد * مسئله ۱۹ *
 معسر اگر بدین کند یا خد را هیچ چیز بر او لازم نمی آید زیراچه
 یا خد از جهله هوام و حشرات است پس آن مانند خنفسه و ورع
 است و نیز کفر قتی آن بغیر حیله ممکن است و هیچ چیز بر او
 مقصود نگیرند نه پیش و پس آن از جهله صید نیست * مسئله ۲۰ *
 هر که شیره و شد از صید حرم یوس بر او قبیله آن لازم می آید
 زیراچه شیر از اجزای صید است پس مانند صید خواهد بود در سنگم
 * مسئله ۲۱ * هر که بکشد صید را خد ماکول الی الخ
 نیست پس شیره و غیره که از جنس ورنده است پس بر او
 جزای آن لازم می آید مگر آن درنده که استثنای خود است

آنرا اشارع چون کلب بکنند و غیره که مذکور شد چه جزای
آن لازم نمی آید و شافعی رح گفتست که بسبب کائنات
درنده چون شیر مثلاً ذوالانرم نمی آید زیرا که آن متغضای
طبیعت مودعی است پس آن به داخل است و پند فاسق که مستغنی
نموده شد است و نیز کلب بکنند و مستغنی است و اسم کلب
بچه چرخ درنده هارا شام است از موی لغت و دلیل عیای ما این
است که درنده صید است بجهت آنکه وحشی است که بغیر
حیله شتر قتی آن می کن نیست و گز قتی آن مقصود گیرنده
میشود برای بوسه آن یا برای شکار کردن آن یا برای دفع
ایندای آن و قیاس آن بر بناج جانور فواست جایز نیست زیرا که
است قیاس نمودن شود بر آن که دینج که مذکور است باطل
میشود چه زیاده میشود بر آن و جواب شافعی رح این
است که اسم کلب واقع نمی شود بر دنده ها باعتبار
عرف و عرف غالب است بر لغت و باید دانست که
جزای که لازم می شود بسبب کشتن غیر ماکول اللحم
باید که زیاده نباشد از قیمت یک کوسه و زعفران گفتست
که جزای آن لازم می آید هر قدر که باشد چنانچه گفته شد حکم است

در ما کول اللکم و دلیل علمای مایکی این است که بتغییر صلعم
 در موه است که ضیع صید است و بسبب کشتن آن گوسفند لازم
 می آید و دوم این است که اعتبار قیمت آن بجهت انتفاع است
 بجز آن نه بجهت آنکه آن مودی و درنده است که
 حمله میکند بر انسان و بنا بر جهت مذکور ظاهر اقیبت آن
 زیاده نیستی شود از قیمت یک گوسفند * مسئله ۲۲ * اعتبار
 درنده حمله نماید بر محرم و محرم آن را بکشد پس درین صورت
 بر او هیچ لازم نیست آید و ز قرح کشتست که درین صورت نیز
 جزای آن لازم می آید بنا بر قواس آن بیشتریکه حمله نماید
 و بکشد آن را محرم و دلیل علمای مایکی این است که بهررض
 کشتست درنده را و بجهت آن هدی ساختن ققاری را و گفت که
 ما البته اکتشیم آن را و ازین معلوم شد که اگر استدار حمله از
 جانب آن میشد چیزی لازم نمی آمد و دوم این است که
 محرم را تعرض آن منع است و دفع نمودن ایذا از ذات خود
 منع نیست لهذا الزام چنانچہ شارع مصادون است که دفع نماید
 از ذات خود ایذا را که موهوم است چنانچه در صورت کشتن
 قواس پس دفع نمودن ایذای متعصب و برابری اولی را خواست

بود باذن شرع و با وجود اذن شارع جزا لازم نخواهد شد
 برای حق شرع بخلاف شتر یک حمله کند و بکشد آن را محرم
 و برای چه در این صورت اذن از جانب صاحب حق که بنده است
 پیا فته نشد است * مسئله ۲۳ * اگر محرم بسببی متخلفه
 مضطر گردد بسوی کشتن صید و بنا بر آن بکشد صید بی ریس و یا و
 جزای آن لازم می آید زیرا چه در این صورت اگر چه وی را اذن
 کشتن آن است در نص قرآن ولیکن آن اذن مقید است بدادن
 کفاره یا اعتبار نص چنانچه ذکر آن بالا رفت * مسئله ۲۴ *
 باک نیست محرم را در این که ذبح کند گوسفندی یا شکاری
 یا شتر یا ماکیان یا بط اهلی را زیرا چه این چیزها از جهل صید
 نیست چه آنها وحشت ورم نمیکنند از انسان و مراد از بط آنست
 که در خانه او حوضها میباشد زیرا چه آن با صل خلقت وحشت
 ندارد * مسئله ۲۵ * محرم اگر ذبح کند کبوتر مسرول را
 اهلی کبوترهای موزه را پس بر او جزای آن لازم میباشد
 و امام مالک رحمه الله میگوید که بر او هیچ لازم
 نمی آید زیرا چه کبوتر مذکور از انسانان وحشت ندارد
 و شکر بخشن نمیتوانند بسبب پرواز خود چه آن بطا الکرم است

است در وقت بروز و بزودی بر او نهی کند و علیای ما میگویند
 که کبوتر با عتیسار اصل خلقت خود از انسان وحشت میدارد
 و میترسد به سبب پرواز خوردن گریه بطنی حرکت بسیار
 و وقت پرواز و نشکر بختن از انسان و انس گرفتار او با انسان
 عارضی است پس این معتبر نیست * مسند ۱۱ * معجم اشکر
 نقل کند اهوئی را که ما نوس است - بسانسان مثل او سفید
 بر او جزای آن لازم می آید زیرا که او را اصل صید است پس بسبب
 ما نوس شدن آن یا انسان اهلی شهر ده نمی شود متناهی شکر که
 اهلی است و اصل خلقت اشکرم نباید از انسان و وحشت
 شکر و صید شهر ده نمی شود و رحمت معجم * مسند ۲۷ * معجم
 اشکر ذبیح کند صید بی را پس آن ذبیح مردار است و حلال نیست
 و شافعی رحمت شکر است که حلال است ذبیحه که ذبیح کنند آنرا
 معجم برای غیر زیرا که معجم در این صورت عام می کنند برای غیر
 پس فعل او منتقل و منسوب می شود به یسوی آن غیر و چنان
 شمرده می شود که آن غیر ذبح کرد است و ذایل علیای ما
 این است که ذبیح کردن فعل مشروع است و ذبیح کردن معجم
 غیر مشروع و حرام است پس ذبیح کردن او ذبیح نیست در حقیت

مانند ذبیح کردن مجوسی و سران این است که مشروع همسان
 ذبیح است که قایم مقام جدا کردن خون از گوشت است
 و برای آسانی اهل اسلام حتی که اگر مسلم غیر محرم ذبیح کند
 و از ذبیحه مطلقا خون نه بر آید و از گوشت شیت جدا نشود
 خوردن آن حلال است بجهت آنکه ذبیحه مسلم غیر
 محرم قایم مقام جدا کردن خون ذبیحه از گوشت آن
 است و اگر ذبیح کند مجوسی خوردن آن حلال نیست
 اگر چه خون بر آید و از گوشت جدا شود بجهت آنکه ذبیح
 او مشروع و قایم مقام جدا کردن خون از گوشت ذبیحه
 نیست پس اگر آن ذبیح مشروع که قایم مقام جدا کردن خون از
 گوشت است متعذر شود پس اسباب محرم بودن ذبیح آنرا
 خوردن از گوشت متعذر نخواهد شد پس ذبیحه محرم حلال نخواهد
 شد مانند ذبیحه مجوسی پس اگر بخورد محرم از ذبیحه
 خود چیزی را لازم می آید بر او قیمت آن چیزی را بی حقیقه روح
 و عا حین روح شکفته اند که بر او بجهت خوردن آن هیچ لازم
 نمی آید و اگر بخورد از ذبیحه محرم دیگر پس بر هیچ لازم نمی آید
 یا لا تغافل و لعل عا حین روح این است که ذبیحه مذکور

مرد آراست پس لازم نیست بسبب خوردن آن مکر استفسار
چنانچه لازم نباشد بر مکرم دیگر بسبب خوردن آن مگر
استفسار و دلیل ابی حنیفه روح این است که حرمت آن
باعتبار این است که آن ذبیح از مخطورات احرام است زیرا چه
آن ذبیحه بسبب احرام ذبیح نکند و آن از احکام بیرون شده است
و هم بسبب آن احرام اهلیت ذبیح کردن در حاکم مکرم باقی نماند است
پس حرمت خوردن آن بسبب این و سایر مفسدات و مشافیه
است بسوی احرام آن ذبیح نکند و از مخطورات احرام او گشتنست
و هرگاه چنین شد پس بر محرم مذکور بسبب خوردن چیزی
از آن جزای آن لازم خواهد آمد و بخلاف مکرم دیگر چه
خوردن آن از مخطورات احرام است * مسئله ۲۸ *
یا ک نیست مکرم را اگر بخورد گوشت صید یا نه صید کرده است
از احلال یا نه غیر محرم و هم ذبیح کرده است از احلال بشرطیکه
دلالت کرده نباشد بر آنکه مکرم و نه امرش کرده یا شده آن
احلال را بصید کردن آن صید و ما مالک روح گفتست که خوردن
آن احلال نیست مکرم را در صورتیکه شکار کرده یا شده آن را
مالک برای مکرم و نه را چه بیشتر صلح فرمود است که یا ک نیست

هم می خورد را در خوردن گوشت صید بشر طبعی که معلوم شکار نکرد و باشد
 آن را و نه شکار کرده باشد آن را کسی بخواهی می خورد و دلیل
 علمایی ما این است که صاحب رضی الله عنه می فرماید اگر کسی گوشت
 را با ساحت شکوشت صید در حلقه می خورد پس فرمود: هیچ در این
 که باک نیست در این وجوایب این امام مالک رح این است
 که در حدیثی که دلیل آورده اند آن را امام مالک رح لازم نمی بیند
 و بدو است پس مراد از این است که عین صید را ندیده و کسی
 می خورد آن گوشت آن را با ما از آن است که صید کرده
 شود با ما و دیده از آن بدانکه آنچه مذکور شد که
 خوردن گوشت صید مذکور می خورد را باک نیست بشر طبعی که دلالت
 شکر ده باشد بر آن پس آن صریحاً دلالت می کند بر این که آن
 دلالت کند بر آن می خورد پس او را خوردن گوشت آن حرام است
 و قضاها گفته اند که در این دو روایت است بنابراین روایت
 حرام است و بر خوردن گوشت آن صید در صورتیکه دلالت
 کرده باشد بر آن و وجه هر من حدیث ابو قتاده رضی الله عنه است
 که با یقین گوشت را با سبب انحراف می خورد و اگر کسی بخورد
 می خورد را حلال پس بخواهیم می آید که چه است آنرا قصد است

نهاید بغیر از پیراچه صید حرم مستحب آن است بسمبب حرم چه
 پیش از صلعم و رجه بیشکه دراز است فرمود است که مگر یزانیست
 صید حرم را و روزه در حق او کفایت نمیکند زیراچه اگر
 قیامت آن بر حلال مذکور بطریق ثان است نه بطریق کفاره
 پس مانند ثان مال شد و سر آن این است که آن قیامت واجب
 میشود بسمبب تقویت و صفی امن در مصل و آنچه بر مکرم واجب
 میشود آن بطریق کفاره جزای قتل او است زیراچه حرمت آن
 یا اعتبار معنیست که در مکرم است و آن احرام او است و روزه
 صلاحیت این دارد که جزای افعال واقع شونده ثان مصل و زهر رج
 گفتست که در صورت مذکوره روزه نیز کفایت میکند و در حق حامل مذکور
 بنابر قباس آن بر چنین بگه واجب میشود بر مکرم ولیکن هرگاه فرق
 میان آن و این بیان نموده شد ظاهر گشت که این قباس
 مع الفارق است و بدانکه هدی کفایت میکند در حق حلال مذکور
 یا نه پس در آن دو روایت است * مسمله * و * انور غیر مکرم
 مع صید داخل شود در حرم پس واجب است بر او که بگذارد آنرا
 در حرم اکثر آن صید در دست او باشد و بقیه نه و رقیص یا
 لجاوه و شانهی رج میگوید که شکذاشتن آن را واجب نیست

چون آن صید مباح و کوی است و حکم الشریع ظاهراً هرگز پیشو در
 مباح و کوی بجهت آنکه بنده محتاج است و دلیل علیهای ما این
 است که آن صید هر فکاه داخل شد در حرم و واجب کشتن ترک
 کردن آن بجهت تعظیم حرم و صید و ربن هنگام از صید حرم
 گذشت پس دستورات این شدن و نابرازی و صید و بیست و پس اکثر بفروشه
 آنرا مالک آن که داخل مسد است در حرم پس آن بیع و
 نبوده و میشود اکثر آن صید موجود باشد نزدیک این بیع صید
 نیست بجهت آنکه هر آن تعرض صید حرم است و حال آنکه تعرض
 آن حرام است و اگر آن صید موجود نباشد پس بر بیع مذکور
 جزای آن لازم می آید بجهت آنکه بیع مذکور تعرض آن صید
 است یا بیع عامی است از آن زایل گردد و این است و حال
 آنکه صید در بین هنگام مسد است و همین حکم است
 و در صورتیکه بفروشد محرم صید بر ابد است محرم و بفکر یا
 بیست حال و نابرازی و صید مذکور شد * مسد است * اکثر
 شخصی احرام نهاید و حال آنکه صید در قفس دارد و هرگاه
 خود یا در خانه پس واجب نیست بر او که بشکند آن صید را و
 شافعی رح گفتست که واجب است بر او که بگذارد آن صید را

و نیز آنچه اشکر نفع ندارد آنرا پس لازم می آید که تعریف
آن نروده به موجب نشکاهد اشتیاق آن در ملک خود پس چنان شد که
در دست او حقیقه باشد و دلیل علیها می باشد که این است که
اضاعه اشیاء رضای احرام می خوردند و حال آنکه در خانه آنها
صید هسا و در اجن اعنی قتل و ترویز و شیره می خورد و منقول
نیست که آنها را می کشند و اشتیاق او شان هم می باشد
جاری است و این یک حکمت است و دوم این است که را به سایر
محررم ترک تعریف آنست و در صورت مذکور در تعریف آن
چنانچه محرم باقی نمی شود بلکه آن جانور در صورت مذکور
موقوف است به خانه یا بقصص نه بدست محرم و چنانچه نیست که
آن جانور در ملک وی است و در آن مضایقه نیست چه اشکر
می گذارد آن را در صحرایها یا در ملکیت او در آن باقی می ماند
پس بقای ملکیت اعتبار ندارد و بعضی گفته اند که اشکر
فقدان آن جانور در دست محرم باشد لازم است بر او که بگذارد
آنرا بطوری که ضایع نگردد یا بطوری که بگذارد آنرا در خانه خود
و مسکنه و اگر بگوید حلال صید یرا و بعد از آن احرام
نمی آید و درها چنانکه کسی آنرا از دست محرم مذکور پس

آن نکس ضامن آن میشود. نژدای به حیثیت روح و صاحب روح گفتند
 اند که ضامن نمیشود زیرا چه آن نکس درین صورت امر به معروف
 و نهی عن المنکر نهی است و این را معصی گفتند می شود و بر
 معصی چیزی لازم نمی آید و دلیل این به حیثیت روح این است که
 معصی مذکور مالک آن صید شد است بسبب گرفتن آن
 در حالیکه او عادل بود و این ملک معصی است پس احترام این
 ملک بسبب احترام آن شخص زایل نمیشود و هرگاه چنین شد پس
 آن نکس بسبب رها نیدن آن از دست معصی مذکور ضامن آن
 نخواهد شد چه او تلف کرد میا و ک غیر را بخلاف آنکه اگر بگیرد
 معصی صیدی را در حالت احرام چه درین صورت اگر بر هاند آن
 را ایسی از دست او آن نکس ضامن آن نمیشود بسا لا تغافل بر آنچه
 در بنصورت معصی مالک آن صید نمیشود بجهت آنکه خدا ایتعالی
 در حق آن معصی فرمود است که حرام نکند از نیت شد است بر شپا
 صید بر و اما دامی که شپا معصی باشد پس صید نیز
 در حق معصی بهتر از خبر است در حق مطلق مسلمانی
 و مسلمانی بسبب خریدن خبر مالک آن نمیشود
 شپا چنین معصی بسبب گرفتن صید مالک آن نخواهد شد و باید

دانست که نظیر این اختلاف اختلاف آنهاست در شکستن
 آن لو که آنرا معارف میگویند چون طنبور و هیره
 اعنی اگر شکند کسی معارف کسی را پس او ضامن
 آن می باشد و از اینجه قمری نه نزد صاحبین * مسلم ۳۳ *
 اگر بگیرد معدرم صید یا و قتل کند آنرا از دست معدرم دیگر
 پس بر هر واحد از آن دو معدرم جزا لازم می آید زیرا که
 گنبد نه تعرض آن نبود است یا بدینطور که او بسبب گرفتن امانت
 از آن زایل گردانیده است و کشته شده مذکور تعرض مذکور را ثابت
 و برقرار داشتست بسبب کشتن آن و این به غیره تعرض نمودن است
 ابتدا در حق وجوب ضمان جزا چنانچه گواهان طلاق قبل الدخول
 اگر رجوع نمایند ضامن نصف مهر میشوند و بعد از آن باید
 دانست که در صورت مذکوره شکم نه صید آنچه جزای آن
 میدهد میگیرد آنرا از کشته شده آن و نه قمری شکست که او را
 نمیرسد که بگیرد آنرا از کشته شده مذکور زیرا که بر شکم نه
 مذکور جزا لازم آمد است به جهت فعل او و نه گرفتن صید است
 پس مواخذة آن نخواهد کرد از غیر و دلیل علیهای ما این است
 که شکم قتل صید ضمان و جزا نمیشود در حد معدرم مذکور قتل که

آن شکر قن معضی شود بهلاکت آن پس گشند مذکور بسبب کشتن
آن در دست محرم مذکور فعل ویرا بسبب جزا اگر دانیید است پس
گشند مذکور در معنی مباشرت البت است پس ضمان و جزای
آن بر عاید خواهد شد * میباید * محرم اگر هر دو گیاه
حرم را که سزا است یا بهره درختی را که مالک کسی نیست
و هم خشک نباشد و هم درخت مذکور از جنس آن درخت نباشد
که انسان آن را می نشاند از روی عادت پس بر قیمت آن لازم
می آید بالا تفاخر زیرا چه حرمت آن گیاه و درخت ثابت است
بسبب حرمت حرم چه پیغمبر صلعم فرمود است در حق حرم که
ای خدا نا آگاه باشی که برید نه بشود گیاه آن و نه برید همیشه بخار آن
و باید دانست که روزه داشتن بجای قیمت آن گیاه و درخت
کفایت نمیکند زیرا چه حرمت آن گیاه و درخت بجای
حرمت حرم است نه بسبب احرام پس قیمت مذکور ضمان
مباح است و در ضمان محل روزه را دخل نیست و جز این
نایست که روزه در جزای فعل است و باید که قیمت مذکور
را تصدق نماید و بدهد بقرا و بعد از دادن قیمت آن گیاه
و درخت او مالک آن میشود چنانچه همین حکم است در حقوق

عباد و باید دانست که فروختن آن گناه و درخت بعد از بریدن
آن و در امر مکتوبه است زیرا چه او مالک آن شد است بنسب
سببیکه معذور است از روی شرع پس اگر چنانچه یزد داشته شود
بیع آن بی گناهیست هر آینه مودمان چنانچه خواهند نمود
هر یکن و فروختن آن ولیکن بیع آن جایز است معذور است
بنسبیکه صید هر بیع آن احیاء جایز نیست و بیان قرآنست
گاه و درخت و میان صید در عظیم بیع خواهد شد ان شاء الله
فما احرى و درختی که می نشانند آن را انسان از روی عادت پس
آن مستحق است نیست بنا بر اجحاج و بنسب بر آنکه بریدن آن
گناه و درخت حرام است که منسوب به حکم باشد منسوب بر وجه
نمی شود مثلاً وقتیکه منسوب بسوی غیر نباشد و درختی که
می نشانند آن را انسان از روی عادت منسوب است
بسوی غیر حرم که انسان است به جهت نشانند او پس
درختی که نشانند آن را انسان در زمین حرم
منسوب است بر وجه کمال و باید دانست که درختیکه
نمی نشانند آن را انسان از روی عادت نشانند آن را انسان
پس آن به نفع آن درخت شمرده میشود که می نشانند آن را

انسان از روی عادت * مسئله ۳۵ * درختیکه نمی نشاند
 آن را انسان اشکرا از خود روید در حرم در زمینی که میلوک
 کسی است پس در این صورت هر قاطع آن دو قیمت لازم می آید
 و کسی برای حرم و دوم برای مالک چنانچه دو قیمت لازم
 می آید بر کسی که بکشد در حرم صید پرا که میلوک کسی
 است * مسئله ۳۶ * اگر ببرد کسی در حرم گیاه خشک
 یا درخت خشک را پس بر و قیام و جزای آن لازم نیست چه آن
 قاصد نیست * مسئله ۳۷ * روانیست چنانچه در دواب در
 گیاه حرم و نه پریدن آن مثلاً گیاهیکه آنرا از خر میگویند
 و این نزد طریقی روح است و ابو یوسف و حنفیست که در چرانیدن
 دواب در گیاه حرم پاک نیست زیرا چه در آن ضرورت و حاجت
 است بجهت آنکه باز داشتن دواب از آن مستعذر است
 و دلیل طریقی روح این است که سر ویست که پیشتر صلعم
 فرموده است که پریدن به شغل اعتدایی بلبشتر مانند پریدن بداس است
 و در آب از دلیل ابی یوسف روح این است که برداشتن گیاه برای
 علف دواب از حد ممکن است پس در چرانیدن آن در گیاه حرم
 ضرورت نیست بخلاف آنچه رسول خدا صلعم آنرا استثنای کرده

است پس چه امر است بریدن آن و هم چنانکه آن بتخلای کلمات
اعنی ساروغ چه آن از جمله نیاثات نیست * مسئله ۳۸ *
در هر صورت گفتار از صور تهای جنایات مذکور در مغرد یکدم لازم
می آید پس در این برقرارند و دم لازم می آید و کتبی بحقیقت حج و
دیگر بحقیقت حرام و شافعی روح گفتارست که دم صور تهای مذکور در
قارن نیز یکدم لازم می آید بنا بر آنکه قارن معصوم است با حرام
واحد نهد شافعی روح و نزد علمای مال و مکرم است بد و احرام پس
بر او و دم لازم خواهد شد و گفتار در صور تیکه تهای ساروغ تهای
میقات بدون احرام حج و عمره اعنی احرام یکی از آن هم نمی آید
از میقات پس درین صورت بر او یکدم لازم می آید زیرا چه
واجب نیست بر او در میقات منکر احرام واحد و هرگاه
یکه احرام هم نکرده در میقات پس لازم می آید تا خیر واجب واحد
و بسبب تاخیر واجب واحد لازم نمی آید و گفتار برای واحد و درین
اختلاف زعفران است * مسئله ۳۹ * و ذکر شریک شوند
و مکرم در کشتن میباید پس بر هر واحد از آنها لازم می آید
جزای تکامل زیرا چه هر واحد درین صورت جنایتی کرده است و
توقف دلالت است پس لازم خواهد شد جزای متعده بسبب تعدد

جنایات * مسئله ۴۰ * اگر شریک شوند و حال را در کشتن
 صید حرم پس بر آن سه جزای واحد لازم می آید زیرا چه جزا
 درین صورت عوض مجمل جنایات است نه بهیچسا بل جنایات و مکمل
 درین صورت واحد است پس جزای واحد عوض آن لازم خواهد
 شد چنانچه اگر دو کس قتل نمایند کسی را بخطا واجب میباشد
 بر آن دو کس دیت واحد و بر هر واحد از آنها کفاره علیحدگی لازم
 می آید * مسئله ۴۱ * اگر بفروشد و بحرم صید را بسازد
 کند آن را بیس بیع درین هردو صورت باطل است زیرا چه محرم
 اگر صید را زند و بفروشد پس ابری تعرض آن است و اگر بفروشد
 آن را بعد از کشتن آن پس درین صورت فروختن آن فروختن مردار
 است چه صید یکم باشد آن را محرم مردار است پس بهر طور
 بیع آن جایز نیست * مسئله ۴۲ * هر که بیرون کند
 آهو را از حرم و بعد از آن بنماید آن آهو بیچهارا و بیپرده
 آن آهو و بیچهارا آن پس بر او جزای هر واحد
 از آنها لازم می آید زیرا چه صید حرم بعد از اخراج آن از حرم
 مستحق امن است شرعا لهذا و آن را جایی است بمسئله صامن آن
 که حرم است و این استحقاق صفت شرعیست پس شریعت بخوبی کرده

بسیوی اولاد لهذا در صورت مذکور هر یک از آنها
 و آنچه ای آن جزای غایب شده لازم نخواهد شد و اگر بعد از اخراج
 آن جزای آن اندامها بعد اخراج گذشته و بعد از آن بچه ها بزیاد آن آید
 پس در این صورت لازم نیست آید بر او جزای بچه آن غیر از آن آید و مذکور
 بعد از ادای جزای آن مستحق امن باقی نیست مگر آنکه این امر درین
 هنگام رد آن بماند آن که حرم است بر او واجب نیست
 از هر آنچه جزای آن نکرده بدل آن است بپندارند این آیت
 و درین صورت ادای جزای آن نمود واجب است پس بعد از آن
 چیزی دیگر لازم نخواهد شد و الله اعلم

باب در بیان احکام تجاوز نمودن از میقات
 بغير احرام * مسئله * کوفی اگر داخل شود در بستان
 و بی عامر و بعد از آن احرام نماید برای عمره پس اگر بازگشت نماید
 بیسوی ذات عرف که میقات اهل کوفه است و در آنجا تلبیه
 بگوید پس ساقط میشود از و دم که واجب میشود بر انسان
 جهت تجاوز نمودن او از میقات خود و اگر بعد از بازگشت
 نوعی او بذات عرف تلبیه نکرده تا آنکه به بستان داخل شود
 و طراقت نماید برای عمره پس بر او دم لازم می آید و این نیز

ایضا بحقیقه روح است و صاحبین روح گفته اند که اگر تکوینی مذکور
 بعد از احرام نبوده از یستان مذکور یا زکشت نیاید بذات
 عرق در حالیکه محرم است پس بر او هیچ لازم نمی آید تلبیه
 پشت و بعد از رسیدن بذات عرق یا نشکویید و تفریح شکستند
 عکس هم بر او لازم است خواه بعد از رسیدن بذات عرق تلبیه بخواند
 یا نشکوید زیرا چه جنایت او مرتفع نمیشود و بسبب عود نبوده
 از بذات عرق چنانچه اگر افاضه نیاید کسی از عرفات پیش
 از ایام و بعد از آن عود نیاید بعرفات بعد از غروب آفتاب
 پس بسبب عود نمودن او جنایت او مرتفع نمیگردد
 همچنین در رجبها نیز و دلیل علیهای ما این است که کونیه
 از میقات نیت و نه نیت بود و غیر احرام پس او ترک نموده بود
 احرام را از میقات و بعد از آن تدارک آن نبوده در وقت آن
 چه پیش از شروع نبوده در افعال عمره با حاج همه وقت آن
 است پس ساقط خواهد شد و میگوید بسبب تنجس و زینمودن آن
 میقات بدو احرام لازم میشود بخلاف آنکس که افاضه
 نماید از عرفات و بعد از آن عود نماید بعرفات بعد از غروب
 آفتاب نیز اچه او تدارک متروک ننموده است در وقت آن بنا بر

آنچه سابقاً مذکور شد است ولیکن تذکره تروک در صورت
 مذکوره نزد صاحبین مرجع حاصل میشود بسبب عود نهی کوفی
 مذکور بذات عرق و در حالت احرام چند درین هنگام حلق
 میقات از بر قوت نشد چنانچه در صورتیکه بحالت احرام
 پیش از آن حاصل میشود بسبب عود نهی و بذات عرق و در
 حالت احرام بشرطیکه تلبیه پیش از بذات عرق نیز انجام
 عزیبت در احرام این است که از خانه نبرد احرام کند و هرگاه
 بطریق خصمت یا این داشتند تا خیر (و) تا بیملکات پس
 واجب است بر تاخیر کننده مذکور که قضا نماید حلق آن را
 باینطور که بعد از رسیدن بذات عرق تاخیر دهد تلبیه نماید
 و همچنین اختلاف است در صورتیکه احرام حج نماید کوفی
 بعد از تحایر و نهی و از میقات و بعد از این باز گشت نماید
 بسوی میقات که بذات عرق است بطوریکه در صورت عی
 باز گشت نموده بود و اکثر کوفی مذکور عود نماید بسوی
 ذات عرق بعد از شروع نهی و او در طریق خانه که استقام
 حدیث رسیده پس درین صورت دم از و ساقط نمی شود بابت قضا و

اشکری نمود کنند آن بستان مذکور بسوی ذات عرفی پیش از احرام
 پس در این صورت دم بسا قدام میشود بالاتفاق و این همه که مذکور شد
 وقتی است که کوفی مذکور را اراده حج یا عمره باشد و اشکری او
 داخل شود در بستان بنی عباس برای حاجتی پس میرسد و بپوشد
 داخل شود در منکبه بغیر احرام و در این صورت ویرا اشکری بعد از
 رسیدن به بستان مذکور اراده حج یا عمره شود پس میقات او
 بستان مذکور است و او صاحب بستان هر دو برابر اندنیرا چه
 بستان مذکور واجب التعمیم نیست پس بسبب قصد رفتن
 به بستان مذکور احرام واجب نیست و هرگاه داخل شد در آن و
 لاحق شد باهل آن بستان بمنزله یکی از آنها شکست و بستانی را
 جایز است که برای حاجت بپوشد و در بطن احرام پس هیچکس
 کوفی مذکور را نیز جایز خواهد شد رفتن بپوشد برای حاجت بدون
 احرام و باید دانست که آنچه مذکور شد که بستان مذکور
 میقات وی است پس مراد از آن جمیع زمین حل است که واقع
 است میان آن و میان حرم چنانچه سابق مذکور شد است پس اشکری
 کوفی مذکور با یکی از اهل بستان احرام نماییه آن محل و وقف
 و عرفات نماییه پس بر آن هیچ لازم نمی آید نیرا چه آنها حرام

قیود اند از میقات خود ها * و مسیله ۲ * تا قافیه اشک در داخل
 شود در مکه بدون احرام و بعد از آن خارج شود از مکه همان سال
 و روزه بسوی میقات خود و از میقات احرام حج فرض نه آید پس بسبب
 این احرام تناسلیت بسبب داخل شدن در مکه بدون
 احرام و وقوع آن مکه بود مرتفع میگرد و جنازه می شود ضعه گو یا
 او بدون احرام در مکه داخل نشد است و مقرر می شود که در مکه
 آن جنازه مرتفع نمیگردد و همین موافق قیاس است چنانچه
 در صورت نذر احرامی اگر نذر کند کسی باین طور که گوید برای نذر احرام
 الی مکه بالا احرام پس او اگر احرام از میقات برای حج
 فرض نماید و بعد از آن داخل شود در مکه پس نذر مذکور
 بسبب رفتن باین احرام بسوی مکه او اتمی شود بلکه لازم است
 مر او را که با احرام مستقل روزه بسوی مکه چنانچه تا قافیه اشک
 اگر بعد از گذشتن آن سال در سال دیگر بسوی میقات رفته
 احرام حج نماید و بجهت روزه بسبب رفتن به مکه یا احرام حج
 در سال دیگر مرتفع نمیگردد چنانچه مکه وقوع آن مکه بود بسبب
 داخل شدن در مکه بدون احرام در سال اول و دلیل علیها این است
 است عدم آن قیود تا قافیه اشک متروک و نذر آن نه و در وقت

آنرا بر اچه واجب بواو این است که تعظیم این یغره نماید یا نه؟
 که با حرام داخل شود در آن و لازم نیست. تشخیص برای
 وائش شدن در مکة الحرام مستقل نماید و در صورت مذکوره
 داخل شدن در مکة با حرام یافته شد پس کفایت خواهد
 کرد و چنانچه اگر داخل میشود در مکة با حرام حج فرض را بگذرد
 کفایت میکند و بخلاف آنکه ساله پیشتر را بگذرد در این
 هشتاد و یک سال داخل شدن در مکة با حرام برای آن واجب
 میشود بر ذمه او پس آنرا از آنجا که میشود با اینطور که
 یا حرام مستقل داخل شود در مکة چنانچه اگر نذر کند کسی یا اینکه
 اعتکاف کند خواهد نمود در ماه رمضان در بی سال پس اعتکاف
 معتدور را داخل میشود در روزة رمضان مذکور و برای آن اعتکاف
 روزة عید و سواي روزة رمضان در کما نمیشود و اگر در رمضان
 معتدور اعتکاف نماید پس بعد از آن واجب میشود بر او
 که اعتکاف نماید در ماه دیگر برای رمضان بروزة مستقل
 و اگر در سال آینده در ماه رمضان آن اعتکاف را نماید
 در روزة رمضان معتدور صحیح نمیشود * عید ۳ * هر که
 بعد از شکستن از میقات احرام عید نماید و بعد از آن عید

مدح کور را فاسد کند باید که افعال آن شهر را تمام کنند و
 بعد از آن آن را قضا کنند زیرا چه احرام لازم میشود پس این
 چنان شد که فاسد کند حج را بعد از احرام و در صورتی که
 واجب نمیشود دم بسبب تجاوز نهودن او از میقات بعد از احرام
 زیرا چه بر او قضای آن حج وعمره لازم است پس وقت قضا احرام
 آن از میقات نخواهد گذرد و بسبب آن این جنسایت معتد و نیت
 نهودن از میقات بخیر احرام مرتفع خواهد گشت بجهت آنکه
 بسبب احرام نهودن از میقات در قضای آن حج وعمره حکم میقات
 که قوت شد است نیز قضا خواهد شد و هرگاه قضای آن خواهد
 شد پس سواي آن چیزی دیگر لازم نیست و بنا بر قیاس قول نقر
 روح مدح کور اثر و ساقط نمیشود چنانچه همین اختلاف است
 در حکم کسی که حج او فوت شود و ایام حج باقی ماند آنکس
 بخیر احرام تجاوز نرند باید از میقات و در حکم کسی که تجاوز
 نماید از میقات بخیر احرام و بعد از آن احرام حلی نیست و
 بعد از آن آن حج را فاسد کند و اگر اعظم درین صورت تمام شود
 از فرج دم مجاوزت از میقات بخیر احرام بر او لازم می آید
 و بسبب قضا نهودن آن حج وعمره ساقط نمیشود و نیز در ایام

با ساقط میشود و نیز فرج این جنسایت را قیاس میکند بر
 معظورات دیگر و در آن نمیگردد و واجب میشود بسبب
 قضا نمودن آن حج و عمره که در آن محظورات واقع شده بود
 آن دم ساقط نمیشود و همچنین ساقط نمیشود در هر یک واجب
 میشود بسبب مجاوزت نمودن از میقات از غیر احرام و ایستادن
 یا میگویند که قیاس آن بر محظورات دیگر منتهی نیست
 زیرا چه بسبب احرام نمودن از میقات در وقت قضای آن حج و
 عمره حق میقات نیز قضا نموده میشود پس جنسایت مجاوزت
 مرتفع میگردد بخلاف معظورات دیگر چه بسبب قضا نمودن
 آن حج و عمره مرتفع میگردد و پس فرق واضح شد * مسئله ۴۸ * مکي
 لا یکره ان یخرج من الحرم و یصله اذان اراهه حج نهی شده و احرام کند
 و بعد از آنکه در حرم و رقوق بعد از آنکه نهی شده پس بر او نیک
 و نیکو سفارش لازم می آید زیرا چه میقات او حرم است
 و او از آن تجاوز نه و دااست بشیر و احرام پس آنکه و نکند بسوچ
 حرم و تلبیه بگوید یا نگوید پس در آن اختلاف است بر وجهیکه
 مذکور شد در حق آفاقی * مسئله ۵۰ * مشرعی از کسی که از
 ناراضی از حرم خارج شود از حرم واجب است که نهی و رقوق

بهر قات کند پس بر او دم لازم می آید و در اجد او هر ضایعه اخل
 شده در مقتضای اقبال عیبه را اینجا آورده به منزله مکی باشد و
 میباید که حرام است و او که بخارز نبود است از حیثیات خود
 تغییر احرام پس دم لازم نخواهد شد بر او پس انقضای بسیار آید
 بعد از دم پیش از انقضای و قریب به قات نیاید و تأیید بر موی در
 حرام پس بر او هیچ چیز لازم نیست و در بعضی صورت نیز نه تنگ است
 است بر وجهی که مذکور گندم در حقیقت فاقیه الله اعلم

باب در بیان اضمیاض احرام بعد از احرام

و یکسر * مستحب است * مکی اگر احرام عیبه نیاید و این شرط
 طواف است پس باید برای آن و بعد از آن احرام حج نماید پس
 ابو حنیفه رحمه الله گفته در بعضی صورت مکی که کوفی را لازم
 است که با اقبال ترک کند حج را و بر وی دم واجب میشود به سبب
 ترک آن و در حج و بر او لازم است که در صورت ترک آن و در
 حج و عیبه نیاید و ابو یوسف رحمه الله گفته اند که
 در صورت عیبه را واجب نزد علی ایما این است که ترک کند
 عیبه را و آنجا که آنرا بر او دم واجب میشود به سبب ترک عیبه
 و در این مورد ابو یوسف رحمه الله گفته در این است که مکی را ترک آن و در

یکی از حج و عمره لازم است نیز آنچه در حج نهی شده است

و عمره در حرام می غیر مشروع است و ترک عمره اولی است

در حج آن ادنا است از روی رتبه و اعمال آن قابل است به نسبت

اعمال آن حج. نضای آن آنسان است بجهت آنکه عمره و وقت

در آنست بلکه عمره نهی شده در هر وقت و از آنست و اگر احرام

عمره نهی شده میگوید و بعد از آن احرام حج نماید ای آنکه از

افعال عمره نهی شده است و در آنست پس در نهی شده نهی شده

حکم است که در صورت اول میگوید و بنا بر وجهی که مذکور

شده است احرام میگوید و بعد از احرام چهار شوط طواف نماید و

بعد از آن احرام حج نماید و در صورت لازم است و در

آنکه کند حج را یا لا اتفاق در احرام چهار شوط اکثر آن

دلالت است و اکثر شی به نظر آنکه آنست پس در نهی صورت ترک

نهی شده و عمره متعذر است چنانچه ترک آن متعذر است در

صورتی که فراتر نیست از عمره و دلیل اینست که حج یکی

این است که در صورت مذکور احرام عمره موکد شد است

بسیب ادا نبودن بعضی از افعال آن و احرام حج موکد نشد است

و ترک نهی شده غیر موکد آنسان است به نسبت ترک نهی شده

هرگز و دوم این است که در ترک نبودن عیبه بعد از شروع در آن
 ابطال عیله لازم می آید و در ترک نبودن حج ابطال عیله لازم
 نمی آید و در این نیست که در آن باز ماندن از عیله است
 و باین دانست که بر او هم لازم می آید هرگاه او را کند و نه باین
 زیرا چه او حلال گشت پیش از وقت آن بسبب آنکه متعذر شد
 تمام نبودن آن پس او در معنی معصوم گشت و لیکن در صورت ترک
 ترک نبودن عیبه بر او قضای عیبه راست فقط و در صورت ترک نبودن
 حج قضای حج و ادای عیبه لازم می آید زیرا چه او مانده کسی است
 که حج او فوت شود و بر آنکس حج و عیله لازم می آید و اگر ممکن
 مذکور ترک ننماید با حج یکی از حج و عیله را بلکه افعال هر دو را
 بخیر آورد ادا میشود هر دو زیرا چه او بجهت آورد افعال آن حج
 و عیله را بطوریکه التزام آن نموده بود و لیکن بجهت آوردن هر دو
 هر حالت او متعین است و معینا اگر هر دو را بجهت آورد معصوم میشود
 زیرا چه هیچ مانع تعقیب فعل نیست و بنا بر قواعد علمای ما که معتقد
 است در موضع خود و در آنجا بر او هم لازم می آید بسبب حج
 نبودن او همان حج عیله و نه حج بسبب نبودن حج و عیله نقصان
 را می بیند زیرا چه در عیله بجهت ترک عیله متعذر و بجهت دانستن

که این دم در حلق مکی برای جبرئیل است و در حلق ثانی
برای ادای شکر است * مسئله ۴ هر که احرام حج نماید
و در روز عید احرام حج دیگر نماید پس از آنکه پیش از احرام
چون کحل نموده باشد بجهت احرام اول واجب میشود بر او حج
و هیچ چیز را لازم نمییاید و اگر پیش از احرام دیگر ساق
نموده باشد بجهت احرام اول حج دیگر واجب میشود
و در این صورت اجتماع میان دو احرام حج لازم می آید و آن
وقت است پس از آنکه حلق نماید بعد از احرام دوم بر او حج لازم
مییاید بالا چه آنکه این حلق نبوده اگر چه منسکی از مناسک
احرام اول است و لیکن آن جنایت است در حلق احرام دوم و در احرام
اول حلق به نسبت احرام دوم در غیر وقت آن واقع شد است و اگر
حلق نکند تا آنکه حج نماید در سال دیگر پس در این صورت
هم لازم می آید نزد ائمه عقیقه روح نیرا چه او در این صورت تاخیر کرد است
حلق را از وقت آن در حلق احرام اول و بشبه تاخیر حلق از وقت
آن هم لازم می آید نزد ائمه عقیقه روح و نزد صاحبین روح
در این صورت هیچ چیز بر او لازم نمی آید و بنا بر آنچه مذکور
شد است در باب جنایت در حج و هرگاه چنین است پس از آنکه

مذکور است و بقایای مذکورها در حین رج حلف نبودن
 بعد از اتمام دوم شرط دوم است * میسله ۳ * هرگاه
 قرائت نماید از افعال غیره مگر حلف و پیش از حلف نبودن
 احرام نماید برای عهره و دیگر پس برآورده لازم نیست آید
 بجهت احرام آن او برای عهره پیش از وقت آن چه او صحیح
 نبوده میان احرام پس و آن چه مکرر و است پس دم لازم
 نخواهد شد و این دم برای عهره و کفاره است * میسله ۴ * هرگاه
 احرام حج نماید و بعد از آن احرام عهره نماید هر دو لازم میشود
 در او زیرا چه جمع نبودن میان حج و عهره مشروع است و حلف
 آفاقی و کلام در حلف و است پس او در این صورت قارن میشود
 و لیکن طریق سنت را امری نداشته لهذا تسارک است میشود
 اکثر او و قوف بعرفات نیسایده در حالیکه افعال عهره بجای
 قرار داشته است پس عهره مشرک میشود و زیرا چه او آنچنانچه او
 عهره نیسایده در افعال عهره را بعد از حج بهر آن در غیر
 مشرک است و لیکن باید دانست که عهره به عهره متورم شدن او
 پس از عهره عهره متورم و آنکه عهره متورم میشود و عهره متورم میشود

که او وقف بمقامات نماید * و هرگاه طواف
 قدم نماید برای حج و بعد از آن حرام عهده نماید و حج و عهده
 هر دو را بجا آورد پس بر او لازم است و بر او دم لازم می آید
 بجهت حج نبودن او میان حج و عمره اگر چه آن حج نبودن
 میان حج و عمره مشروع است متاخر آن به سابق مذکور شدن
 در صورت مذکوره احرام بر او صحیح است زیرا آن طواف
 قدم سنت است و رکعتی نیست لهذا اگر کسی بر
 او حج لازم نمی آید پس پیش از بجا آوردن رکعتی حج ممکن است
 و پس آنکه افعال عهده بجا آورد و بعد از آن حج نماید لهذا اگر
 در صورت مذکور هر دو را ادا نماید جایز است و بر او دم لازم
 می آید برای حج نبودن میان حج و عمره و باید دانست که این
 دم برای جبر نقصان است و همین صحیح است زیرا چه ای
 هر تصور تینا نبود است افعال عهده را بر افعال حج می وجه و
 نسبت محیا است ویرا که در تصور تنزک نماید عهده را ازیرا چه
 احرام حج موکد شد است بسبب بجا آوردن بعضی اعمال حج
 و طواف قدم را او بجا آورد است بخلاف آنکه طواف
 قدم تقریر باشد برای حج پس اگر کسی عهده را ازیرا چه نسبت

است باید که قضای آن را چه پیش و چه بعد از طهر صحیح شد است و در این خصوص
 مراد هم لازم می آید برای ترک نهی و غیره * مستحب است * اگر
 آن فاقی حرام غیر نهی باشد در روزی که در روزی از ایام تشریف
 می آید آن غیر لازم می شود مراد از این چه طهر صحیح نهی و میان حج و
 غیره مشروع است و در آن فاقی باید که لازم است و در آن فاقی باید
 این غیر لازم را از آن جهت که در آن فاقی حج را پس در غیره مذکور
 می آید افعال غیر برای افعال لازم می آید منکر و بی وجه و نیز غیر
 فیودن در این ایام مکروه است زیرا که در آنجا مذکور خواهد شد
 انشاء الله تعالی پس لازم است ویرا که ترک نهی در این غیره را پس
 اگر ترک نهی باشد آن را بر او هم لازم می آید بسبب ترک آن و هم
 واجب است زیرا که قضای آن نباید بجهت آنکه جمیع نهی و
 میان حج و غیره در وقت او مشروع است و معذور است در آن
 بعد از آنکه در آنجا همیشه زیاده کراهیت در آن تغییر است و آن
 این است که او در این ایام مشغول می باشد یا دایمی باقی افعال
 حج پس ضرور است که آنوقت خالص باشد برای افعال بجهت
 تعالی حج را بر او هم لازم است بجهت آنکه او جمیع نهی و است
 در آنجا حرام یا دایمی باقی افعال حج و قضا گرفته اند که این

هم نیز برای جبر نقصان است زیرا چه جمیع نبودن میان حج و عمره
 بطور مدلولی ظاهر است و بعضی گفتند که اگر کسی
 حاکم نماید برای حج و بعد از آن احرام عمره نماید ترک نکند آن
 عمره را بنا بر آنکه فهمیده میشود از ظاهر عبارت میسوط و بعضی
 گفتند آنکه ترک کننده عمره را برای آنکه آن عمره را از چیز بیکه
 منتهی است و فقیه ابو جعفر گفت آنست که مسافر یا بی قوه
 داده اند * مسئله ۷ * اگر فوت شود حج شخص و بعد از آن
 احرام حج بسا عمره نماید آن شخص پس باید که ترک کند
 آن را زیرا چه کسی که حج او فوت میشود لازم است ویرا که افعال
 عمره را بجا آورد و حلال شود بی آنکه احرام نماید برای
 عمره بنا بر آنکه ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی در باب
 قوا بت پس اگر احرام نماید برای عمره و دیگر لازم می آید
 که او جمیع کرده میان دو عمره باعتبار افعال این لازم است
 ویرا که آن عمره را ترک نماید چنانچه همین حکم است
 در صورتیکه احرام دو عمره نماید کسی و شصت و سه مکتوم
 آنکه احرام حج نبود یا شد لازم می آید که جمیع کرده میان
 دو حج باعتبار احرام این لازم است و اگر آنکه ترک نماید

حج را چنانچه اگر احرام و حج نباید کسی واجب کن در
 شخص مذکور در صورت مذکور قضای آن حج یا عمره که
 ترک کرده است آنرا واجب است بر حکمت تصحیح شدن شروع
 در آن و هم تراودم لازم است بسبب ترک نمودن آن بعد از شدن
 پیش از وقت و الله اعلم

باب در بیان احضار و آن عبارت است از
 از اینکه محرم را عارضه از ادای حج در پیشش بشود که
 بسبب آن برای حج رفتن تواند چون عدو و بیماری
 مثلا و این محرم را محصر میگویند بفتح صاء مستثناة
 محرم اگر محصر شود بسبب عدو یا بیماری که مانع است ویرا
 از ادا نمودن حج پس جایز است ویرا که حائل شود و شافعی رجح
 گفتند که احضار متعطل نمیشود مشر بسبب عدو ویرا چه
 حائل شدن بغیر ستادن هدی مشروع نیست مشر هم حق کسیکه
 محصر شود برای تحصیل نجات از دست عدو و بسبب حائل شدن
 نجات می یابد از دست عدو نه از بیماری و دلیل علی ای ما این
 است که تنها احضار که در قرآن مجید آمده است اطلاق آن
 بمب بیماری نیست است با چه ساع چه را دل لغت

چه بگوید که احصای بسبب بیماری گفته میشود و بسبب عدو
 حصر گفته میشود و جوایب شافعی رح این است که حلال شدن
 پیش از وقت آن برای دفع حرج است یعنی اگر محصر را حلال
 شدن جایز نباشد یا بداند که او تمامت در آن در حالت احرام میباشد
 و این حرج است و حلال شدن پیش از وقت آن مشروع
 است برای دفع این و در حالت احرام تمامت در آن ماندن
 باشد حرج است در جنگ بیمار و هرگاه جایز باشد هر محصر را حلال
 شدن پس باید او را که بفرستد بفرستد یا بدست شخصی برای
 دفع کردن در حرم و بشکونید آن شخص را که در فلان تاسم دفع
 این را در حرم نباشد و از شخص مذکور و عدو آن بگوید
 بعد از آن هرگاه آن تاریخ بگذرد حلال شود و بداند که
 وجه فرستادن آن شک و سفید در حرم این است که دفع
 کردن این شک و سفید قربت و عبادت است و فرسخ کردن بگوید
 و در بعضی چون آن معلوم نیست که عبادت شود مگر در زمان
 خاص و مکان خاص و نسبتاً با وقت مذکور باشد است پس
 بعد از آن زمان و مکان خاص دفع آن قربت و عبادت واقع
 نمیشود و در صورتیکه دفع آن قربت واقع نشود حلال

شدن بسبب آن متعجب نخواهد شد چنانچه قول خود ایتعالی
 در قرآن میگوید که حلق نکند سرهای خود هارا تا آن زمانکه
 بزرگ هدی بپسند خود بران دلالت میکند چه هدی اسم آن
 چیز است که فرستاده شود بسوی حرم و شایع روح لغت است
 له زح آن گویند که در صورت احصا است واجب
 است و مقید و مخصوص بحرم نیست زیرا چه آن مشرود شده
 است بقرین و برای تخفیف و اشک و مقید شود و هیچ نکردن
 آن بحرم تخفیف حاصل نمیشود و عملیای مسا در جواب این
 میکنند ویند که مقصود از این مطالب تخفیف است نه نهایت تخفیف
 و بسبب حلال شدن بفرستادن هدی مطابق تخفیف
 حاصل است و بعد آنکه معصرا فرستادن هدی لازم است
 خواه آن هدی گوسفند باشد یا شتر یا گاو و حاصل آنکه
 فرستادن گوسفند نیز جایز است زیرا چه در نص قرآن ذکر هدی
 آمد است و آن شامل است بر گوسفند را نیز و بعد آنکه مراد از
 فرستادن گوسفند این نیست که گوسفند همین را بفرستد
 چه آنکه گوسفند را میفروشند و بخرید و جایز است و مراد قیمت
 آنرا بفرستد تا باین قیمت گوسفند بخرید و در حرم بفرستد

نشدن مذکور و باید دانست که هر مستحصر واجب نیست که حالت
 یا قصر نماید برای حلال شدن و این قول ایضا صحیح و معین
 است و ابو یوسف^{رح} میگوید که واجب است بر او زیراچه
 پیغمبر صلعم حلق نمود است در سال هدیه و اگر کسی صاحب
 شود و این و در آن سال پیغمبر صلعم مع اصحاب خود مستحصر
 بود نه و مع هذا اگر او حلق یا قصر نکند چیزی لازم نمیشود
 بر او نه ابی یوسف^{رح} و دلیل طرفین^{رح} این است که قربت
 و عبادت شدن حلق معلوم نشد است مگر در صورتیکه مراتب
 و افعال حج باشد پس بدون ادای حج قربت نخواهد شد و فعل
 نفی صلعم و اصحاب وی برای آن بود که تا ظاهر شود بر مردمان
 که عزم آنها درست و محکم است برای برگشتن^ک * مسأله ۱۱ *
 قارن اگر مستحصر شود پس لازم است بر او که دو هدیه قرستند زیراچه
 او محتاج است باینکه حلال شود از دو احرام پس اگر یک
 هدیه قرستند قارن تا که حلال شود از احرام حج و باقیها نه
 در حالت احرام عهده حلال نمیشود از هیچ یک از دو احرام
 زیراچه حلال شدن از هر دو احرام در یک حالت مشروع است
 * مسأله ۱۲ * جایز نیست ذبح کردن هدیه احرام مگر

و حرام و حلال است ذبیح نمودن آن پیش از روز عید و نه
 ایست حنیفه روح صاحبین روح شکسته اند که جایز نیست ذبیح
 نمودن دم احصار مرده و معصوم و امشکر در روز عید و در هر یک
 احصار او از حج باشد و اگر احصار او از غیره باشد پس
 جایز است ویرا ذبیح نمودن آن هر وقتیکه خواهد و دلیل صاحبین
 روح این است که دم احصار حج مانده دم آتی و قرائت است
 و روح نمودن دم تمتع و قرآن جایز نیست پیش از
 روز عید و نیز ذبیح نمودن دم احصار مذکور سبب حلال شدن
 است مانده حلق و حلق جایز نیست پیش از روز عید و دلیل
 ایست حنیفه روح این است که دم احصار واجب است بطریق کفار
 و جبر نقصان لهذا خوردن گوشت جایز نیست مر معصوم و
 پس ذبیح نمودن آن مختص خواهد شد بیکان بعد از آن مانده
 چنانچه دمهای کفاره بخلاف دم تمتع و قرآن چه آن دم کفاره
 نیست و بخلاف حلق چه حلال شدن بسبب آن هر وقت خود
 است و معظم افعال حج که وقوف بعرفات است مقتضی میشود
 بان و ذریعتمال حلال شدن بسبب ذبح نمودن دم
 احصار پیش از وقت آنست پس قیاس این

بجراق مع الفارق است * مسئله ۴ * محصر از حج اگر حلاله

شود پس بر او لازم میشود حج و عمره بجهت آنکه چنین مردیست

از این عباس و این عیال و این عیال و این عیال و این عیال و این عیال

و طریقت قضا و برای صحت شروع در آن عمره واجب میشود بر او

بجهت آنکه او مانند کسی است که حج از قوت شده

باشد * مسئله ۵ * بر محصر از عمره واجب نیست مگر قضای

آن و بعد از آنکه احصار از عمره متحقق میشود قمره علیای ما

و امام مالک رجحان میدهد که متحقق نمیشود زیرا چه عمره منته

نیست و دلیل علیای ما این است که پیغمبر صلعم و اصحاب

و بی محصر شده بودند و رحیمیه و آنها احرام عمره نهاده

بودند فقط و دوم این است که در صورت احصار از حج حلال شدن

مشرع شده است بسبب دفع حرج و این سبب موجود است و در

احرام عمره و هرگاه ثابت شد که احصار از عمره متحقق

میشود پس در صورتیکه احصار از آن متحقق شود در حق کسی قضای

آن بر او واجب نخواهد شد و تنبیه حلال شود چنانچه در صورت احصار

آن حج قضای حج واجب میشود * مسئله ۶ * قسارن اگر

معتد کرده و پس بر او یک حج و عمره لازم می آید و مسافر اگر

يك حج و يك عمره پس آن بتاير وجهي است كه سابقا مذكور
 شد و اما انوم عمره ديگر پس آن بجهت آنست كه اواز حج و
 عمره بمرور شده است بعد از آنكه شروع نهيون او در آن صبح
 شده بود * مستحبكه ۷ * قارون اكر قريستد هدي را بدست
 شتر هدي و وعده بكيرد از او پاييكه در قارون روي ذبح خواهد
 كرد آن را و بعد از آن زاييل شود احصا ريس اكر زاييل شود
 احصا در وقتيكه در آن اينقدر فرصت نباشد كه ادائپايد حج
 را و در پايه هدي را پس درينصورت لازم نيست بر او كه متوجه
 شود براي اداي حج زيرا چه آنچه مقصود از آن است درينصورت حاصل
 نميشود بلكه بايد كه صبر كند تا آن زمانكه حلال گردد
 بسبب ذبح نهيون هدي كه فرستاده است آنرا و مع هذا اكر
 متوجه شود باره اينكه افعال عمره بجا آورده حلال خواهد
 شد پس اين جايز است ويرا زيرا چه حج اوفوت شده است و كسي كه
 حج اوفوت ميشود افعال عمره بجا آورده حلال ميشود و اكر
 احصا او زاييل كرده در وقتيكه در آن اداي حج را در آن
 هدي تواند كرد لازم ميشود بر او كه متوجه شود براي اداي حج
 زيرا چه عمره كه بسبب مانع از اداي حج عارض شده بود زاييل

شکست پیش از آنکه خلفا و عوض آنرا بعیل آورده باشد پس
 درینصورت هر شکاه روانه شود و هدی خود را سلامت بیاورد پس
 آنرا هر چه خواهد کند بپیراچه آن هدی ملکه اراست و آنرا
 پیرای متصودی معین نموده بود که استغنا از آن کاصل شکست و
 آنرا احصار او زایل کرده در وقتیکه در آن ادراک هدی تواند
 کرده نه ادای حج پس درینصورت حلال خواهد شد بسبب عجز
 او از ادای اصل و اگر احصار او زایل گردد در وقتیکه در آن
 ادای حج تواند کرد نه ادراک هدی باینطور که وعده گرفته
 باشد از پیران هدی که ذبح کند آنرا بتاریخ هفتم شهر ذیحجه
 پس درینصورت نیز جایز است و پیرا که حلال شود و بنا بر
 استدسنان و زقرح گفته است که درینصورت و پیرا جایز
 نیست که حلال شود و همین موافق قیاس است زیرا چه او
 درینصورت قادر است بر اصل که حج است پیش از حاصل
 نکردن مقصود ازین که هدی است و باید دانست که این تقسیم
 و تردید که مذکور شد بتا بر قول صاحبین رج درست نمیشود در حق
 کسیکه معسر باشد از حج زیرا چه ذبح نمودن دم احصار حج نزد
 ایشان جایز نیست مگر در روز عید پس هر گاه عید یا وقت

حج را خواهد یا وقت هدی را نیز و جز این نیست که تقسیم مذکور
 درست میشود در حق معصوم مذکور بنا بر قول ائمه عتیقه روح در حق
 معصوم از عصره درست است یا لا تغافل چه در بیع نهودن دم احصای
 از عصره موقت کیست بروی عید یا لا تغافل و باید دانست که وجه
 استحسان این است که در صورت مذکور اشکال از نم شکر دانی
 شود چرا که متوجه شود برای ادای حج هر ایند مال او ضایع خواهد شد
 زیرا چه شخصی که بدست او هدی فرستاد است بیع خواهد کرد
 آنرا بیعاً پدیده چه مقصود آنرا حاصل نخواهد شد و حرمت مال
 مانده حرمت ذات انسان است و باید دانست که در صورت
 مذکور معصوم مذکور مختار است اشکری خواهد صبر کند
 در مکانی که معصوم شده است در آن یا در غیر آن تا آن زمان که هدی
 رد بیع نگردد شود از جسد او پس او درین هنگام حلال نکرد
 و اشکری خواهد متوجه شود بمسوی ادا نمودن عبادت بعد التزام آن
 نهوده بود بسبب احرام و ادا نپاییدن آن را این افضل است چه درین وفا
 نمودن چیزی است که وعده آن نموده بود * مسأله ۸ * هر چند
 بعد از وفای عهده فحاشی معصوم شده پس او در حقیقت معصوم نیست
 زیرا چه در تنگام بسبب احصای حج ارفقت نمیشود * مسأله ۹ *

هر که متعذر شود در مکه و بسبب احصار طواف خانه کعبه و وفوفت
 بعرفات نتواند که پس او متعذر است زیرا چه در حاکم معتذر است
 اتهام حج بر او ماندن کسی است که متعذر شود در زمین حلال
 و اشکرا و قافله ها شده بزرگی از طواف و وفوفت بعرفات پس در بین
 دو صورت که متعذر نیست اما در صورت اول پس بجهت آنکه قنیت
 از حج حلال میشود بسبب طواف و در صورتی که قنیت باشد
 هر طواف پس دم قابم مقام آن میشود و درین صورت بسبب دم حلال
 میشود و اصل همان طواف است و در حق او و هرگاه او هر طواف
 نماید یا بشود متعذر نخواهد شد و اما در صورت دوم پس بنا بر
 وجهی است که در مسئله اول مذکور شد و بعضی گفته اند
 که درین مسئله اختلاف است میان ابی حنیفه و میان
 ابی یوسف و اینست که امام ابوحنیفه رح میگوید که محرم
 محصر نمیشود در محرم و ابو یوسف رح میگوید که اگر عدو غالب
 شود بر مکه حاشی که حایل شود عدو میان محرم و میان خانه کعبه
 پس درین صورت احصار مستحق میشود ولیکن این
 بیان اختلاف صحیح نیست و صاحب بیان است که اول
 مذکور شد و الله اعلم

با در بیان قوت شدن حج

* مسئله ۱ * هر که احرام حج نماید و بعد از آن اتفاق وقف

بعرفات افتد تا فجر روز عید پس حج او قوت می شود بجهت آنکه

سابقه مذکور شده است که وقت رتق بعرفات تا فجر روز عید است

و در این هنگام بر او واجب است که طواف خانه کعبه و سعی میان

صفاه و مرویه نبوده حلال شود و هر سال ۷۰ یمنه قضای حج نماید و برای

دم لازم نیست بجهت آنکه بی تغییر صلعم فرموده است و در هر کجا

وقف بعرفات اتفاق نشود و در شب عید نیز وقف بعرفات

اتفاق نه افتد پس حج او قوت می شود و لازم است ویرا که عهده

نموده حلال شود و هر سال ۷۰ یمنه حج نماید و عهده عبادت است

از طواف و سعی و بجهت آنکه هر گاه احرام صحیح و معتقد کرده

پس خروج از آن مقصور نیست مگر با ای حج یا عهده چنانکه اکثر

کسی احرام مبهم گفته و در تائید گوید اللهم لی یک و تعین حج

و عمره نماید و در دل هم میست یکی از این دو کند پس خروج

او از احرام مقصور نمی شود مگر با ادای یکی از دو نسک و در صورت

مذکوره احرام صحیح مقصور نیست پس ادای عهده یا و لازم است و برای او

دم لازم نیست مگر با چه او حلال شد به سبب افعال عهده یا قضا

شهره درختان که فایده آنهاست بپنجاه سال است درختان مکه
 پس جمیع نبوده نیست و در میان آن شهر دو ایامی افتاد عمره دوم
 * مکه ۲ * عهده فوت نبی بود چه آن جایز است در جمیع
 ایام سال مکه در پنج روز از ایام سال آن پنج روز و روز عرفة
 و عید الفطر و سه روز از ایام تشریف است پنج روزها عهده
 مکه است بجهت آنکه مکه بیست که عايشه رض مکه
 داشته است عمره را در این روزهای پنجگانه و بجهت آنکه
 این روزها ایام حج است پیش از این روزها برای حج متعین است و از
 انبیاء و پیغمبران رسیده است که او مکه و نهجی داشت عهده را
 هر روز عرفة پیش از وقت زوال و در اوج وقت رکن حج می رسد بعد از
 وقت زوال در روز عرفة قبل از آن و مکه ظاهر همان است که اول
 مکه کور شد و لیکن مع هذا اکثر عهده کند کسی در این روزها
 هیچ می شود و او مکه می ماند برای عهده در این روزها زیرا چه
 حکم الهی آن در این روزها تغییر است بجهت تعظیم امر حج
 و هم بجهت آنست که این ایام وقت حج است پس بساید که
 خدا صابر ای حج باشد پس شروع او با کراهیت می خواهد بود
 * مکه ۳ * عهده سنت است و شافعی رجحان سنت که

فرض است زیرا آنچه یعنی بر صانع فرض مود است که غیر فرض است
مانند حج و دلیل علیهای مایکی این است که یعنی بر صانع فرض مود است که
حج فرض است و غیره نقل است و هم این است که غیر موقت نیست
و به نسبت غیر ادا گردد و میشود چنانچه در صورتی که قوت شود
حج کسی که در آن وقت عمره می نماید بنا بر آنچه مذکور
شد در حال آنکه ویرانیت حج او در آن وقت عمره این احکام دلالت
میکند بر اینکه غیره نقل است و حدیثی که در آن است
است که غیره فرض است مانند حج پس جواب آن این است
که میان این حدیث و میان حدیثی که علیهای آن بوده اند
تعارض است و با وجود این تعارض فرض نیست ثابت نگذاشته شود
پس تاویل آن ضرور است و تاویل آن این است که فرض بر حقی
تلقین بر است و حدیث مذکور یعنی اعمال غیره و مقادیر است
مانند اعمال حج * و مستلزم آن * غیر عبارت است از طواف
خانه کعبه و سعی نهودن میان صفا و مروه چنانچه مذکور
شد در باب تهنیت و الله اعلم

پس در بیان حج نمودن انسان از جانب
شیر * و مستلزم آن * تساعده و نزول اهل سنت و جماعت این

است که جایز است مرئسان را که بشکریانند ثواب و
خود را برای غیر خواجه آن عمل روزه باشد یا نرا با صدقه
باشد یا غیر آن و وجه جوان آن این است که به غیر صلح قربانی
فرد در قضا املح یکی را برای ذات خود و دیگری را برای
امت خود که ایان آورده باشند بوجه انیت خدا ان الخ
و بهر سالت به غیر او صلح پس آن بی معلوم شد که انسان را
بشکریانند ثواب عمل خود برای غیر جایز است چه به غیر
صلح با امت خود بخشد ثواب قربانی نبودن قضا
که عمل می است و بسایید دانست که عبادات بر چند
نوع است یکی عبادات مالی فقط چون ادای
و عبادات مالی دوم عبادات بدنی فقط چون نماز و
سیوم هیا دلی است که بدن و بهال هر دو تعلقی دارند چون حج و
و در نوع اول نیابت جاری است هر دو حال بدنی در حالت
صحت و اختیاری در حالت ضرورت و بیماری زیرا به مقصود از
عبادات مالی دادن مال است و آن حاصل به شود از فعل نایب
فهره در نوع دوم نهایت جاسری نیست و بهیج حال زیرا چه
نمی شود از آن رنج و مشقت دادن است بر نفس و آن جائز نیست

از فعل نایب و ذر نوع سیوم نیابت جاری میشود در وقت عجز و
 ضرورت و جاری نمیشود در وقت قدرت و زیرا چه در آن جهت
 مالی و جهت بدنی هر دو متعلق است پس در آن در حالت عجز
 نیابت جاری خواهد شد بدین جهت اول و جاری نخواهد شد
 در حالت قدرت باینکه جهت درم و بایده است که شرط جواز
 حج ندان انسان از جانب غیر این است که آن غیر همیشه عاجز
 باشد تا دم مرگ زیرا چه حج نهوده و رتبهایی غیر یکبار فرض
 است پس وقت آن تمام عجز است پس عجز از آن متحقق
 نمیشود مگر وقتی که حالت عجز ممتد شود تا دم مرگ
 * مسئله ۲ * در حج نفل نیابت جایز است در حالت قدرت
 نیز زیرا چه در باب نفل وسعت است و بعد از آن بایده است که
 مکبر در حج میگوید که در صورتیکه حج نیاید انسان از جانب
 غیر حج واقع نمیشود از حج کننده و ثواب نفل آن میشود و
 آن غیر را که امر کرد است آن انسان را به حج نهودن از جانب
 او و عین حج از جانب آن غیر واقع نمیشود زیرا چه حج عبادت
 بدنی است و در صورت عجز آن تعویج هرچ دادن قسام
 مقام حج نهوده میشود مانند فدیه در بیابان و زاپس ساقط

همیشه و صحیح از زمره امر کننده و ظاهر روایت این است که در صورت
 مذکور چه واقع میشود از جانب آن غیر زیرا چه برای این دلالت
 میکنند احادیثی که در مقابل وارده شده است چون حدیث
 شریفی که چه پیشتر صلعم فرمود است خلعیه را که حج بکن آن
 جانب ده و خود و همراهِ بکن از جانب او * مسند ۳ *
 اکثر شخصی را امر کنند خود کس باینکه از جانب هر واحد
 از آنها حج نرسد بر او از جانب هر دو کس احرام حج
 نماید پس هر یک صورت آن حج واقع میشود از جانب آن حج
 کنند نه از جانب هیچ یکی از آنها زیرا چه هر واحد از آنها
 امر کرده بود و آن شخص را باینکه حج نماید از جانب
 او فقط و بگرداند آن حج را برای وی خالصا بغير اشتراك و شخص
 مذکور مخالفت آن نموده و میگوید که آن حج واقع شود از جانب
 یکی از آن دو کس چه یکی اول نیست از دیگر پس بالضرورة
 از جانب ما مور واقع نخواهد شد و بعد از آن اگر خواهد آن شخص که
 دیگر داند آن حج را برای یکی از آن دو کس پس آن نیز ممکن نیست
 بخلاف آنکه اکثر شخصی حج نماید از جانب پدر و مادر
 هر دو چه آن شخص را میسرند که بگرداند آن حج را برای یکی از

مادر و پدر و برادر و جد این شخص تبرع کننده است و رجعت مادر و پدر
 بسبب گوناگونی ثواب عمل خود برای مادر و پدر پس او متناهی
 است و در اینگاه بر آن شخص ثواب عمل خود را بهر کدام که خواهد از
 مادر و پدر پس اختیار او باقی خواهد ماند بعد از تبعیت عمل که
 سبب ثواب است و در حق ترتیب که کلام در این است شخص مذکور
 حج نموده است بحکم آن دو کس و یا بر آنها و هرگاه مخالفت امر
 آنها کرد پس آن حج از واقع خواهد شد نه از جانب هیچ یکی
 از آنها و در این صورت شخص مذکور غلامان نفقه میدهد برای هر
 واحد از آنها اگر خرج کرده یا نقد و در این باب از آن
 و بر آنچه او خرج کرده است مال امر کنند و اگر حج خود را شکر
 شخص مذکور احرام میبندد باید باینطور که احرام حج نباید از
 جانب یکی از آن دو کس بشمار تعیین یعنی احرام حج از جانب یک
 کس میبندد نماید پس در این صورت اگر احرام میبندد حج نباید
 آن حج را از جانب او واقع میشود نه از جانب هیچ کس از آنها چه
 یکی از آن دو کس و اگر شکر و انشراح پس از تمام حج معین نماید
 حج را برای هر یک از این چهار است و تا بر این چهار نفر در هر
 وجه و نذر لایحه خود میبندد و در این صورت نیز حج او واقع نمیشود از

فیما بین آن شخص نه از جانب هیچ یکی از آنها و همین موافقت
 قیاس است زیرا چه شخصیه کور مأمور بود بهیچ نبودن برای
 معین و مبهم متخالف معین است و هرگاه شخص مذکور مخالفت
 امر آنها کرد پس آن حج از جانب او واقع خواهد شد نه از جانب
 آنها با اختلاف آنکه اکثر شخصی احرام مبهم نیساید باینه طور
 که در احرام خود تعیین هیچ یا عمره نماید چه درینصورت آن
 شخص را میرسد که آن احرام را معین نماید برای هر کدام
 که خواهد از حج و عمره زیرا چه درینصورت امریکه التزام آن
 مورد است آن شخص مجبور است و در صورتیکه کلام دران
 است واجب حق مبهم و لایق است و وجه استحضار این است
 و احرام مشروح است بر این وجه که وسیله افعال حج
 است و مقصود بنقشه نیست و احرام مبهم وسیله آن میتواند شد
 پس اسطه تعیین پس احرام مبهم معتبر خواهد در صورت مذکوره
 با اختلاف آنکه اکثر تمام نماید افعال حج را با احرام مبهم
 و برای این کس معین نکرد و بعد از آن بخواند که معین
 نماید آن را برای یک کس از آن دو کس چه این جایز
 نیست زیرا چه حج یکک ادا نموده شد با احرام مبهم همانچنین

این ندارد که بعد از آن معین نبوده شود برای یکی
از آن دو کس پس ثابت شد که در این صورت هیچ شخص
مذکور مخالف امر آنکسان است لهذا آن حج از جانب
شخص مذکور واقع نخواهد شد نه از جانب آن کس
* مسئله ۴ * اگر کسی امر کنند بشخصی باید که
قرآن نباید از جانب او پس در این صورت هم قرآن واجب میشود
بر شخص مذکور که مأمور است زیرا چه دم قرآن واجب باشد
است بطریق شکرانه بر توفیق جامع نبودن میان دو نسیک
و این جمع نبودن میان دو نسیک فعل مأمور است فقط چه او جمع
مینماید میان آن هر دو نه آمر و باید دانست که این مسئله
دلالت میکند بر صحت آنچه از مذهب روح مرویست که حج
از مأمور واقع میشود چنانچه سابق مذکور شد است
* مسئله ۵ * اگر امر کنند انسانی را دو کس بر این وجه
که یکی امر کنند و بر پایبند که حج نباید از جانب او
امر کنند و بر پایبند که نباید از جانب او و هر دو این قرآن
ند شد و بر این در این صورت هم واجب میشود بر انسان مذکور
زیرا چه اگر در این صورت قرآن مینماید پس قرآن

بر او واجب خواهد شد بنا بر آنچه در مسئله سابق مذکور
 شد * مسئله ۶ * اشکرام نکند کسی بکسی به حج
 فیه و من از جانب خود پس در اینصورت اشکرام مستحب شود مأمور
 پس دم احصاء بر آنراست و این نزد طریقین رج است و ابو موسی
 گفته است که این دم بر مستحب مذکور است زیرا چه و عریب
 دم احصاء بر این دفع ضرر است و این ضرر عبارت است از استیفاء
 است و این ضرر است در حاکم مستحب پس دم احصاء
 بر او واجب نخواهد شد و دلیل طریقین رج این است که در صورت
 مذکور آنرا ضرر مذکور آن مأمور را در بین ضرر انداخته است
 و بر آنراست که خلاص نکند ویرا از بی ضرر * مسئله ۷ *
 اشکرام کسی اشکرام حج نباید از جانب میثرا بعد از آن مستحب
 اشکرام پس دم احصاء در اینصورت واجب می شود در مال
 میثرا نزد طریقین رج برخلاف قول ابی موسی و بعد از آن
 باید و نیست که بعضی گفته اند که در صورت مذکور دم مذکور
 از ثبات مال میثرا داده می شود زیرا چه آن صلح است مانند
 و کات و غیره چه صایه عبارت است از دادن مال بفرع و غیره
 چون نذر و کفاره و بعضی گفته اند که این داده نمی شود زیرا چه

مال مریض نیز برآوردن آن واجب شده است در مال مریض بجهت حقت
 مأمور پس آن دین شد و دین مریض از جمیع مال او ادا نموده
 میشود * مسأله ۸ * افکرم مأمور بجهت از جانب غیر بعد از
 اصرار جمیع نه باید پس دم بر مأمور مذکور واجب میشود در آنچه
 این دم بسبب جنایت است و مأمور مذکور با اختیار خود چنانکه
 کرده است و مأمور مذکور ضامن نفقه میشود برای آن مرد افکرم او جمیع
 قیود باشد پیش از توقف بعرفات نیز برآوردن و بسبب جنایت نیز
 پیش از توقف بعرفات فاسد کرد چنانچه او مأمور نمیدارد افکرم جمیع
 صحیح بخلاف آنکه افکرم قوت شود جمیع بغیر اختیار او چه
 در این صورت او ضامن نفقه نمیشود بجهت آنکه یا اختیار او صحیح
 قوت نشده است و افکرم جمیع نه باید بعد از توقف بعرفات جمیع او
 فاسد نمیشود و این در این صورت است او ضامن نفقه نمیشود برای آنکه
 چه مأمور آن مرد در این صورت حاصل است و افکرم دم لازم مریض آید
 بر مأمور مذکور و بقایا بر وجه دیگر مذکور شد و هیچ چنانچه واجب است
 بر مأمور جمیع دم مسموم شده واجب میشود بعرفات و مکتان و جنایت
 بقایا آنچه مذکور شد * مسأله ۹ * شرکاء در صیحت حکم
 یا اینکه جمیع کسب شده از جانب او پس و از آن او مقرر نموده اند

شخصه را برای آنکه حج نماید آنجا نم آید و بعد از آن هرگاه
 رسید آن شخص بگرفته و مرد و یا مالیکه بوی داده بود برای حج
 دزد برد آنرا مال آن شخص آن شخص نصف آن مال خرج نمود و برد
 پس در این صورت باید که شخص دینش را مقوم نماید که او برای
 حج بر دوازده مپیت از خانه میت و خرج او داده شود از غلبه مال
 میت که باقی است و اینکه مذکور شد نزد ابی حنیفه رح است
 و صاحب دین رح گفته اند که در صورت مذکور و ارثان میت مذکور را
 لازم است که بفراستند شخصی را برای حج نمودن آنجا نم میت
 مذکور برای حج نمودن ازجا نم میت مذکور بر این وجه که
 آن شخص برای حج رود از مکانیکه ما مور اول در آنجا مرده است
 لیکن از محقق رح خرج آن داده میشود از مالیکه باقیها نده است
 از مالیکه بها مور اول داده شده بود اگر از آن مال چیزی
 باقی نده باشد و اگر چیزی از آن باقی نده باشد
 پس در این صورت وصیت مذکور باطل میباشد بقای قیاس این
 بر صورتیکه موصی همین نماید مقتدر مال را برای حج و آن مال خرج شود
 باقی نماند چه در صورت وصیت او باطل میگردد و پس
 باقی نماند پس در این چند مورد و وصیت او باطل میگردد و پس

مانده معین نبودن موضوعی است و نزد این یوسف خرج آن
 داده میشود و مالیکه باقیمانده است از ثلث جهیز مسا
 میت که از آن خرج داده شده بود مأمور اول و میراچه ثلث
 جهیز مال مسلک نفاذ وصیت است و دلیل این چنین است
 که قسمت نبودن وجهی مال میت را و علیحدت نبودن مقدار میرا
 از آن برای هیچ نبودن از جانب او و جهیز نیست و قتی که
 خرج نپساید آنرا در وجهیت مقرر نبود بود آنرا موضوع
 و میراچه کسی خصم نیست در آن مال تا قبض کند آنرا و در صورت
 مذکور آن نیت در مال که آنرا به مأمور اول داده بود وجهی خرج
 نشده در وجهیت مریض آنرا مقرر نبود بود پس چنان شد که مال
 هلاک شود پیش از آنکه علیحدت نپساید آنرا و وجهی برای خرج
 هیچ در بنصورت وجهی نبود و میشود از جانب میت از ثلث مالیکه
 باقی است هر چه در بین درینجهیز نیز خرج داده شود از ثلث
 مال میت باقی است پس از مردن مأمور اول و بعد از شرح
 نمودن او مقدر از میرا که شرح کرد آنرا مأمور اول باید دانست
 که اختلاف میان مالای مادر و مقام است یکی در اعتبار ثلث
 مال و دوم در سکنی نباشد از آن جهت برای هیچ روه مسا مرد

دوم و اخلاق آنها در مقام اول مع دلائل هر یک بیان نموده
 شد و اما دلائل قول ابی حنیفه روح در مقام دوم پس آن این است
 که هر قدر سفر که مأمور اول نهوده بود در صورت مذکور
 پس پیغمبر مردن او بساطل نکشتست در حق احکام و فعلاً زیر آنچه
 پیغمبر صلعم فرمود است که هر کس که میبرد انسان منقطع
 میگردد و عمل او منکر سه چیز باقی میماند الی آخر الحکم بث
 «یکی از آن سه چیز وصیت است پس وصیت میت مذکور در
 سورت مذکور باقیست و او وصیت کرده بخواهد یا اینکه هیچ نیایند
 از جانب او یا بطور که شخصی را برای حج از وطن او فرستد
 پس چنان شد که در صورت مذکور کسی برای حج نبودن از
 جانب او اصلان گرفته است و همین موافق قیاس است و وجه قول
 صاحبین روح در مقام دوم این است که آن مقنن از سفر که مأمور
 اول نهوده بود بساطل نکشتست بجهت آنکه خدا این تعالی
 فرمود است که هر که بیرون شود از خانه خود به نیت آنکه هجرت
 نماید بسوی خدا و رسول خدا صلعم و بعد از آن بحیر و پس
 اجتراد بر خدا است و بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرمود است که
 هر که بیرون راه حج نوشته میشود برای او ثواب حج مقبول در

هر سال و هر تازه باطل نشد مانند از سفر مذکور پس احتیاج ندارد
 نخواهد شد وصیت مذکور از مکالمه رسید برده رای مامور
 اول رای استحضار است و باید دانست که این اختلاف
 دو صورت مذکور محتمل است بر اختلاف از آن در هر دو کم باشد
 انبیا احرام حج نماید برای خود و بعد از آن در محله ای و سید
 بپوشد پس در بنظر شد او بنیفته رح میگوید که از جانب
 او حج نموده شود از خانه او باینطور که شخصی را فرستاده
 میشود از خانه او تا حج نماید از جانب او و در این رح
 میگوید که فرستاده میشود شخصی را از آنانی که در آن
 مرده است تا آن شخص حج نماید از جانب او * مسئله ۲ *
 هرگاه احرام حج نماید از جانب پدر و مادر خود پس جایز است
 ویرا که بشکرد آنرا برای یکی از پدر و مادر یا برای هر که
 حج مینماید از جانب غیر اهل بی و پس جز این نیست که او
 میشود آنند ثواب حج خود را برای آن غیر و ثواب آنست
 میشود بعد از ادای حج پس نیت هر دو پدر و مادر کند پیش از
 ادای حج نموده بود و ثواب است و بعد از ادای آن ثواب آنرا نیز
 کند از آن بی شک و شبهه است به اختلاف مامورین بر آن

سابق مذکور شد و الله اعلم

باب در بیان هدی * مسئله ۱ * ادنی

هدی شکو سفند است بجهت آنکه بیشتر صلعم فرمود است که
 ادنی هدی شکو سفند است و بدانکه هدی پرسه نوع است
 یعنی شتر دوم شکار و سیوم شکو سفند بجهت آنکه بیشتر
 صلعم هر شکار شکو سفند را ادنی هدی شکر دانیده پس معلوم
 شده که چیزی از آن خواه بود و اعان ازان شکار و شتر
 است و بجهت آنکه هدی آنرا می شکو سفند که برده شود بصرم
 برای ذبح بشریف و عبادت و ایام عزیزی یافته میشود در هر سه
 نوع مذکور * مسئله ۲ * جایز نیست هدی نمودن چیزی
 از این سه نوع مذکور و شکر چیزی که افسیه نمودن آن
 جایز است زیرا چه ذبح نمودن هدی عبادت است که تعالی
 دارد بر بندگان خود مانند افسیه پس مختص نخواهد شد هدی
 بجهت بخت مختص است یا ضعیفه * مسئله ۳ * ذبح نمودن
 شکو سفند جایز است در هر صورتی که دم لازم می آید در حج
 بیشتر در دو صورت یکی اینکه طواف زیارت نماید در حالت
 بنائیت و دم اینکه چنانچه بعد از وقت یغریزه پس

در این صورت جایز نیست و شکر شتر یا شکار و یا آنچه در سبب است

بیان نموده شده است * منسمله ۴ * کسی که ذبح کند

هدی را پس جایز است ویرا خوردن گوشت آن هدی اشکر

آن هدی نقل یا شتر یا هدی تربیع یا هدی قران ویرا چه

این هدی ها هدی نمیکند است پس جایز است ویرا خوردن

گوشت آن را چه آنکه اگر قرانی نهاید کسی جایز است ویرا خوردن

گوشت آن نیز. بنقل صحیح آمده است که بی غیر صلح خوردن است گوشت

و شوربای هدی خود را بلکه مستحب است آنرا که از گوشت هدی شود

چیزی بخورد بجهت آنچه مذکور شد از عیال و مستمیر و خادم و

همچنین مستحب است بر آن که تصدق نهاید گوشت هدی خود را

بر وجهیکه بیان نموده شده است در تصدق نهودن گوشت

قرسان و جایز نیست ویرا خوردن گوشت هدی سوای هدی که

مذکور شد ویرا چه هدی های دیگر برای کار و جدایت است و

بنقل صحیح آمده است که بی غیر صلح هر شاه و محضر و عده بود

در حد بیعه و هدی ها فرستاده بودند ست ناجیه اسلامی رفتن

فرموده بود بر آنکه ترا و رفیقان تو از گوشت آن نهاید

خوردن * منسمله ۵ * ذبح کردن هدی نقل و هدی تربیع و قران

جایز نیست مگر در روز عید اضحی و در مبسوط مذکور است
 که ذبح نمودن هدی نفل پیش از روز عید نیز جایز است و ذبح کردن
 آن در روز عید افضل است و همین صحیح است زیرا چه معنی
 عبادت در هدی نفل باعتبار آنست که آن هدی است و این معنی
 متعین نیست میشود برسانیدن آن در حرم و هرگاه یاخته شود
 البته معنی پس جایز است ذبح کردن آن در غیر روز عید ولیکن ذبح
 کردن آن را بام نکر افضل است زیرا چه معنی عبادت در ذبح
 کردن آن در روزی روزی ها ظاهرتر است و ذبح نمودن هدی قبیح
 و قرآن جایز نیست مگر در روز عید بجهت آنکه از قرآن مجید
 چنین فهمیده میشود زیرا چه او تعالی فرمود است که بخورید
 از آن و بنوشید از آن بعد از آن ادا کنید ثقت خود را بر این
 شما را طحی را مانند طاق و رمی و غیره و ادای ثقت مختص است
 بر روز عید و هدی تمسک و قرآن در ثقت داخل است و بجهت
 آنکه این هدی و هدی هدی نسک است پس ذبح کردن آن مختص به روز
 عید نخواهد شد مانند اضحیه و ذبح نمودن هدی های دیگر
 در هر وقت جایز است و ششای روح گفتند که ذبح نمودن
 هدی های دیگر نیز جایز نیست مگر در روز عید بنا بر این

آن بر هدی تهنع و قرآن زیرا چه هدی تهنع و قرآن نیز دم جبر نقصان
 است نزد شافعی روح و ادیل علمای ما این است که هدی های دیگر
 سواي تهنع و قرآن برای کفاره جنایت است پس ذبح کردن آن مختص
 بر روز عید نکو شده شد زیرا چه آن هرگز واجب شده است برای جبر
 نقصان پس تعجیل آن بهتر است تا بسبب آن نقصان از و مرتفع
 شود بلا تاخیر بخلاف هدی تهنع و قرآن چه آن دم نسک است نه
 برای کفاره جنایت * مسأله ۴ * جایز نیست طبع نهرون
 هدی ها مگر در حرم بجهت آنکه خدا ایتعال در قرآن متعجیل فرمود
 است در بیان جزای صید یا بد که هدی برسد یکبار و این اسل است و ازین
 معلوم شد که هر هدی ها یکبار و واجب شده برای کفاره جنایت آنرا تا بحرم
 بایده بود و بجهت آنکه هدی نام چیزی است که ببرد شود پسوی
 مکانی و مکان آن حرم است چه پیغمبر صلعم فرمود است که
 متابعت ما در مکان نذر است و راه گای مکه همه مکان نذر
 است * مسأله ۷ * جایز است مرصع هدی را که تصدی
 نماید گوشت آنرا به سائین حرم و غیر حرم زیرا چه تصدی نهرون
 عبادت معقول است یعنی موافق عقل است و هدی
 و آن نیز غیر عبادت معقول است و شافعی روح بخلاف این

میشکوبید * مسلسل ۸ * تعریفی هدی ها واجب نیست زیرا چه
 هدی را خواهی میدهد از بدن آن در حرم تا کعبه عبادت حاصل
 شود بر یختن خون قرآن نه آنگاه می میدهد از تعریف آن پس
 تعریف آن واجب نخواهد شد حاصل آنکه دلیل و حجب آن
 پانته نشد است و مع هذا اگر تعریف نماید هدی تبتع ایس
 این حسن است بجهت آنکه ذبح کردن آن مختص بر روز
 عید است پس شاید که محرم نیابد کسی را که نذاکه دارد آن
 و آثار و عید پس او بتعریف نبودن آن محتاج است و بجهت
 آنکه هدی تبتع هدی نیست است پس بتای آن بر تشبیه
 و اشتباه است بخلاف هدی ها که برای کفار جنایت
 است زیرا چه ذبح نمودن آن پیش از روز عید جایز است چنانچه
 سابق مذکور شد و نیز سبب آن جنایت است پس ستر و اخفای
 آن سزاوار است * مسلسل ۹ * شتر را نکردن افضل است
 و کوشند و کار و ذبح کردن زیرا چه چمن فیه می شود
 از قرآن مجید چه او تعالی فرمود است فصل لربک و انکر اعنی
 نیاز بخوان برای سرورد کار خود و نکر بکن و در تاویل آن
 گفته شد است که مراد شتران است و نیز فرمود است او تعالی

که ذبیح کتیه شکاوی را و نیز فرمود است او تعالیٰ که
 عرض دادم ابراہیم علیه السلام را ذبیح مقام و ذبیح یا اگر سر
 چیز است که آماده باشد برای ذبیح یا اشخ و نیز بنقل صحیح آمده
 است که پیشتر صلعم نذر نبود است شکر او ذبیح نبود است و اینست
 و این ذبیح از آن بایده دانست که اثر خواهد صاحب هر ذبیحی نذر است شکر را
 و اینطور که استاده دارد شکر را و به بدست رسد آنرا نذر نماید
 آنرا و اثر خواهد نذر نماید آنرا باینکه او را بداند بگذارد آنرا نذر
 نماید و این هر دو طور حسن است ولیکن هر دو در داور اول
 افضل است بجهت آنکه هر دو است که پیشتر صلعم بطور اول
 نذر نبود است و همچنین صاحب رخص طور اول نذر نمود اند
 و نمایند که شکاوی و گوسفند را ذبیح نمایند در حالیکه استاده
 باشند زیرا چه در حالت غلظانیدن شکاوی آن که موضع ذبیح
 است واضح و روشنی مییابد شود و هم ذبیح ضرری در حالت
 غلظانیدن آسان تر است به نسبت حالت قیام و ذبیح شود آنرا
 و گوسفند سنت است * و مستحب * (۱) * اولی این است که
 صاحب هدیه خود ذبیح یا نذر کند آنرا یا بشرط ذبیح نذر و
 دانند بجهت آنکه هر دو است که پیشتر صلعم در حدیث اودان

صد هدی روان کرده بود و آنرا آنجه که شصت و چند هدی را
 بدست میارک خود نصیب نموده بود و در باقی علی رض را فرمود
 و بعد از آنکه ذبح نمودن هدی عبادت است و عبادت را بذات
 خود نیچا آوردن اولی است چه در آن زیاده خشوع متعین
 میشود و اینست که باشد که انسان نداند آنرا الهذا چنانچه
 داشته باشد که امر کند غیر را بدینچه نمودن آن * * *
 باید آنکه تصدق نماید جل و مهار آنرا و باید که چیزی از
 اجزای هدی را در اجرت پاک کند و آنند هدی را چه بیغیر
 صلعم علی رض فرمود که جل و مهار آنرا تصدق نماید و اجرت
 چنانرا از آن مده * * * هر که هدی نماید شتر بر او
 در اندای راه محتاج بر مضطر شود پسری سوار شدن بر آن جایز است و بر او
 که سوار شود بر آن و اشکری محتاج نباشد بان باید که سوار
 نشود بر آن تر چرا که او آن هدی را خالص بر آید خدا کفر دانید
 است پس سوار نیست و بر او که چیزی از اجزای آن منافع آن
 صرف نماید نیز ای ذات خود تا آن زمان که برسد به محل خود
 بیشتر آنکه محتاج شود پسری سوار شدن بر آن بیغیر آنست
 و در بیست که بیغیر صلعم دیدن شخصینی را که در پیش هدی خیره

میروند و میبرند آنرا پس فرمود بوی که سوار شود بر آن و تاریل
 این است که شخص مذکور محتاج بود سوار شدن بر آن
 پس اگر سوار شود کسی بر هدی خود و بویب آن نقدان شود
 چیزی از هدی مذکور پس بر او ضایان نقدان آن لازم می آید
 * حدیث ۱۳ * هدی لشکر شیر داری باشد باید صدقه
 آنرا زیر آنچه شیر متولد است از آن پس باید صدقه صرف کنند
 آنرا برای ذات خود و باید که آب سرد بپاشد بر پستان آن
 حتی که شیر آن منقطع گردد و این عمل کفایت میکند و نیز که
 زمانه ذبح نبودن قریب باشد پس لشکر بعید باشد آن وقت
 جایز است که شیر آنرا دوشیده تصدق نماید تا بسبب جرح
 شدن شیر در پستان آن ضرر نرسد یا آن و اگر صرف نماید آنرا
 در حاجت خود باید که تصدق نماید آن مقدار شیر را یا قیمت
 آنرا زیر آنچه ضایان آن شیر بر او واجب است * حدیث ۱۴ *
 اگر هدی روان کند کسی و آن هدی در اندامی راه هلاک
 گردد پس اگر آن هدی تغذیه باشد بر او لازم نیست که بجای آن
 هدی دیگر را هدی نماید زیرا که قربت و عیادت او متعلق شده بود
 به آن گوشتی که هلاک شد و ماعل قربت و رحمت او همان بود است و آن قربت شده

و اگر آن هدی هدی واجب باشد باید که بجای آن هدی
دیگر نپایند زیرا چه واجب بر ذمه او باقی است و همچنین اگر
یافتند در آن عیب کثیر بجای آن هدی دیگر نپایند زیرا چه
بمسبب یکی معيوب بعیب کثیر واجب ادان میشود پس ضرور است
که بیشتر بر اتایم مقام آن نپایند و آن معيوب را هر چه خواهد
بکنند چه آن از جهله مهلوكات و ی است * ممدله ۱۵ *

هدیه نذر اگر در اثنا راه قریب بهلاکت رسد پس اگر آن
هدیه شتر یا شد یا این که نبحر کنند آنرا و رنگ کند قلاده آنرا
بخون آن و مملو شود گرداند بخون آن کوهان آنرا و باید که
نخورد آنرا صاحب هدی و نه غیر او از اغنیا چه پان امر کرده
بود بپنجبر صلعم ناجیه اسلامی رض او باید دانست که فایده رنگ
کردن قلاده آن این است که بیدانند مردمان که آن هدی
است پس بخورند گوشت آنرا فقرانه اغنیا و سر آن ایست
که از آن بخورند گوشت هدی معارف است بشرط رسیدن آن
به محل آن که حرم است پس سزاوار است که حلال نشود خوردن
آن پیش از رسیدن به محل آن اصلا متکذرا اینکه تصدق بر
فقران افضل است از اینکه ضایع شود از شتمه شود آنرا برای

و دهان و در آن نوعی از عبادت است و همان مقصود است و اگر آن
 هدی هدی واجب باشد بحجای آن دیگر این انپساید و آن
 مذ بونج را هر چه خواهد بگفت چه آن از چهل و مهل و کتات
 وی است * مسند ۱۶ * باید که قلاده بپندد در گردن هدی
 نقل و هدی تبتع و قرآن نیز بر آنچه این هدی ها هدی نیست است
 و بسبب قلاده بستن در گردن آن اشتهار آن میشود پس قلاده بستن
 لایف آن نیست و باید که قلاده ندهند در گردن هدی و بدین
 بسبب احتیاط و اجتناب میشود و بسبب جنایت نیز بر آنچه بسبب
 وجوب آن جنایت است پس سقر و اشغای آن لایف است و دم
 احتیاط برای جبر نقصان است پس ملاحتف خواهد شد بدین که
 برای جبر نقصان است یعنی و همایک بر ای جبر نقصان
 جنایت واجب میشود و باید دانست که مراد از هدی درین
 مسأله شتر است زیرا که در گردن گوسفند قلاده بسته نمیشود
 باعتبار عادت و نه قلاده بستن در گردن آن سنت است و نیزه
 علامای ما چه در بستن قلاده در گردن آن فایده نیست چنانچه

سایف مذکور شد است والله اعلم

سایف مذکور شد است والله اعلم * مسند ۱۶ * اول

عرفات اکثر. وقوف عرفات نهایند در روزی بشکری آنکه
 آن روز روز عرفه است و بعد از آن گواهی دهند قومی باینکه
 روز یک و وقوف عرفات نبوده و اند آنهار و عرفه نبوده
 بلکه آن روز روز عید بود پس درین صورت وقوف نبودن آنها
 جایزه معتبر است و گواهی قوم مذکور مقبول نیست و این
 بنا بر استحضار است و مقتضای قیاس این است که وقوف مذکور
 صحیح نباشد چنانچه اکثر وقوف عرفات نهایند بنابر پنج هشتاد
 و پنج که آن را یوم تروبه میگویند و بعد از آن معلوم شود که آن
 روز روز عرفه نبوده پس این وقوف عرفات جایز نیست
 زیرا که وقوف عرفات عبادت است مخصوص بیکان خاص و زمان
 خاص پس بدون آن مکان و زمان عبادت نخواهد شد و وجه
 استحضار یکی این است که گواهی قوم مذکور در صورت مذکور
 قاطع شده است بر نفی و هر چیز بکفایت حکم قاضی داخل نمیشود
 زیرا که مقصود آن قوم از گواهی مذکور نفی حج است و حج
 چیز است که داخل نمیشود تحت حکم قاضی پس این گواهی
 مقبول نخواهد شد و دوم این است که در صورت مذکور عیوم
 بلوی است بجهت آنکه احترام از نبودن ارادن متعدد راست و

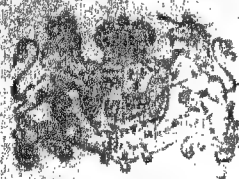
تذکره آن در صورت مذکور ممکن نیست پس ضرور است که گفته
 نهوده شود و توقف عرفات مذکور در صورت اشتباه بخلاف
 آنکه اگر توقف عرفات نهایند بقار پنج هشتم زبواچه تذکره
 آن در این صورت ممکن است فی الجمله باینطور که اشتباه نرایل
 گفته ده روز و ترعه و نیز جوار زمین که میخورد از وقت خود ظاهر
 آن موجود است در شرع و جواز تقدیم چیزی بر وقت آن چنین
 نیست یعنی نظیر آن در شرع یافته شده است اینها در
 صورتیکه گواهی دهند که آن که وقوف عرفات واقع شده است
 در روز عید گواهی مقبول است نه نمی شود چه این موخر است
 از وقت بخلاف وقتیکه گواهی دهند باینکه وقوف عرفات
 واقع شده است به تاریخ هشتم چه این مقدم واقع شده است
 از وقت و باید دانست که قضا گفته اند که در صورت مذکور
 سزاوارست مردی را که بسوی کواهی قوم مذکور گوش نگیرد
 و متوجه نشود و بشکوی بقوم مذکور که حج مردمان تمام شد
 و شهر بروید زیرا چه در شش روز این کواهی گرفته نیست
 و همچنین اگر بوقت شام در روزیکه تاریخ هشتم است برغم امام
 گواهی دهند قومی برویت هلال عید در روزیکه بعد از آن روز

فان بچ مدکور و نه هره میشو دیس درین صورت نیز باید که گواهی
 آنها را قبول نکند و اگر کم تر باشد درین صورت ممکن نیست امام را
 که در بقیه شب و وقت نباید بعرفات مع اکثر مردمان پس در شنیدن
 گواهی مذکور فتنه برپا می شود * مسند ۲ * هرگاه
 رمی نماید در روز دوم جهره وسطی و ثالث را و جهره اول را
 رمی نیساید پس انکزار رمی نماید جهره اول را و اعاده نماید
 رمی جهره دوم و سوم و پس این حسن است زیرا چه او رعایت
 کرده ترتیب را که سنت است و اکثر همان اول را رمی نیساید
 قطعا گفتا بیست میکند زیرا چه او تدارک کرده متروک را در وقت
 آن و جز این نیست که ترک کرده ترتیب را که مننون است
 و از ترک معنون چیزی لازم نمی آید و شافعی رح گفتست
 که این جا بن نیست بلکه ضرور است که اعاده کند نماید زیرا چه
 رمی نمودن آن جهره ها بترتیب مذکور مشروع است پس این
 چندان است که سعی نماید میان صفا و مروءه پیش از طواف نمودن
 خانه کعبه بیا ایستد و سعی نمودن از مروءه نه از صفا و دلیل
 هلمای ما این است که رمی نمودن هر جهره عبادت علیحده
 نیست پس جواز آن متعلق نیست بتقدیم بعضی از این بر بعضی دیگر

بغلاف سعی نهوده ن بیان صفات مروه زیاده از آن تابع طواف
 است چه سعی مذکور ~~مکمل~~ است از طواف خانه کعبه و معلوم
 شد است از نص که مروه ملتزمی سعی است پس ابتدا ای سعی بان
 متعلق نخواهد شد * ~~مستند~~ * هرگاه بطریق مذکور واجبه
 فکر داند بر خود حج را با بنظر آنکه حج خواهد کرد بهاده پس
 لازم است ویرا قصد سوار نشود تا آن زمان که قرائت نپساید
 از طواف زیارت بر اجه او انتمام نهود است عبادت بر این صفت
 کمال پس بهمان صفت لازم خواهد شد چنانچه اگر نذر کند روزه
 بر طریق مذکور پس بصفت مذکور لازم می آید و احوال حج متعین
 و تمام میشود بطواف زیارت پس آن شخص تا آن زمان که
 طواف زیارت نماید بهاده خواهد رفت و اینک مذکور شد
 کلام در انتهای پیاده رفتن بود و اما نام در ابتدای آن
 پس آن این است که بعضی گفته اند قصد از وقت
 احترام بهاده در دو بعضی گفته اند که از خانه خود بهاده بود
 و بر اجه فاسخ امر را در هر دو است و اشهر سوار نبود دم نرم
 می آید زیاده بسبب سوار شدن نقصان واقع می شود در این
 فی فاسخ گفته اند که سوار نشود مگر وقتی که مسافت بسیار باشد

و اما در وقتی که بابت بر او فاکتور مسافرت قریب باشد و میاید
 رفتن شایسته نباشد بر او بلکه حاجت او باشد پس بنظر او این است
 که سوار نشود و منتظر آید که در بعضی نمائنده صاحب
 صندلی است که هر که بفرستد کتبی را که احرام
 افشود است. این او پس میفرستد مشتری را که حلال کند
 آن کتبی را و بخواه که آنرا و تفریح و شادمانی است که این میفرستد
 او را زیرا چه کتبی که در عقد احرام نبوده است بیش از آنکه
 مشتری مذکور مالک آن شود پس او را میفرستد که احرام آنرا
 فسخ نماید چنانچه اگر خرید کند کسی که زیر آنکه منکوحه کسی
 است نمی رسد و اگر فسخ نماید عقد نکاح آن را و دلیل
 اینها این است که مشتری قایم مقام با بیع است و با بیع را
 جایز بود که حلال میگردانید آنرا پس هر چه میفرستد مشتری
 را نیز و لیکن با بیع را حلال نکرد آنکه آنرا میفرستد و بیع را چه
 هر آن خلافی بود و لازم می آید و این یعنی بیافته نمی شود و در
 بیع مشتری بخلاف نکاح چه با بیع را میفرستد که فسخ آن
 نیاید و قتی که آن نکاح منتحقق شده باشد یا بشود یا نه و پس هر چه
 مشتری را نیز نخواستند میفرستد که فسخ نماید آنرا و این نیز آنکه

هر نگاه در صورت مذکورده بیشتر بر امیر سنگ که حلال ذکر دانند
 آن گنیز را پس نه برسد زیرا که در فکند آن گنیز را بسبب عیب احرام
 نزد علیای ما و نزد زخم مهر سپید او را که در نهان آن را بسبب عیب
 مذکور و در بر او نه نزد زخم روح نه برسد او را که حلال ذکر دانند آن را و
 چنانچه آید و بد آنکه در بعضی نسخه آن مذکور است که مهر سپید مشترک
 بر آن حلال ذکر دانند آن گنیز را با چنانچه فکند آن را و این نسخه
 دلالت میکند بر این که حلال ذکر دانند آن را پس چنانچه در بعضی نسخه
 بخالی نیز باشد از این که مقدم از آن پس می آید و یافته شود و بد آن
 که حلال متعجب میشود و نسخه اول دلالت میکند بر این که اول آن را
 حلال ذکر دانند پس چنانچه در بعضی نسخه بر روی آن نوشته و آنرا شنیدن
 فاعل و بعد از آن چنانچه کند و بر او را که در بعضی نسخه که در بعضی
 امر چنانچه است و از آنکه اعلام تمام شد بعد از آن که تمام شد



هند اید فارسی

ترجمہ کرد مولوی محمد

یحییٰ خان و دیگر علماء بتصریف

آوردہ مولوی محمد راشد

—❖❖❖❖❖—

جلد اول

—❖❖❖❖❖—

چھاپہ شدہ چھاپہ خانہ

ہندوستانی واقعہ کلمتہ

در سنہ ۱۲۲۱ ہجری

مطابق سنہ

۱۸۰۷

ہجری

فہرست نامہ جلد اول ترجمہ و تراجم

ترجمہ	سفر	فہرست	مترجم
۷	۱۷	مترجم	مترجم
۹	۷	غنیان	غنیان
۱۵	۳	البر	اگر
۱۸	۷	مترجم	مترجم
۲۱	۱	نابول	نابول
۳۵	۹	ایبیموس	ایبیموس
۴۳	۱۶	پتر	پتر

مجموع	فقط	شماره	مجموعه
یس	یس	۱۴	۴۵
یس	یس	۴	۴۸
شماره	شماره	۱۰	۵۷
بلکه	باله	۱۷	۵۹
قالپ	قالپ	۱۲	۵۸
شکاف	شکاف	۵	۶۲
بیاباد	بیاباد	۴	۶۴
جیره	جیره	۱۳	۶۹
جیره	جیره	۱۶	۶۹
ویراجه	ویراجه	۶	۷۵
وقت	وقت	۳	۸۳
مذکور	مذکور	۳	۸۵
رجم او	رجم او	۳	۸۶
مستفیظ	مستفیظ	۲	۹۹
تأخیر	تأخیر	۳	۱۰۷
مختار	مختار	۱۶	۱۱۶

مجموعه	ستار	قطعه	نم
۱۲۶	۳	ایره	ایره
۱۷۸	۱۲	پس	۵۳۴
۱۸۳	۱	یاب	یک
۲۰۳	۱۳	سجرو	سجرو
۲۱۳	۹	نشتن	نشتن
۲۱۴	۹	مقابل	مقابل
۲۱۵	۹	شدت	شده
۲۱۶	۱۳	مرجوا	مرجو
۲۲۲	۱۳	قلبه	قلبه
۲۲۲	۱	قلبه	قلبه
۲۳۶	۹	نمی شود در غیر	نمی شود در غیر
۲۷۲	۱	پنی	یکی
۲۷۱	۲	پنجم	پنجم
۲۷۲	۴	سجده	سجده
۲۷۹	۳	بمجا سیکه	بمجا سیکه
۲۸۹	۱۶	دران جابز	دران جابز

موضوع	تعداد	موضوع	تعداد
بش	۱۵	بش	۲۹۰
مختبر	۱۲	مختبر	۲۹۱
احکام مذکوره	۱۵	موجب احکام مذکوره	۲۹۱
موجب در حدت	۱۹	در حدت مساوی	۲۹۱
جبهه	۲	جبهه	۲۹۳
فکام	۲	فکام	۳۰۳
باب	۱۱	باب	۳۱۹
براید	۸	براید	۳۲۵
اختلاف	۵	اختلاف	۳۲۲
ارتقاات	۵	ارتقاات	۳۱۲
ارتقاات	۴	ارتقاات	۳۳۳
ارتقاات	۹	ارتقاات	۳۳۳
ارتقاات	۱۵	ارتقاات	۳۳۳
ارتقاات	۱۷	ارتقاات	۳۳۳
ارتقاات	۳	ارتقاات	۳۳۳
در حدت	۸	در حدت	۳۵۱

مبلغ	سطر	قسط	صاحب
۳۵۱	۹	تابع زکوة	تابع زکوة
۳۵۸	۱۱	مهر	مهر
۳۶۳	۱۲	نود	نود
۳۶۳	۱۷	میشو و در یکصد	میشو و در یکصد
۳۷۱	۳	مطالبه	مطالبه
۳۷۲	۶۴	میکند	میکند
۳۸۱	۱۲	چیزی	چیزی
۳۸۱	۱۵	واجب	واجب
۳۸۵	۱	نقد	نقد
۳۸۵	۱۵	اگر	اگر
۳۹۰	۱۳	تجارت	تجارت
۳۹۱	۲	بجست	بجست
۳۹۸	۸	تایید	تایید
۴۰۰	x	۰۰	۰۰
۴۰۰	۱۰	خانریان	خانریان
۴۰۰	۶	پلم	پلم

صفت	مطابق	فصل	موضوع
۱۳۹	۱۲	حسن	حقیقت
۱۴۱	۱۶	پنج	پنج
۱۴۸	۵	نمایند	نمایند
۱۴۸	۸	نمایند	نمایند
۱۵۱	۵	لرزد	لرزد
۱۶۵	۱۴	نمایند	نمایند
۱۶۸	۱۹	وعد	وعد
۱۷۰	۹	وعد	وعد
۱۷۱	۱۷	وعد	وعد
۱۷۱	۱۷	وعد	وعد
۱۷۵	۲	وعد	وعد
۱۷۷	۹	وعد	وعد
۱۷۵	۱۶	وعد	وعد
۱۷۷	۱	روزهای	روزهای
۱۷۷	۱	که	که
۱۷۷	•	وعد	وعد

موضوع	سطر	غلط	موضوع
۲۷۱	۱۶	بدلو	بدلو
۲۷۱	۱۷	طبیعت	طبیعت
۲۸۲	۶	چه در پیاری	چه در پیاری
۲۸۹	۶	قذی	قذی
۲۸۹	۱۰	وسرا	وسرا
۲۹۲	۱۷	فرز	فرز
۲۹۳	۱۵	نرمضان	نرمضان
۳۰۳	۱۲	اگر * ر	اگر پدر
۵۰۵	۸	مضمون	مضمون
۵۰۹	۹	بروز	بروز
۵۲۵	۱۵	منظر	منظر
۵۳۳	۷	و جت	و جت
۵۳۶	۷	در شروع احرام	در شروع احرام
۵۵۸	۱۱	نبا	نبا
۵۵۹	۱	مشوید	مشوید
۵۶۲	۴	نبا پدر	نبا پدر

مستند	شمار	غلام	مستند
۵۶۶	۴	کنیت	و کنیت
۵۶۷	۱۰	قرصیت	فرضیت
۵۶۷	۷	مختصر و فتوری	مختصر و فتوری
۵۶۸	۱۲	مزیت	مزیت
۵۷۲	۶	دقو	دقو
۵۷۶	۱۶	دورس	دورس
۵۸۲	۱۳	آوردن	آوردن
۵۸۷	۶	برقیات	رقیقا
۵۸۸	۵	محل	محل
۵۹۳	۱۷	ذک	فتور
۶۰۶	۱۷	پشوف	پشوف
۶۱۲	۱۶	الحجه	الحجه
۶۱۲	۱۶	لواف	لواف
۶۱۸	۳	مختار	مختار
۶۳۰	۱۱	یکم	یکم
۶۵۷	۹	ل	ل

فصل	سنگ	مقدار	قیمت
سنگ	۱۰	۶۵۳	
سنگ زرد و سبز	۱۱	۶۵۰	
سنگ	۹	۶۵۰	
سنگ	۱۲	۶۵۰	
سنگ	۱۵	۶۵۳	
سنگ	۱	۶۵۷	
سنگ	۱۴	۶۶۴	
سنگ	۱۷	۶۷۶	
سنگ	۱۳	۶۸۶	
سنگ	۱۰	۶۸۷	
سنگ	۸	۶۸۸	
سنگ	۱۷	۷۰۶	
سنگ	۱۷	۷۰۷	
سنگ	۱۳	۷۱۶	
سنگ	۱	۷۲۰	
سنگ	۱۲	۷۲۲	

CALL No. { ۳۴۰۵۹ (۳)
 ACC. NO. ۱۳۲۱۵
 AUTHOR غلام محلی جاں
 TITLE شرحہ فارسی ہدایہ

۳۴۰۵۹
 ۱۳۲۱۵
 ۲۹۴
 شرحہ فارسی ہدایہ
 NOT ISSUED
 SECTION

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

